

P. 1539

تاریخ و نقد

ابزار

ف

A91551.9

ز

P

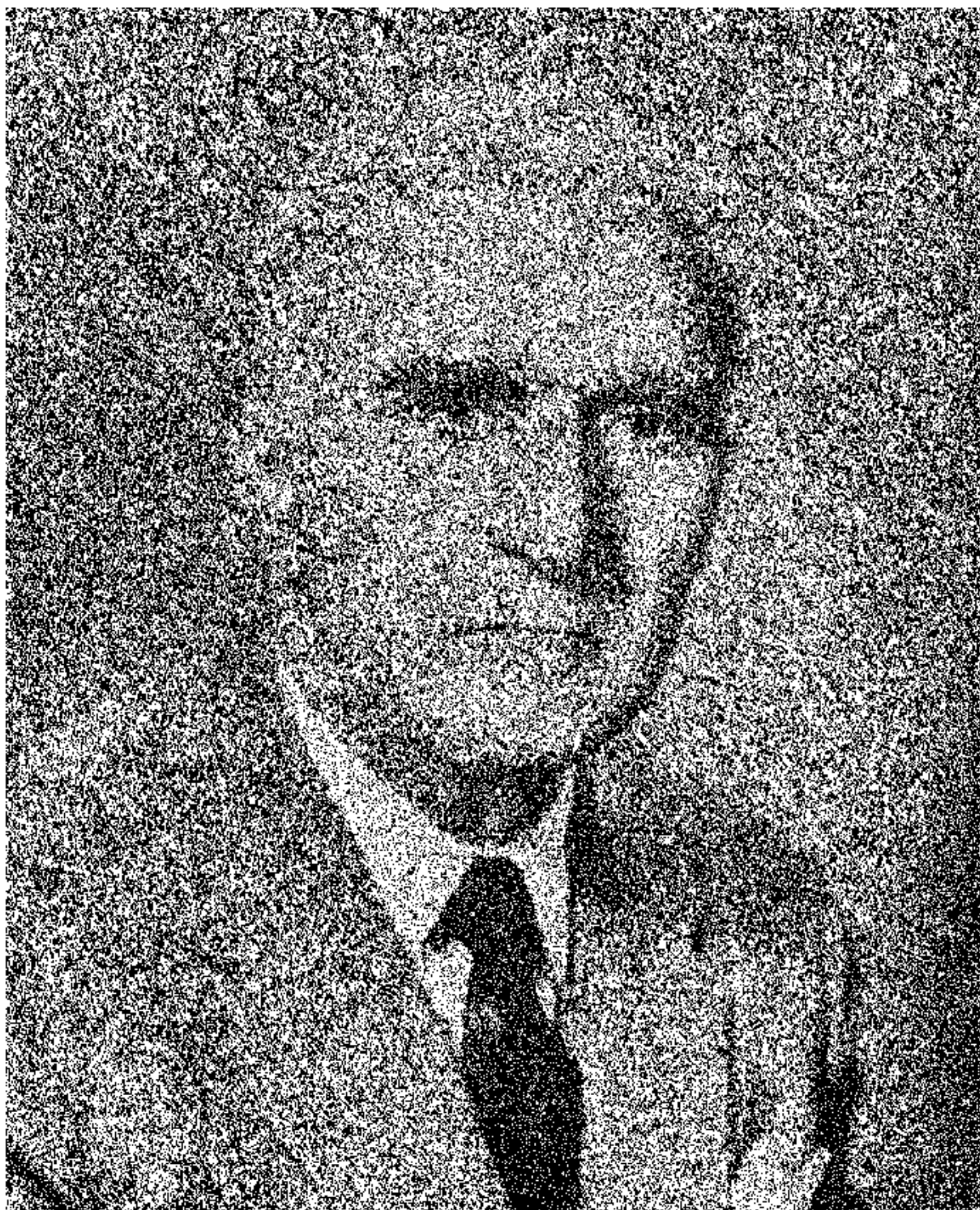
891.5109

I Z

از این کتاب یکمزار و پانصد نسخه با چاپ افسست در چاپخانه ارتش شاهنشاهی

بچاپ رسید

بهمن ماه ۱۳۴۷



روانشناس استاد ابراهیم پور داود
(۲۰ بهمن ۱۳۶۴ - ۲۶ آبان ۱۳۴۷)

« بسیاری از دانشمندان برجسته ایرانی در سالهای اخیر بمطوّر پیوسته
 و مطالعات خود در رشته فرهنگ باستانی ایران مدتها در محاسبات
 « داشته اند که از جمله آنها باید از محقق عالیقدر استاد پورداوود که
 « متأسفانه چند ماه پیش وفات یافت، نام برد. »
 « حاصل تحقیقات این دانشمند ترجمه و انتشار دوره کامل او ستا بوده که
 « از حیث اهمیت فقط انتشار کتاب مذہبی ایرانی، دیگرت، را
 « میتوان با آن برابر دانست. »

از سخنان شاهنشاه آریامرد در سفر هندوستان

در سیهالی فرمانده سپهروی دریائی هند بر عرشه یکت تا و پوایا بر آتش هندوستان

شب روشنیست و نسیم دی تا بکنز در بصره

چهل و بخت خورشیدی

یادداشت

استاد ابراهیم پورداود هموند پیشی و راجمن فرهنگ ارتش و همکار دانشمند مجله بررسی های تاریخی که هفتاد و هفت سال از زندگی هشتاد و سه ساله خویش را در راه شناساندن فرهنگ شکوهمند و تمدن کهن ایران باستانی سپری کرده است در بامداد روز یکشنبه بیست و ششم آبانماه امسال (۱۳۴۷) چشم از جهان فرو بست. ستاد بزرگ ارتشتاران بر خود می بیند به پاس همکاریهای بیدریغ و ارزشمند این بزرگ مرد ژرف فکر که با فروغ دانش و کوششهای بی گیر خویش بتاریکیهای آنسوی تاریخ ایران روشنی بخشید و بسیاری از رازهای زیست و زندگی مردمان ایران کهن را آشکار ساخت، مجموعه نوشته های او را، درباره جنگ افزارهای باستانی که، در چند شماره از مجله بررسی های تاریخی زیر نام «زین ابزار» به چاپ رسیده است، یکجا و با شرح زندگی او به چاپ برساند و اینک این است آن یادنامه.

روز بیستم بهمن ماه خورشیدی ۱۲۶۴ = ۵ مارس ۱۸۸۶ میلادی
در شهر رشت تولد یافتم در چهارم ماه خواندن و نوشتن آموختم
چند سال در تهران تحصیل کردم پس از آن در بیروت بودم
و از آنجا به پاریس رفتم با پیش آمدگی جنگ بزرگ ۱۹۱۴
گذردم با همان افتاد سالها در آنجا گذراندم چند سالی هم
در چند بودم نزدیک بی سال در کشورهای بیگانه کار کردم
و در جای چیز آموختم امروز نیز در ایران بخوانم و
نوشتن بیرون از م آنچه خواندم و آنچه نوشتم از روز کاران
چند هزار پیش است بسیار برایم دشوار است که روز خود یکی
از که چکترین فرزندان این مرز و بوم چیزی بنویسم

سخنی درباره زندگانی استاد پورداود

روانشاد استاد ابراهیم پورداود، فرزند حاجی داود که پس از هشتاد و سه سال زندگی سرانجام در یامداد روز یکشنبه بیست و هشتم آبانماه ۱۳۴۷ در کتابخانه و دفتر کار خود جهان را بدرود گفت در بیستم بهمن ماه ۱۲۶۴ خورشیدی^۱ در محله سبزه میدان رشت در خانواده‌ای بازرگان دیده بجهان گشود^۲ ترجمه احوالات او در یادنامه‌ها و برخی از مجلات و مقدمه‌های بعضی از کتابهای خود استاد به چاپ رسیده است که کمابیش بایکدیگر تفاوت دارند.

استاد پورداود خود ترجمه شرح سالهای نخست زندگی خویش را در پیشگفتار دیوان خود بنام پوراوندخت نامه آورده است ولی تازه تر و کاملتر آن نوشته کوتاهی است که در چند سطر بخط خود برای مجله ماهانه رحیدنگاشته بود و ما پیش آغاز سخن خود درباره آغاز زندگانی استاد، عین آنرا در اینجا نقل میکنیم:

«روز بیستم بهمن ماه ۱۲۶۴ خورشیدی برابر پنجم
مارس ۱۸۸۶ میلادی^۳ در شهر رشت تولد یافتم و در همانجا
خواندن و نوشتن آموختم، چند سالی در تهران تحصیل
کردم پس از آن در بیروت بودم و از آنجا به پاریس

۱- برخی از جمله آقای مرتضی گرچی در مقدمه آناهیتا زاد روز استاد را در ۲۸ جمادی الاول و برابر با ۶ مارس نوشته اند (ر.ک به آناهیتا ص ۱ چاپ تهران ۱۳۴۳) ولی ما گفته استاد را که به خط خود اوست ترجیح می دهیم.

۲- زادگاه او امروز دبستان عنصری است.

۳- روز بیستم بهمن ماه ۱۲۶۴ که استاد خود بتصریح برای زاد روز خویش نوشته است برابر با سوم جمادی الاول ۱۳۰۳ قمری و ۸ فوریه ۱۸۸۶ میشود و در تطبیق آن با تاریخ فرنگی استاد ظاهراً دچار اشتباه شده است.

رفتم. بایش آمدهای جنگ بزرگ ۱۹۱۴ گذارم
بآلمان افتاد و سالها در آنجا گذراندم چندسالی هم در
هند بودم، نزدیک به سی سال در کشورهای بیگانه سر
آوردم و از هر جا چیزی آموختم امروز نیز در ایران
بخواندن و نوشتن می پردازم. آنچه خواندم و آنچه نوشتم
از روزگاران چند هزار سال پیش است. بسیار برایم
دشوار است که از خود، یکی از کوچکترین فرزندان
این مرز و بوم، چیزی بنویسم.

زندگی استاد، بگفته یکی از شاگردانش در دانش اندوزی و دانش پروری
خلاصه میشود، و این گفته بهمرو درست و بجاست، چه او از شش سالگی که
بمکتب خانه رفت تا سپیده ۲۶ آبانماه که انجامین یادداشت خود را ناقص
گذاشت و بدرود زندگانی گفت دمی از خواندن و نوشتن و آموزش و بررسی و
پژوهش نیاسود.

روانشاد پورداود از بینش و روانی بود که در سراسر زندگی خود جز به
فرهنگ ایران و شکوهمندی و نیروی خلاقه آن بهیچ دیگری نمی اندیشید و
انبوه نوشته های او گواه گویای این گفته است.

پورداود تحصیلات مقدماتی خود را در میان شهر رشت زیر نظر آموزگاری
بنام میرزا محمدعلی فرا گرفت و سپس بمدرسه طلاب رفت و هنگامی که پیش
از بیست سال نداشت بتهران آمد و بفرآ گرفتن دانش پزشکی پرداخت اما بسیار زود
دریافت که این دانش با همه ارزش و سودمندیش، با روح و ذوق او سازگار نیست
و بناچار رخت سفر بسوی کشورهای باختری بست (ذی القعدة ۱۳۲۶ قمری برابر
با آذر ۱۲۸۷ خورشیدی)

بیاد دارم روزی که استاد از دشواری های این سفر گفت و گومیگردد میگفت
چگونه فهان از پدر و مادرش که از رفتن او به اروپا جلوگیری میکردند در
فصل زمستان با گاری از راه اراک (سلطان آباد) راه بغداد در پیش گرفت^۱ و

۱- در دیباچه دیوان او بنام پورانده نامم، خود باین نکته اشاره کرده است.



۱۳۴۱

نظر مآعمادی که بمراتب صلاحیت علمی و تجربی استاد ابراهیم پورداو

داریم بموجب این دستخط مشأ رایحه را بمرتبه خصوصیت استواری فرنگی سلطنتی

۱۳۴۱
و مقرر شدیم بانجام وظائف محوله اقدام نماید - کاخ مرمر دهم آذر ماه



مجلس
۲

نظر با عهده‌ای که براتب شایستگی ابراهیم پور و آرد عضو شورای فرنگی سلطنتی ایران داریم

بوجب این دستخط شایسته را بصورت مثبت انشای کتابخانه پهلوی منصوب در نظر

میداریم که با شمام و مخالف محوله اقدام نماید . کلاخ سعید سعید آباد . ۲۳ مه ۱۳۴۴

در راه بر حسب تصادف بایکی از بازرگانان که از دوستان پدرش بود برخورد ولی بهر گونه که بود نخست به بیروت رفت و پس از دو سال و نیم اقامت در آنجا، از راه اسلامبول و طرابوزان رهسپار رشت و دیدار پدر و مادر خود شد اما دیری در ایران نماند و باز در شعبان ۱۳۲۸ قمری (شهریور ۱۲۸۹ خورشیدی) از راه باکو خود را بفرانسه رسانید. چندی در شهر Beauvais (۶۰ کیلومتری پاریس) بفرافتن زبان و ادبیات فرانسه پرداخت و سپس بدانشکده حقوق پاریس رفت در پاریس با علامه میرزا محمدخان قزوینی و بسیاری از ایرانشناسان آشنا شد.

در این هنگام جنگ جهانی اول آغاز شد و آتش آن بدامان بسیاری از کشورها افتاد. پورداود با اندیشه خدمت بمیهنش آهنگ ایران کرد و ببغداد آمد ولی چون راههای غ- رب ایران در دست روسها بود از قصر شیرین بیشتر نتوانست آمد و ناگزیر رهسپار اسلامبول شد و پس از چند ماهی که او را در آنجا نگاهداشتند بآلمان رفت و تا سال ۱۳۴۲ قمری (۱۳۰۲ خورشیدی) در آنجا بود و اوقات خود را بپررسی و پژوهش درباره تمدن و فرهنگ ایران گذرانید تا اینکه بهوای دیدار میهن رهسپار ایران شد و در شوال ۱۳۴۲ قمری (اردیبهشت ۱۳۰۳ خورشیدی) به بندر پهلوی (انزلی آنروز) رسید، چندی در ایران ماند و آنکاه دوباره در پنجم ربیع الثانی ۱۳۴۴ (یکم آبانماه ۱۳۰۴ خورشیدی) از راه بغداد به هندوستان رفت.

در هندوستان پارسیمان از او بگرمی و خوشی استقبال کردند و در آنجا بود که حاصل سالها رنج و بررسی و پژوهش خود را بنام بخشی از ادبیات مزدیسنا و گزارس اوستا بر روی کاغذ آورد و سخنرانیهایی درباره پیشوایان دین مزدیسنا، زبان فارسی، ایران قدیم و نو، فروردین، دروغ، تقویم و فرق دین مزدیسنا، و آتش بهرام ایراد کرد که مجموعه آنها در کتابی بنام خرمشاه به چاپ رسید.

دو سال و نیم اقامت پورداود در هندوستان از سالهای بارور زندگی اوستا در پایان این مدت (خرداد ۱۳۰۷ خورشیدی) باز رخت سفر بسوی اروپا بست

و در آنجا بکار ترجمه و تفسیر جلد دوم یشتها و خرده اوستا و نخستین جلد یسنا پرداخت .

در سال ۱۳۱۱ پورداود بدعوت تاگور فیلسوف هندی، برای تدریس فرهنگ و تمدن ایران باستان در دانشگاه ویسوا بهارتی *Visva Bharati* در شانتی - نیکیتان *Shantiniketan* که بنیاد آن دانشگاه بکوشش تاگور گذاشته شده بود برای دومین بار به هندوستان رفت و تا اسفند ۱۳۱۲ در آنجا بتدریس فرهنگ و تمدن ایران باستان سرگرم بود . کار او در هند آنچنان بی‌ریا و بینش‌ورانه بود که زردشتیان هند بهنگام مراسم مذهبی مزدیسنا که خود آنرا یزشن میگویند و بجز زردشتیان کسی دیگر را در آنجا راه نمیدهند از پور داود دعوت کردند و او چهارمین غیر زردشتی بود که تا آنروز به‌چنان مراسمی راه می‌یافت .^۱ پور داود در اسفند ۱۳۱۲ بار دیگر از هندوستان با آلمان رفت و به تکمیل بررسی‌های خود درباره اوستا پرداخت و تا فروردین ۱۳۱۸ در آنجا بود . در این سال است که سرانجام بسوی ایران آمد و در ششم اردیبهشت ماه تهران رسید . در تهران، دانشگاه تهران مقدم او را گرامی داشت و در دانشکده حقوق بتدریس حقوق در ایران باستان و در دانشکده ادبیات با آموزش اوستا و فرهنگ ایران باستان و پارسی باستان پرداخت . شش سال بعد، در سال ۱۳۲۴ دانشگاه تهران بمناسبت شصتمین سال زاد روز او جشنی برگزار کرد و سرانجام در مهر ماه ۱۳۴۲ در سن ۷۸ سالگی با عنوان استاد ممتاز بازنشسته شد . وی افزون بر پایه استادی دانشگاه تهران، هموند شورای فرهنگی سلطنتی (آذر ۱۳۴۱) و فرهنگستان ایران عضو هیئت امنای کتابخانه پهلوی (۲۳ مهر ماه ۱۳۴۷) بود و از سال ۱۳۴۶ هموندی انجمن فرهنگ ارتش را نیز داشت .

استاد پورداود بسبب مقام بلند علمیش به بسیاری از انجمن‌ها و کنگره‌های فرهنگی دعوت میشد و بنمایندگی دانشگاه تهران در آن مجامع حضور مییافت؛

۱ - سه تن دیگر اینها بودند : خاورشناس آمریکایی جکسن، خاورشناس آلمانی هوگ، بانوی خاورشناس فرانسوی منان .

University of Delhi



This is to certify that the Degree
of Doctor of Letters in this University
was conferred Honoris Causa on

Prof. Ibrahim Poure Davoud
at the Special Convocation held on
the 2nd day of January, 1964.



Indira Singh
Registrar
University of Delhi

J. S. Khanna
Chancellor
University of Delhi
C. S. Deshmukh
Vice-Chancellor
University of Delhi

PAVLVS VI PONT. MAX.

PRECIBVS NOBIS ADHIBITIS LIBENTI ANIMO CONCEDENTES, E QVIBVS TE ACCEPIMVS DE ECCLESIAE REIQVE CATHOLICAE
BONO ATQVE INCREMENTO BENE MERITVM ESSE, VT PATENS GRATIAE NOSTRAE VOLVNTATIS TESTIMONIVM PROMAMVS, TE

Solm Gavour ex *Strania*

EQVITEM ORDINIS SANCTI SILVESTRI PAPAE ELIGIMVS, FACIMVS AC RENVTIAMVS,
TIBIQVE FACVLTATEM TRIBVIMVS PRIVILEGIIS OMNIBVS VTENDI, QVAE CVM HAC DIGNITATE SVNT CONIUNCTA.

DATVM ROMAE. APVD S. PETRVM. DIE *XII* MENSIS *Octobris* ANNO *MCMXXV*



M. J. Gans
Leoquamus

فرمان نشان سر اقلیہ دوستی

- ۱ - در هفتمین کنفرانس شرقی هند، در آذر ۱۳۱۲ که هر پنج سال یکبار در یکی از استانهای هند تشکیل میشود دعوت شد
 - ۲ - در سال ۱۳۲۲ با هیأت فرهنگی ایران که به هندوستان مسافرت میکردند به هند رفت و از دانشگاههای آنجا بازدید کرد.
 - ۳ - در ۱۳۳۹ در بیست و پنجمین کنگره خاورشناسان که در مسکو تشکیل شد بریاست هیأت نمایندگی ایران شرکت داشت.
 - ۴ - در ۱۳۴۰ دولت اسرائیل برای شرکت در سومین کنگره یهود که بمناسبت دوهزار و پانصدمین سال آزادی یهود بدست کوروش بزرگ برگزار می گردید از استاد دعوت کرد.
 - ۵ - در ۱۳۴۲ برای شرکت در بیست و ششمین کنگره خاورشناسان که این بار در دهلی تشکیل مییافت به هندوستان دعوت شد و در آنجا او را بریاست شعبه ایرانشناسی برگزیدند و این چهارمین سفر او به هند بود. در ۱۳ دی ماه ۱۳۴۳ (۴ ژانویه ۱۹۹۴) دانشگاه دهلی بابرگزاری جشنی باشکوه درجه دکتری افتخاری باو داد و سال بعد (۱۳۴۳ برابر با ۱۵ ژوئن ۱۹۶۵) به هموندی آکادمی جهانی هنر و دانش انتخاب گردید. و (سال ۱۳۴۴) در بارواتیکان نیز به پاس انسان دوستی استاد، نشان و عنوان شوالیه سن سیلوستر بوی اعطا کرد.
 - در سال ۱۳۴۵ (۱۸ فروردین) دولت هند نشان تاگور که بزرگترین نشانهای آن دولت است و با آنزمان به بیش از سه نفر از دانشمندان داده نشده بود^۱ به پورداود بخشید.
- با این گذشته افتخار آمیز و این خدمات فرهنگی، سرانجام استاد پورداود در بامداد روز بیست و ششم آبانماه امسال (۱۳۴۷) در گذشت و تشییع جنازه او بفرمان مطاع شاهنشاه آریامهر، باشکوه و احترامی فراوان از مسجد سپهسالار انجام شد و پیکر او را بنا بوصیت خود او به رشت برده در آرامگاه خانوادگیش بخاک سپردند در آنجا که هفتاد و هفت سال پیشتر مکتبی بود و ابراهیم کوچک آفروز استاد پورداود بعدها نخستین القبای زبان فارسی را در همانجا آموخت.

۱ - این سه نفر آلبرت شوایتسر و یرونسور تو این بی مورخ انگلیسی و یک تن دیگر بوده اند.

آثار پورداود

استاد پورداود از پژوهشگرانیست که در فرهنگ ایران جایی بس بلند دارد و خدمتی که در طول زندگی ۸۳ ساله خود بتاریخ فرهنگ و تمدن ایران نموده است اورا بی گمان در شمار بزرگترین خدمتگزاران فرهنگ و تاریخ ایران قرار داده است. و يك عمر برای روشن کردن گوشه‌های تاریک تاریخ تمدن ایران باستان کوشید و حاصل این يك عمر زحمت و کوشش را در قالب ده‌ها کتاب و صدها مقاله و سخن‌رانی عرضه کرد.

پورداود محقق، زبانشناس و شاعر، يك نویسنده چیره دست نیز بود. همه نوشته‌های او با زبانی ساده و قلمی روان و شیوه‌ای بسیار شیوا نوشته شده است. در کار تحقیق بسیار دقیق و روشن بین بود. در گذشته‌های خود به آنچه نخستین بار از خامه او تراوش میکرد راضی نمیشد و غالباً بهنگام پا کنویس هم در آنها دست کاری می نمود و عکس يك صفحه از يك مقاله زین ابزار که استاد برای درج در مجله بررسی‌های تاریخی فرستاده بود نموداری از این روش کار اوست که خود نشانه تکامل او بوده است. او نخستین کسی است که اوستا را بفارسی برگردانید و تاریخ تمدن ایران باستان را با کوشش و تحقیقات شبانه روزی خود روشن ساخت. گفت و گو درباره مقام دانش و ارزش آثار او جایی بس فراختر و زمانی بیشتر می‌خواهد و چون این امکانات، آنچنان که باید، اکنون فراهم نیست، در اینجا تنها به بیان نام آثار او بس می‌کنیم:

۱- گائاهای: ترجمه سرودهای زرتشت با متن اوستائی که دوبار یکی در ۱۳۰۵ خورشیدی و بار دیگر در ۱۳۲۹ در بمبئی بچاپ رسیده است.

۲- یشتها: بخش نخست از هر مزدیشت تا خورشید یشت، متن اوستائی چاپ بمبئی (فروردین ۱۳۰۷) و چاپ تهران (۱۳۴۶)

۳- یشتها: بخش دوم از فروردین یشت تا زامیاد یشت، متن اوستائی چاپ بمبئی (فروردین ۱۳۱۰) و چاپ تهران (۱۳۴۶)

۴- خرده اوستا: چاپ بمبئی ۱۳۱۰

ایبارده‌ی بسیار گرا سها با برادر خاندان بیاراج ماست. همچنین برخی در نامهای این برادر کم
بهستیاری نوشتنهای بهمدی و یاد نه، در روزگار اشع بنیان وساس بنیان بهار رسیده است
تا چند ماه که درسی آبی در پیزار آن استارگی گراسهای جنگلی است
در ایستگاه نشسته در همه کوششهای ماری امهای صدمه زین ابرار و یاد کرده‌ی دوازده برای بسیاری در
آنها شعرگی گویه گان بیشین علاه آ آورده است
با هم در تاریخ ایران در ریب ابرار کم با رنده است. از آنها است در تاریخ پرودت کرد بخش بهتم آن
در کین از شکرستی حت به است بسوی بزفات در سال ۸۰۴ پیش از مسیح از حلقه دوران کشورگی ایران و
د ابرارگی صگی، نوگوت آنها یاد میکنند. گز لعون در آن ب خود، شکرستی آنها *Anaheba* در کین از جنگ
گورته کور جیب دار و شیر دوام با ستی، در بسیاری در ابرارگی جنگی رو بها ورد، یاد میکنند
صاعده بسیاریم، امهای بسیاری در ریب رین ابرار کم شعور در زمان ما با است دوازده که رایج ناری
در برخی دیگر از آنها کنار کرده، اما نشاده در دوازدهگی اردی شهار سیرود کرد در علم و شراجه در زنده است
در بعضی هم معهودم و سیریب خور را از دست داده است در آنها است جلوش کرد معودت با به ۱۳۰
گده، یک گودر شهری بوده که بسوی رتین برتاب یکده، امروز جلوش یکی در ابرارگی در و در
و بیشتر در آن و غیر است

حود او سرای بر مودت و مهر بر نمود
توجه بپوی عبادت و غیر بسا و نه
و آن زمانه جیون بر ره را سرسوارون

در این نقشه کس از سرب اسرار از اسرار با سار چشم است . جیون ابراهیمان در کار نامه همان از صف و روان
بیان و دهانتان بان چیز دست نشا خفته شده اند . باگریه با چه زار از زاری حقایق حضور و از ^{مورد} داشته
استیجیت بود . . . است که در میان با سکی نامهای صده که برابر چشم بجای نامه که بر حق در آسنا را در
بارسی و ستان یعنی بنشینان و رو نگار همی شنیکان و شیرین . در از زار باشد و بیفتد بر بیان اوستان می با سیم
آنچه نهد سرب اسرار در سینه بهینه دری دارد با سب بسیار در آن سرسی کیم در پیشه و س یک رشته در در زره گری
زبان کسوی حود را نشا سیم در سینه با ری بهم از گشته در حث ن و کار نامه سبک کان در خود بهم
کرد و بنشینیم .

اوستان و اینده یک نام در سینه است . یکی از انسانهای دیرینه ابرارهای حقایق است با چه بیاد داشت که
این نامه در ابراهیم در سینه بنشینان و اندیشه مردم همین بر نه و بدیم در روز روز و ^{باز} چیز در
آن نامه با او اسرار سبک کان با رسا و پرطوان . بجای نامه باشد در سینه نام که بهترین پیشه ما ابراهیمان
نهاد سپرد . گرو هم از ابراهیمان و مرشککان . فانه حود ابراهیمان در میان اسلحه ها اسرار گری صلی

ایباده می سپید و گراسها با برادر خاتمه بزار ج داشت همچنین برخی از نامهای این رب اینها هم

فرد نتراند این موضوعات را بررسی پلیا در دوره ۱ در پیوست

امیدواری بسیار رگراستها با برادر نظامه برادر حاج حاجت همچنین رفی در نامه های این سر یک ابزار گ
دستت هر تنوعی و نظر مازان خویش کردن و او هر یک پلیه و در میان ستوده کردن و از دور خج تا ریب
به برای رفتن آید در شبیه که خرد بینی اشیا ن خود گفته و بینی ریب ابزار آجه نه زره توری
به تن کند و بینی و راستی آجه نه گیر و بینی ست ساری آجه نه گز (وزر ۱۷۵۳) و بینی
بناگ (زردی) آجه نه که ن و بینی ~~ساده~~ ~~راوی~~ آجه نه تیر و بینی بسیار آجه نه بره
و بینی تحشی (کوشتن) آجه نه بازو بان (اجه است) و بینی بهره (جفت) پایه بر نه
بیت آیین به پشت و پیش گراینه و از او هر یک پلیه و روز خج به بود رفتن شایه
در میان این واژه که ~~بزرگوار~~ و ~~دژ~~ و اجه است و که به بازو بان باغبان به دور درشت
گردیده ایم در زبان فارسی ما برای نمائه اما شکل درشت بازنده و اجه است و ایمان ابزار یک است
که دست آن را ~~چ~~ ~~سود~~ در آریست نگاه پیدا رود، به ویژه برای آزار آن را و درشت س نظریت
می شود که با در کریم، این واژه در گذشته است و همین *Hashtārahāmūn*
~~و~~ ~~است~~ ~~در~~ ~~کتاب~~ ~~الحدیقه~~ ~~در~~ ~~توضیح~~ ~~معنی~~ ~~واژه~~ ~~ها~~
و در عهد نو هندی س نظریت و *Hashtārahāmūn* و *Hashtārahāmūn*
همین معنی با در و به اشت

مهم نیست

دیگر از نوشتنهای راست با آنکه چندان آبرار با هم یاد شده اند، لکن تا به یاد نماند بسیار اگر همه در همه

مجلس سنت بازنه در بطلوی و س شکریت گفت بر سر آوردت **الله** دارم **الله**

بعضی است مینو خورد از بطلوی - بازنه گردانیده شده. اما آن سنت بطلوی که یاد نگاری از روز تا بیان بدون از دست رفتن

بست از چندی روز روی سنت بازنه، یک سنت بطلوی نما هم گردیده است این کار تاگزیر بر سر از تا سخت و تا از نماز بان اینجا هم گرفت **الله**

بسی در روز کاری که **الله** با آن بطلوی از یاد رفته بود زیرا سنت بطلوی سینه نامه خود گو است که دیگر از بان

رایجی نبود و یک گونه س شکر در آن عهد پیدا است و لفظ شکرهای در اوان در بر دارد اما سنت س شکریت آن

به نزد سگت بسر و حال **الله** دستور نامه سود و دانشنه با رسیان **الله** در بیان سده و از روز هم بطلوی

در سخنان از بلاد بنده در بعضی بلاد ختین رسته سها جرین در شتی بس از جیره شده سها سها با بیان

با راق است آگفته اند تاگزیر این سنت هم در سگته می فراموش شده که دیگر زبان کسنت و س شکریت

ز بازنه و هغه فی سبور

با نفاقی

با سهای بسیار در ریت زین اثر **الله** در بازنه با آنجا نکه در بطلوی یکی است. و خود ز بان بازنه

با نازد ای سز با آن تنوفی ما ناز و سیت که چندان نیان سینه تغییر **الله** آن سینه مگر و ۳۴ سید خود که در آن

بر حکم در سینه سگت ا هزار **الله** با گفتاری ا ضو **الله** با اندک تغییری این سنت

بر کسیه و انای سید حضور، چگونه بر نورد و است سینه آن و بهشت خود سیموی (الله بوی) حرم (الله م) را

فرد ستر از آن خویشش سیر و ن و ا بر کین پلیه (زرد نه) و دیوان را ستود کردن و از دور رخ به بوی

استاد محترم و محترم خانم سرکار در راه سلامت و خوشگواران و در راه سلامت و خوشگواران

- ۵- یسنا : بخش نخست از هات يك تا هات ۲۷ چاپ بمبئی (۱۳۱۲) و چاپ تهران (۱۳۴۰)
- ۶- یسنا : بخش دوم با گفتارهایی درباره موضوعهای تاریخی چاپ تهران (۱۳۳۷)
- ۷- یادداشت‌های گائاها : درباره واژه‌های گائاها تهران ۱۳۳۶
- ۸- ویسپرد : بخشی از اوستا تهران ۱۳۴۲
- ۹- ایرانشاه : تاریخچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) چاپ بمبئی سال ۱۳۴۴ قمری
- ۱۰- خرمشاه : گفتار درباره آئین و کارنامه وزبان ایران باستان چاپ بمبئی سال ۱۳۰۵ شمسی
- ۱۱- سوشیانس : رساله ایست درباره موعود مزدیسنا چاپ بمبئی سال ۱۳۴۶ قمری
- ۱۲- فرهنگ ایران باستان : بخش نخست شامل ۱۲ گفتار درباره زبان و فرهنگ ایران، تهران ۱۳۲۶ خورشیدی . بخش دوم و سوم آن هنوز به چاپ نرسیده است .
- ۱۳- هرمزدنامه : بیست و شش گفتار درباره تاریخ و ریشه شناسی برخی از واژه‌ها و گیاهان : تهران ۱۳۳۱ خورشیدی
- ۱۴- آناهیتا : مجموعه پنجگانه گفتار تاریخی و زبان شناسی. تهران ۱۳۴۳ خورشیدی
- ۱۵- دین میترا ، بمبئی ۱۹۳۳
- ۱۶- مجموعه گفتارهای پورداود درانستیتوی کاما ، بمبئی ۱۹۳۵
- ۱۷- گفت و شنود پارسی برای دبیرستانهای هند چاپ بمبئی ۱۳۱۲ خورشیدی
- ۱۸- داستان بیژن و منیژه : سخنی از شاهنامه با پیشگفتاری مبسوط درباره فردوسی و شاهنامه، چاپ تهران ۱۳۴۴
- ۱۹- داستان فریدون : برگزیده‌ای از شاهنامه با مقدمه و یادداشتها، تهران ۱۳۳۶

۲۰- زمین‌ابزارها : سلسله مقالات که در مجله بررسی‌های تاریخی بهاب رسیده است و مجموعه آنها بصورت کتاب حاضر مجدداً بهاب می‌رسد

۲۱- یزدگرد شهریار : منظومه‌ایست که بیادگار جشن هزاره فردوسی در بمبئی منتشر شد (۱۹۳۳)

۲۲- پوران‌دخت نامه : دیوان شعراستاد با ترجمه انگلیسی آن توسط دینشاه ایرانی چاپ بمبئی سال ۱۳۰۶ خورشیدی

از آثار چاپ نشده پورداود و نندیداد و البوهی از یادداشت را که درباره فرهنگ و زبان ایران باستان است و بقولی در حدود ده جلد میشود باید نام برد.

دینشاه ایرانی
پوران‌دخت نامه
دیوان شعراستاد
با ترجمه انگلیسی
آن توسط
دینشاه ایرانی
چاپ بمبئی
سال ۱۳۰۶
خورشیدی



تصویر نشان تاگور (روی نشان - از برنز)
(اندازه حقیقی : ۵ × ۹ سانتی متر)



تصویر پشت نشان ناگور

سڊارڪ و مراآع

در تدوین و تنظیم این گفتار از کتابها و نوشته های زیرین بهره برداری شده است :

۱ - دیباچه پورا نڊخت نامه دیوان پورداود چاپ بمبئی شهر پور ۱۳۰۶ خورشیدی .

۲ - تعلیم لسان فارسی تألیف حسین دانش چاپ اسلامبول ۱۳۳۴

۳ - سخنوران ایران در عصر حاضر تألیف محمد اسحق استاد دانشگاه کلکته چاپ دهلی ۱۳۵۱ قمری .

۴ - سخنوران دوره پهلوی تألیف دینشاه ایرانی چاپ بمبئی ۱۹۳۳

The Poets of the Pahlavi Regime

۵ - تذکره شعرای معاصر تألیف سید عبدالمجید خلخالی چاپ تهران (۱۳۳۷)

۶ - بیست مقاله قزوینی باهتمام پور داود دوره کامل چاپ تهران ۱۳۳۲ خورشیدی .

۷ - یادنامه پور داود تألیف دکتر محمد معین چاپ تهران ۱۳۲۴

۸ - مجله راهنمای کتاب سال ششم شماره آبان ماه ۱۳۴۲

۹ - آناهیتا (مقدمه) بکوشش مرتضی گرجی تهران سال ۱۳۴۳

۱۰ - مجله هوخت دوره نوزدهم شماره ۹ سخنرانی اردشیر جهانیان .

۱۱ - مجله سخن دوره هیجدهم شماره ۷ آذرماه ۱۳۴۷ مرک پورداود

بقلم دکتر بهرام فرهوشی .

۱۲ - مجله وحید شماره ۱۲ و ۱۳ سال ششم سال پنجم : سوگواری برای یک

دوستی شصت ساله ، بقلم استاد سید محمدعلی جمالزاده .

زین ابزار

خود از برای بر ، زره از سپهر بود
- تو جنگجوی عادت دیگر نهاده ای
درب گرفته ای دل چون خود آهنین
وان زلف چون زره را بر سر نهاده ای

* * *

در این گفتار سخن از زین ابزار (افزار) یا ساز
جنگ است . چون ایرانیان در کارنامه جهان از جنگاوران
بیباک و جهانکشایان چیره دست شناخته شده اند ،
ناگزیر باید از ابزار های خوب جنگی برخوردار بوده
باشند .

اینچنین هم بود ، این است که در زبان پارسی
نامهای صدها ابزار جنگ بجای مانده که برخی از آنها
را در پارسی باستان یعنی در نیشتهای روزگار
هخامنشیان و بیشتر آنها را در نامه دینی ایرانیان
اوستا میابیم آنچنانکه زین ابزار ، زمینه پهنآوری دارد
باین میارزد که به آن بررسی کنیم و ریشه و بن یک
رشته از واژه های زبان خود را بشناسیم و درین زمینه
یادی از گذشته درخشان و کارنامه نیاکان دلیر خود
هم کرده باشیم .



روانشناس استاد پورداود در دفتر کار و کتابخانه خود

اوستا یا اینکه يك نامه دینی است ، یکی از ابزارهای دیرین ابزارهای جنگی است . باید بیاد داشت که این نامه در ایران زمین پیدا شده و اندیشه مردم همین مرز و بوم را در بردارد ، ناگزیر چیزی در آن باید یادآور سرایندهگان پارسی و پهلوان ، بجای مانده باشد .

درین نامه که کهنترین نیشته‌ها ایرانیان بشمار میرود، گروهی از ایزدان و فرشتگان مانند خود ایرانیان رزم آنها غرق اسلحه یا ابزارهای جنگی هستند ، بسا ها هم این ابزارها ، سیمین و زرین خوانده شده ، آنچنانکه نامه کهنسال اوستا ، یکی از ابزارهای بسیار گرانبها یا زودخانه پرارج ماست همچنین برخی از نامهای این زین ابزارها بدستیاری نوشتهای پهلوی و پازند ، از روزگار اشکانیان و ساسانیان بما رسیده است .

شاهنامه فردوسی یکی دیگر از آن ابزارهای گرانبهای جنگی است .

از اینها گذشته در همه فرهنگهای فارسی نامهای صدها ، زین ابزار ، یاد گردیده و از برای بسیاری از آنها شعرهای گویندگان پیشین بگواه آورده شده است بسا هم در تاریخ ایران از زین ابزارها یاد شده است ، از آنهاست در تاریخ هرودت که در بخش هفتم آن در سخن از لشکرکشی ختسایارشا بسوی یونان در سال ۴۸۰ پیش از مسیح از جنگاوران کشورهای ایران و ابزارهای جنگی ، گوناگون آنها یاد میکند ، کز فون در کتاب خود ، لشکرکشی (Anabasis) در سخن از جنگ کورس کوچک و اردشیر دوم هخامنشی ، در بسیاری از جاها از ابزارهای جنگی دو هم آورد ، یاد میکند .

چنانکه میدانیم نامهای بسیاری از این زین ابزارها هنوز در زبان ما پایاست و از واژه ها رایج فارسی و برخی دیگر از آنها که از سر زبانها افتاده از واژه های ادبی ما بشمار میرود که در نظم و نثر بکار رفته است و برخی هم مفهوم دیرین خود را از دست داده است، از آنهاست چکوش که در مهریشت پار ۱۳۰ آمده ، يك گونه تبری بوده که بسوی دشمن پرتاب میکردند، امروز چکش یکی از ابزارهای درودگر و پیشه‌وران دیگر است .

پیشینیان از گویندگان مادر کهنترین نمونه‌ای که از شعر فارسی در دست داریم همین ابزارهای جنگی را بکار برده و هنوز هم سخنوران ما بکار میبردند. اکمان ابرو و کمند گیسو و تیرمزه دلدار همچنان از تشبیهات دلکش زبان ادبی فارسی است . ابزارهای جنگی نو که اسلحه گرم خوانده میشود مانند توپ و تفنگ و خمپاره و جز اینها در زبان شعر راه نیافته ، هنوز سر ماهرویان و بالای سروآسای

دلداران بخمپاره و توپ همانند نشده است . خدا چنین لعبتان پرسر و صدائی
پیش نیاورد !

ناگزیر رواج اسلحه گرم پس از اختراع باروت (بارود) بوده در قرون یکم و
دوم (?) میلادی در چین و بویژه بکار بردن آن در پیکارها بدستگیری یونانیان در
سقلی (بیزانس) در نیمه سده هفتم میلادی از آن روزگار است که رفته رفته توپ
و تفنگ جای ابزارهای جنگی سرد را که تیرونیزه و جزاینها باشد، گرفت، هر چند
نزد پیشینیان یک گونه سلاح گرم در نبرد ها بکار میرفته و آن دیکهای بوده پر از
نفت افروخته و یا قیرگداخته که از برج و باروها بسردشمن فرو میریختند .
ابزارهای جنگی دو گونه دانسته شده برخی از برای حمله بدشمن بکار میرفته،
مانند تارد و شمشیر و آرزو برخی دیگر از برای مدافعه و برکنار داشتن خود از گزند
حمله هم آورد بوده، مانند خود و سیر و زره و جزاینها نامهای همه این ابزارها در
نوشتنهای ما که یاد کردیم بجای مانده و برخی از آن واژهها از ایران زمین بزبانهای
کشورهای دیگر رسیده و هر یک از آنها را بجای خود یاد خواهیم کرد . با سنگنپشتیهای
پادشاهان هخامنشی ، برخی از زین ابزارها چون کارد و نیزه و تیرو کمان و ترکش
هم کنده گری شده است دیرگاهی است که اسلحه در پارسی زبان ، زین ابزار یا
ساز جنگ خوانده شده است .

و اما ابزار یا افراز و ابزار باید واژه ، زاور ، Zavar باشد که بمعنی زور و
نیرو در اوستا بسیار بکار رفته و با جزء (پرفیکس) او ava در فارسی واژه های
دیگری هم که با ابزار ترکیب شده داریم از آنهاست «ویک ابزار» که فلغل و دارچینی
و هل و زیره و زنجبیل و میخک و جز اینها باشند اما زین که امروزه بایای معروف
بر زبان رانیم ، بیشک مانند بسیاری از واژه های دیگر مانند شید و کین و پیس
بایای مجهول تلفظ میشد . زین که امروزه بمعنی پلاس و جل و نم و پالان اسب
گرفته میشود، در پارینه بمعنی سلاح بوده و جز این مفهوم دیگری نداشت در اشعار
بسیاری گویندگان ما همین معنی از آن برمی آید و آن ساز جنگ بوده که در روز های
پیکار به پشت اسب می نهادند :

بیالای او زین زرین نهند

بفرمود تا رخس را زین نهند

فردوسی

دل من زان زین آتشکده بر زین شد

بگه رفتن کان ترکمن اندر زین شد

ابوشکور بلخی

دلداران بخمپاره و توپ همانند نشده است . خدا چنین لعبتان پرسر و صدائی
بیش نیاورد !

ناگزیر رواج اسلحه گرم پس از اختراع باروت (بارود) بوده در قرون یکم و
دوم (?) میلادی در چین و بویژه بکار بردن آن در پیکارها بدستگیری یونانیان رم
سفلی (بیزانس) در نیمه سده هفتم میلادی از آن روزگار است که رفته رفته توپ
و تفنگ جای ابزارهای جنگی سرد را که تیرونیزه و جزاینها باشد، گرفت، هر چند
نزد پیشینیان يك گونه سلاح گرم در نبرد ها بکار میرفته و آن دیکهایی بوده پراز
نفت افروخته و یا قیرگداخته که از برج و باروها بسردشمن فرو میریختند .
ابزارهای جنگی دو گونه دانسته شده برخی از برای حمله بدشمن بکار میرفته،
مانند تارد و شمشیر و گرز و برخی دیگر از برای مدافعه و برکنار داشتن خود از گزند
حمله هم آورد بوده، مانند خود و سپر و زره و جزاینها نامهای همه این ابزارها در
نوشتنهای ما که یاد کردیم بجای مانده و برخی از آن واژه ها از ایران زمین بزبانهای
کشورهای دیگر رسیده و هر يك از آنها را بجای خود یاد خواهیم کرد. با سنگنپشتنهای
پادشاهان هخامنشی، برخی از زین ابزارها چون کارد و نیزه و تیرو کمان و ترکش
هم کنده گری شده است دیرگاهی است که اسلحه در پارسی زبان، زین ابزار یا
ساز جنگ خوانده شده است .

و اما ابزار یا افراز و ابزار باید واژه، زاور، Zavar باشد که بمعنی زور و
نیرو در اوستا بسیار بکار رفته و با جزء (پرفیکس) او ava در فارسی واژه های
دیگری هم که با ابزار ترکیب شده داریم از آنهاست «ویک ابزار» که فلغل و دارچینی
و هل و زیره و زنجبیل و میخک و جز اینها باشند اما زین که امروزه بایای معروف
برزبان رانیم، بیشک مانند بسیاری از واژه های دیگر مانند شید و کین و پیس
بایای مجهول تلفظ میشد. زین که امروزه بمعنی پلاس و جل و نم و پالان اسب
گرفته میشود، در پارینه بمعنی سلاح بوده و جز این مفهوم دیگری نداشت در اشعار
بسیاری گویندگان ما همین معنی از آن برمی آید و آن ساز جنگ بوده که در روزهای
پیکار به پشت اسب می نهادند :

ببالای او زین زرین نهند

بفرمود تا رخس را زین نهند

فردوسی

دل من زان زین آتشکده برزین شد

بگه رفتن کان ترکمن اندر زین شد

ابوشکور بلخی

از آن کرانه کمان گرفت و اندر شد میان آب روان باسلیح و زین افزار
فرخی چون بر کشی آن بلارک گوهر دار بر مرکب تازی فکنی زین افرار
از رقی

در زبان اوستایی زین *Zaéna* چندین بار در اوستایی که امروزه در
دست داریم بکاررفته است. در هر مزدیشت پاره ۲۷ از چیره شدن به دیو (خدای
پیش از برانگیخته شدن زرتشت) و بستن دست او و در هم شکستن زین ابزار او
و در بند کشیدن وی، سخن رفته است. در مهر یشت پاره ۹۶ گرز میترا (مهر)
ایزد نگهبان عهد و پیمان و نماینده فروغ چنین یاد گردیده: او را گریزی است که
صد گره و صد تیغه دارد، گریزی است که از فلز زرد ریخته شده، از زر سخت
ساخته گردیده، سخت ترین زین ابزار و بیروزمندترین زین ابزار است. باز در مهر
یشت پاره ۱۴۱ آمده: آن (مهر) بیروزمندی که یک زین ابزار خوب ساخته شده
هماره با خود دارد، او کسی است که در شب پاسبان فریفته نشدنی مردمان است.
ناگزیر اگر در سنگنیشتهای هخامنشی واژه‌ای از برای ساز جنگ بجای مانده
بود، همین زین میبود همچنین در اوستا بصفت زیناونت *Zaénavant* چندین
بار برمیخوریم.

جزء آخرین صفت همان است که در فارسی مند گوییم آنچنانکه در آبرومند -
هوشمند - هیرمند (رود) - زیناونت صفت آورده شده از برای تخم و اوروپ
Talmo-avura که تهورث باشد یعنی از زین ابزار پر خوردار یا دارنده
ساز جنگ در کتابهای عربی و فارسی چون تاریخ حمزه و مجمل التواریخ و آثار الباقیه
و روضة الصفاء این واژه درست نوشته نشده است اما درست معنی شده:
انه شاك السلاح یعنی آن که سلاح تمام دارد (تمام سلاح) از در نوشته‌های پهلوی و
پازند هم آنچنانکه باید زیناوند آورده شده است.

در اوستا صفت زیناونت در رام یشت پاره ۱۱ چنین یاد گردیده: تهورث
زیناوند از برای کامیابی خود، فرشته نگهبان هوا «اندروائی» را بستود. در آفرین
پیغمبر زرتشت پاره ۲ از زبان زرتشت بیادشاه کی گشتاسپ که دوست و پشتیبان
آیین وی بود چنین درود گفته شده است: «بکند، تو چون مرزدا سود بخشی شوی،
چون فریدون بیروزمند شوی، چون جاماسپ بیروزمند شوی، چون کیکاوس

۱- در این کتابها ریباوند و زیباوند نوشته شده. ر. ک. به مجمل التواریخ
صفحه ۲۴. تاریخ حمزه ص ۲۳ - آثار الباقیه ص ۱۰۳ و ...

زورمند شوی، چون اوشتر (وزیر کاس) پرهوش شوی، چون تهورث زیناوند شوی» .

باز در اوستا واژه زینو Zaenu که از همان ریشه زین میباشد و بمعنی تیردان یا ترکش گرفته شده است برمیخوریم در فرگرد (فصل) چهاردهم و نودیاد پاره ۹ آمده که از برای کناره گناهی باید دوازه جنگ ابزار به یک جنگاور یا رتشتتر Rathaeshtar که فارسی ارتشتار باید باشد، بخشید. پنجمی آن جنگ ابزار «زینو» یا ترکش است و گفته شد این ترکش باید باسی تیر نوک- آهین باشد باز از همین پاره ۹ یاد خواهیم کرد .

در هر جای از اوستا که واژه «زین» آمده در تفسیر پهلوی که در روزگار ساسانیان انجام گرفته بزبان پهلوی زین Zēn آورده شده که همان زین ابزار یا سلاح است .

از اینها که بگذریم در فارسی واژه «تبرزین» که نام سلاحی است گویای معنی دیرین زین است تبر در پهلوی تبرک Tabrak آمده و در عربی طبر و طبرزین از فارسی گرفته شده است .

و دیگر واژه «زندان» است که امروزه جای محبس عربی بکار میرود . زین + دان یعنی ابزار آلات جنگی یا جایی که جنگ ابزار نگهداری میشود . دان همان است که در نمکدان و قندان و سرکه‌دان هم دیده میشود در پارسی باستان دیودان Davadēna آنچنانکه در یک سنگنپشته خشایارشا آمده، یعنی پرستشگاه دیوها یا بتخانه

بنابر این، زندان چیزی جز زادخانه یا قورخانه و جبه خانه یا Arsenal نیست . زین در زبان ارمنی مانند بسیاری از واژه های دیگر آن زبان که از پهلوی گرفته شده، بمعنی ساز جنگ یا سلاح است و زینو Zinvor نیز در همان زبان یعنی جنگاور یا برنده و دارنده سلاح یا مسنح .

در نوشتهای پیشین پارسی در جایی دیده نشده که واژه زین بمعنی جل و پلاس و یا پالان اسب بکاررفته باشد آنچنانکه میدانم مردم آریا نژاد در پرورش اسب کوشا بودند و در میدانهای کارزار این جانور دلیر و تیز تک، یار پر د یاران بود، چون در هنگام نبرد، کشیدن ابزارهای سنگین دشوار بود، آنها زابز پشت اسب می‌نهادند . ناگزیر همین رسم (زین بر اسب افکندن) پس از چندی جل پلاسی که بروی اسب می‌نهادند از برای سواری، زین خوانده شده است همچنین ایرانیان در کارزار های خود گردونهای جنگی را میبردند. نوشته اند که «چرخ»

از اختراعات مردم آریاست. در گردونه‌های براسب بسته که با چرخها، سبک‌وتر بود، نیز ابزارهای جنگی خود را می‌انباشتند. گردونه بکار بردن ایرانیان در بیکارها باندازه‌ای رواج داشت که لشکریان را بنام همین ازابه (ارتشتار) خواندند و وزیر جنگ را آنچنان که نویسندگان ما در قرون وسطی یاد کرده‌اند (ارتشتاران سالار) نامیده‌اند.

ارتشتار لفظاً یعنی گردونه سوار یا کسی که بگردونه ایستاده. مهر داریوش که امروزه در موزه لندن است نمونه بسیار گرانبهایی است از همان گردونه‌ها که در روزگاران سرزمینهای پهناوری را از رود آمویه گرفته تا رود نیل، چست و چالاک می‌پیمودند.

یا آنچنان که داریوش خود در یک سنگنبشته گوید:

«از سرزمینهای سکاها که آن سوی سفد است تا گوشه (حبشه) و از هند تا سپردا (دریای اژه)».

در مهر یشت که چکامه بسیار دلگشی است در اوستا و در ستایش ایزد مهر (میترا) است بگردونه زرین او بر می‌خوریم که انباشته است از ابزارهای گوناگون جنگی. این گردونه مینوی و آسمانی نمودار گردونه‌های جنگی روزگاران تاریخی ماست و ما از گردونه مهرباز سخن خواهیم داشت.

بیگمان جایی را که این ابزارها نگهداری می‌شده، زندان (= زیندان) می‌گفتند و این زیندانها از برای مردم پهلوان منشی چون ایرانیان باندازه‌ای مهم بود که یکی از سران خاندان بزرگ بنگهداری آنها گماشته بود. تاریخ نویس روم سفلی (بیزانس) تئوفولاکتوس Theophylactus که هم زمان هوریکیوس Maurikius و خسرو پرویز ساسانی بود مینویسد: «سران هر یک از هفت خاندان بزرگ ایران بمنصبی گماشته میشوند که آن منصب ارثی است، از پدر به پسر میرسد مانند منصب خاندانی که برتری داشت، تاج بسر پادشاه بگذارد... بزرگ خاندان هفتم نگهدار ابزارهای جنگی لشکریان است».

زرادخانه که امروزه بجای زیندان بکار می‌رود، نیز از واژه‌های بسیار کهنسال ایرانی است و در فرگرد چهاردهم و نندید پارث ۹ که یاد کردیم، بکار رفته و آن واژه «زاد» Zrâdha میباشد و در گزارش (تفسیر) پهلوی اوستا که در روزگار ساسانیان انجام گرفته بزبان رایج آن روزگار، به زره گردانیده شده Zrah و بزبان ارمنی زرهک Zrahk گفته‌اند و همان است که در فارسی بجای مانده و زره گوئیم:

نیرنگ چشم او فره برسیمش از عنبر زره

زلفش همه بند و گره جملش همه چین و شکن

مهری

همین واژه را در زبان ارامی گفتند Zrad و از این زبان است که عبری درآمده ، زرد و در جمع زرود شده و واژه تازی آن جوشن بمعنی زره و جمع آن جواشن است .

در این زمینه واژه دیگری که آنهم بمعنی ساز جنگ یا زین ابزار است باید یادآوری شود و آن واژه «سنی» است که در همه فرهنگهای فارسی یادگردیده و بشعر یکی از گویندگان بزرگ ما که پیش از فردوسی میزیست ، گواه آورده شده است : در اوستا در بخشی که گاتها خوانده میشود واژ سرودهای خود و خشور زرتشت است دراهنودگات ، هات ۳۱ بند ۱۸ آمده : «نکند که کسی از شما بگفتار و آموزش دروغگو گوش فرادهد ، چه از اوبخان و مان و دیه و روستا و کشور ویرانی و تباهی رسد . چنین کسانی باید با ساز جنگ رانده شوند در متن بجای ساز جنگ سنشیش Snathish آمده و به همین واژه در بخش های دیگر اوستا بسیار برمیخوریم ، از آنهاست یسنا ۵۷ (= سروش یشت) درباره ۱۰ و ۱۶ و ۲۲ و ۲۹ و فرودین یشت پاره ۷۱ و جز اینها .

از همین بنیاد است سنث Snatha که بمعنی زفش میباشد و آن زفش و ضربتی است با ساز جنگ یا با سلاح این واژهها از مصدر سنث Snath درآمده که بمعنی با سلاح زخم زدن و اسلحه بکار بردن است . در گزارش پهلوی اوستا که زنده خوانند و در گزارش پهلوی هر مزد یشت واژه سنه Snah بمعنی سلاح آمده است واژه «ستی» با تاء که در فرهنگهای فارسی بمعنی آهن و پولاد پنداشته شده و بشعر ابوشکور گواه آورده شده :

زمین چون سنی بینی و آب رود بگیزد قسراز و نیاید فرود

باید سنی باشد ، بانون نه تاء و این سهوی است که به آسانی بنویسندگان نسخه‌ای روی میدهد .

از آنچه گذشت پیداست که زین ابزار واژه برازنده‌ایست از برای نام‌هنگانی اسلحه و همچنین است ساز جنگ :

میان دو لشکر دو فرسنگ بود همه ساز و آرایش جنگ بود

فردوسی

ز هیبت تو عدو نقش شاهنامه بود کزونه مرد بکارآید و نه اسب و نه ساز

سوزنی

آنچنانکه میدانیم در داستان ما اختراع بسیار چیزها به جمشید باز خوانده شده، از آنجاست نرم کردن آهن و با آن ابزارهای جنگی ساختن که در شاهنامه آمده:

نخست آلت جنگ را دست برد در نام جستن بگردن سپرد

بفسر کیسی نرم کرد آهنها چو خود وزره کرد و چون جوشنا

چو خفتان و تیغ و چو برگستوان همه کرد پیدا بسروشن روان

آری دیرگاهی است که نیاکان پهلوان ما با ابزارهای گوناگون جنگی آشنا بودند شاید با گذشت زمان، دلپای بیباک و گستاخ و بازوهای زورآزما و نیرومند آنان را بارث نبرده باشیم. ولی نامهای بسیاری از این ابزارهای آنان بارث بها رسیده است.

آنچنانکه در کارنامه بلند خود میخوانیم از سده هفتم پیش از میلاد مسیح زین ابزارهای نیاکان ما از برای رستگاری میهن ما بکار افتاد. دومین پادشاه خاندان ماد، فرورتی خواست که یکسره دست بیگانگان را از سرزمینهای آریائی کوتاه سازد و آشوریها را ازین مرز و بوم براند باین آرزو لشکری آراست و بخاک آشوری روی آورد. از بخت بد لشکریان ایران در برابر جنگاوران ورزیده و کار آزموده دشمن شکست خوردند و خود فرورتی در سال ۶۳۳ بخاک و خون خفت. اووخشترای Uvaxshatra که از ناماوران تاریخ ما و بنیادگذار شاهنشاهی ایران زمین است دانست که شکست پدرش از کجاست، کوشید تا بدست جنگاوران خود ابزارهای بهتری بسپارد، آنگاه به آشور روی آورد و در سال ۶۱۲ نینوا پایتخت بزرگ امپراتوری آشور را با خاک یکسان کرد. از زور بازوی یلان ایران و نیروی ابزارهای جنگی آنان در نبرد نینوا در تورات از زبان پیغمبر ناحوم چنین یاد شده:

« پس بشتونند در آنجا (نینوا) آوای تازیانها و بانک چرخها و جست و خیز اسبها و خروش گردونها را در آنجا سواران بتکاپو درآیند باشمشیرهای آخته و درخشان و باسرنیزه‌های تیز و افروزان - در آنجا چندان کشتگان برویهم انباشته که بشمار نیایند و بناچار باید از روی لاشها گشتن ».

پس از این پیروزی بزرگ چندی نگذشت که داریوش در يك سنگنبشته خود با سرافرازی گوید: « نیزه پارسیان بجا های دور رفت ».

گفتیم اوستا که یکی از کهنترین سندهای کتبی جهان بشمار است، گنجینه گرانبهای ابزارهای جنگی است.

از برای نمونه چند یاره از مهر پشت را یاد میکنیم :

مهر را میستاییم که سپر سیمین بدوش افکند و وزه زردین در بر کرده و تازیانه برگرفته ، در گردش است ، راهی که مهر می پیماید ، هماره روشن است (پاره ۱۱۲)
گردونه مهر را چهار اسب سفید یکرنگ جاودانی که از آبشخور مینوی خورش یا بند ، میکشند ، سمپای آنها از زروسیم پوشیده است . یوغ ولگام آنها از فلز گرانبهاست (پاره ۱۲۵)

بشود در آن روزی که از تازیانه دشمنان آوا برخیزد و از بینی اسبها خروش برآید و اززه کمانها تیرهای تیز پر ، رها شود ، اهورا مزدا و مهر بیاری ما آیند تا هموردان بداندیش را شکست دهیم (۱۱۴)

در گردونه مهر هزار کمان خوب ساخته شده ، نهاده و بسیاری از این کمانها به زه گوژن آراسته است ، آنچنان خوب ساخته شده که بتندی نیروی اندیشه پران و بتندی نیروی اندیشه بسوی نابکاران روان گردد . هزار تیر به پر کرکس در نشانده باناوک زرین و سوفارهایی از استخوان ساخته شده ، هزار نیزه باتیغه تیز ، هزار تبر زین بادوتیغه پولادین ، هزار خنجر دوسره ، هزار گرز آهنین در گردونه مهر نهاده شده که بتندی نیروی اندیشه بسوی نابکاران و پیمان شکنان روان گردد ، (پاره ۱۳۲) .

آنچنان که میدانیم مهر که ایزد فروغ است ، یاسبانی عهد و میثاق هم باوست این همه ابزارهای جنگی که در گردونه مینوی وی انباشته برای سزا دادن پیمان شکنان و دروغگویان است . برای اینکه این ایزد دلیر که در میدانهای جنگ پشتیبان ایرانیان هم بود ، بخوبی از عهده کارش برآید در همین مهر پشت گفته شده : « مهر که از پیروزی اهورا مزدا بهره ور است در یک گردونه بلند چرخ مینوی نشسته ، آن گردونه رافرشته توانگری «ارت» بلند پایه ، همیگرداند (پاره ۶۸)

مهر را میستاییم ، کسی را که اهورا مزدا هزار چستی و چالاکی داد ، ده هزار دیده از برای نگریستن بدوارزانی داشت از نیروی این دیدگان است که او هر آنکس را که پیمان نشکند بنگرد و از پرتو این دیدگان است که هرگز فریفته نشود ، کسی است که ده هزار یاسبان دارد و همه چیز آگاه است (۸۲) کسی که بدوستم رفته ، اگر بمهر گله کند ، بانگ گله اش تا بستارگان زبرین رسد و بگرداگرد کره زمین پیچد و هفت کشور گیتی را فراگیرد (۸۵) .

مسیر را میستاییم که پس فرو رفتن خورشید دو کرانه زمین فراخناک را
 ببیناید و آنچه در میان زمین و آسمان است بنگرد (۹۵) باگزی صد گره و
 صد تیفه که از زرسخت ساخته شده بدان را برافکنند (۹۶) با دستهای بلند
 خویش پیمان شکن را گرفتار کند گرچه او در خاور هند باشد او را براندازد
 گرچه او در باختر باشد یاد دهنه رود «ارنگ» و یاد مرکز زمین بسربرد (۱۰۴)
 درست است که منش بلند و دل بی هراس و بازوان ستبر جنگاوران و
 اسبهای دلیر و تیز تک و هوشمند آنان در پهنه کارزار مایه رستگاری آنان بودند،
 اما پنجه هنرورانی که آنها ابزارهای خوب ساختند و در روز آزمایش مایه
 برتری و سر بلندی آنان گردیدند ، در خور آفرین است .

این ابزارها که فزون و فراوان در اوستا یاد شده ، بجاست از هر یک
 از آنها جداگانه سخن بداریم ، بویژه که نامهای بسیاری از آنها ، در لغت شناسی
 ارزشی دارد و لغاتی است که پس از در نوردیدن هزاران سال ، هنوز در زبان
 بومی ما زنده است .

در میان نوشتهای باستانی که بیگانگان بجای گذاشته اند تاریخ هرودوت
 بیش از دیگران از ابزارهای جنگی لشکریان ایران سخن رفته است بویژه در
 جاییکه این نویسنده سده پنجم پیش از میلاد از لشکر کشی خشیارشن ۱ بسوی
 یونان یاد میکند آنچنان که میدانیم این لشکر کشی در بهار سال ۴۸۰ پیش از
 مسیح روی داد و هرودوت در آن هنگام کودکی بود سه ساله یا چهار
 ساله . در آن روزگاران آتش کین ایرانیان در دل هر یونانی نژاد زبانه
 میکشید این است که هرودوت در سخن از همین لشکر کشی بیطرف
 نیست و نمی توانست از قاسزگفتن با ایرانیان خودداری کند و آنچه در باره این

—

(۱) بهتر است که نام چهارمین شاهنشاه هخامنشی را خشیارشن بنویسیم نه خشیارشاه.
 ندانم این اشتباه از کجاست که همه را به اشتباه انداخته است . در دنباله گفتار زین ابرار
 آنرا یاد خواهم کرد .

جنگ از همترادان خود شنیده بود و مگاشته است، اما میتوان گفت آنچه از جنگاوران گوناگون ایران نوشته و از یوشاک و جنگ ابزارآنان سخن بمیان آورده همه باید از روی سندی باشد که درزیر دست داشته است.

بویژه اینکه مینویسند سرداران این جنگاوران از هر نژاد و سرزمینی که بودند، همه ایرانی بودند و نامهای آنها را نیز یاد کرده است. بیشتر این سرداران از شاهزادگان خود خاندان هخامنشی بودند.

درین نبرد که بزرگترین زد و خورد باستانی بشمار میرود همه مردم امپراتوری پهناور هخامنشی برانگیخته شده بودند:

پارسی و مادی و پارتی و کرگانی و خوارزمی و سغدی و هراتی و بلخی و کابلی و ارمنی و مردمی بیشمار از تیره های گوناگون چون سکا و هندی و یونانی نژادان از کرانه های دریا و جزیره های اژه و از نژادهای سامی چون بابلی و آشوری و عرب و فینیقی و از آفریقا چون مصر و حبشه و از نژادهای گوناگون آسیای کوچک و جزایران.

ناگزیر هر گروه ازین رزمیان بآئین مرز و بوم خود، بساز و برک جنگ برخوردار بودند. نخست پارسها با این ابزارها بنبرد برخاستند: بر سر خودی داشتند که Tiara خوانده میشود، نیم تنه رنگین آستین دار در برداشتند، زره آهنین آنان مانند پولکهای ماهی ساخته شده، ران بند (ران بان) داشتند. سپر آنان از جگن بافتا شده، ترکش (تیردان) بر آن آویخته، نیزه کوتاه، کمان بزرگ، تیرازی، کاردی بکمر بند بسته که بسوی ران راست آویخته بود پس از آن مادها که همان ابزارهای پارسها را داشتند. ساز و برک خوزیها نیز همانند پارسها بود جز اینکه بجای Tiara، خودی بسر داشتند که Mitra خوانده میشود.

همچنین کرگانیها مانند پارسها زین ابزار داشتند. آشوریها خود آهنین بسر داشتند و چنان ساخته شده بود که نمی توان گفت که چگونه. آنان را سپر و نیزه و کاردی است همانند مصریها و کرزشان با آهن پرداخته شده بود. بلخیها خودی بسر داشتند که بسیار همانند خود مادها بود. کمان از نی داشتند و بآیین



فریز شوش : سربازان جاویدان هخامنشی

کشور خود از نیزه کوتاه برخوردار بودند . سکاها دستاوی بلند بر سر نهاده کمان ساخت سرزمین خودشان و تیرزینی هم داشتند. هندوان جامه پنبه‌ای بر تن کرده و بنیزه و تیری، هر دو از نی برخوردار بودند ، نوک تیرشان آهنین بود . هراتیها را کمانی بود مانند کمان مادیه‌ها و ابزارهای دیگرشان با ابزارهای بلخیه تفاوتی نداشت . یسارتها و خوارزمیه‌ها و سفدیها و کنداریها (منخرنه و بلوچستان) و کابلیها را همان ابزارهای جنگی بود که ، بلخیه‌ها را . کاسیه‌ها (مردم قفقاز) جامه چرمین بتن داشتند و کمانشان از نی بود ، ساخت سرزمین خودشان . زرنکیها (سیستانیه‌ها) موزه بلندی بیا داشتند که تا هزارنوی آنان میرسید . سازوبرگ جنگی آنها کمان و نیزه مادی بود . جنگاورانی از خاک افغان نیم تنه چرمین بتن کرده کمان و کار داشتند . جنگاورانی از مردم کرانه کرمان و مکران (؟) و بلوچستان همانند مردم سرزمین افغانستان ، جنگ ابزار با خود داشتند .

عربها جامه فراخی پوشیده ، دامن بکمر بسته ، کمان بلند و شمشیر بلند داشتند . حبشیه‌ها پوست پلنگ و پوست شیر در بر کرده ، کمان بلندی داشتند که از شاخه يك گونه درخت خرما ساخته شده بود و تیرهای کوچکی داشتند از نی ، نوک تیرهای آنان بجای آهن از سنگ تیز شده بود ، آهنانکه میتوانستند با آن روی نکین (مهر) کنده گری (حکاکی) کنند ؛ آنان را نیزه‌ای هم بود که در سر آن شاخ تیز شده گوزن ، پیوسته بودند گرزهای آنان از آهن روپوشی داشت در پهنه کارزار به نیمی از تن خود کج میمالیدند و به نیمی دیگر گل اخرا .

گروه دیگری از آنان که حبشیه‌های شرقی خوانده میشوند، در سازوبرگ جنگی چون هندیها بودند، جزاینکه روی سرشان بجای خود یا کلاه، پوست کله اسب که با گوشها ویال کنده شده، دیده میشود، آن گوشهارا راست نگاه داشته و آن یال نیز به چینه همانند بود .

مردم لوبیه (LIBYA) جامه چرمین به تن و نیزه بدست داشتند . هرودت پس از آن از گروه‌های دیگر لشکریان خشیارشن یاد میکند،

آنانی که از آسیای کوچک و جزیره های دریای اژه هستند و از این ابزارهای هریک از آنان سخن میدارد. همه این جنگاوران را درین گفتار آوردن، سخن را بدرزا خواهد کشاند، شاید هم چندان سودمند نباشد، زیرا جنگ ابزار بسیاری از آنان یکی است، آنچنانکه خود گوید: سازوبرگ مردم لیدیا در آسیای کوچک [در پارسی باستان سپردا Sardis = Sparda] مانند جنگاوران یونانی نژادانی است که در میان لشکریان ایران بودند؛ گروهی از این لشکریان که از جزیره های دریای سرخ بودند در پوشاک و ابزار جنگ، همانند ماها بودند هرودت درباره ۸۵ از بخش تاریخ خود در دنباله سخن از لشکریان گوناگون خشیارشن از یک دسته ازین سپاهیان نام میبرد که از سرزمین هیرمند (سیستان کنونی) میباشند، گوید اینان کمندافکنان چیر دست اند. در اوستایی که امروزه در دست داریم به واژه کمند و کمندافکن بر نمی خوریم، این است که در اینجا از این رزمیان ایرانی یاد میکنیم: بگفته نویسنده یونانی گروهی از مردم سرزمین هیرمند (در پارسی باستان Sagartin - Sagartia - Asagartia) که شجاعت پیشه اند و با ایرانیان هم نژاد و هم زبان اند، هشت هزار سوار بجنگ فرستادند، اینان خود پولادین یا آهنین ندارند، جنگ ابزارشان کارداست و بس و دیگر ریسمانی (کمند) دارند که از رشته چرمین بهم بافته شده. اینان در پیکار همینکه به ماورد خود نزدیک شوند، کمند حلقه کرده را بسوی اسب و یا سوار اندازند و بسوی خود کشند تا اینکه آن گرفتار در پیچ و خم کمندشان جان بسپارد.

واژه کمند در پهلوی و پارسی یکی است و این زین ابزاری است که در روز کارزار بکار میرفته و بسا هم دامیاران از برای شکار جانوری بکار میبردند. گویند گان ما کیسوی دلدار را به کمند همانند کنند:

فریدون چو بستید ناسود دیر	کمندی بیار است از چرم شیر
به بندی به بستش دودست و میان	که نگشاید آن بند پیل زبان
	فردوسی

ای زلف تو هر خمی کمندی چشمت بگرشمه چشم بندی
سعدی

کمندی من از زلف بر سازمش نترسم بگردن در اندازمش
گراورا کمندی بود ماه گیر مرام کمندی بود شاه گیر
نظامی

کز نفون در کتاب خود که لشکر کشی (Anabasis) خوانده شده ، بسا از جنگ ابزارهای لشکریان کوروش کوچک و لشکریان همآوردش اردشیر دوم (۳۵۹-۴۰۴ پیش از مسیح) یاد میکند چنانکه میدانیم در سر تاج و تخت هخامنشیان میان این دو برادر جنگ در گرفت . کوروش کوچک که فرمانروای آسیای کوچک بود ، در میان لشکریان بومی و ایرانی خود ، سیزده هزار جنگاور مزدور یونانی هم داشت . کوروش در سوم سپتامبر ۴۰۱ پیش از میلاد درین پیکار در کوناخا - Kunaxa کشته شد در نزدیکی شهر بابل که امروزه آنجا را خان اسکندریه خوانند و سردار لشکریان یونانی وی بنام کلئارخس Klearchos نیز فرمان چیشتر قرنه Cilhratarnah (Tissaphernes) که یکی از سرداران اردشیر دوم بود نیز کشته شد . پس از او لشکریان مزدور یونانی که ده هزارشان از آن نبرد جان بدر نبرده بودند ، کز نفون Xenophon را بر داری خود برگزیدند ، بر داری اوست که ده هزار یونانی توانستند خود را به ترسوس برسانند و از آنجا راه مرز بوم خود پیش گیرند کتاب اناباسیس که باز گشت ده هزار ، خوانده میشود نوشته خود این سردار آتنی است و آنچه خود درین پیکار و در هنگام گریز از سر زمینهای شاهنشاهی ایران دیده ، نوشته است و خود گواه آنهمه پیش آمده های این ستیزه است ، این است که کتاب بسیار سودمندی است . اما کتاب دیگر او که کورشنامه (Cyropaedia) خوانده میشود ارزش تاریخی ندارد . داستانی است که کوروش بزرگ فرمان آنست .

کز نفون در سخن از لشکریان دو برادر همآورد بسا از ابزارهای جنگی این دو گروه یاد میکند ، ناگزیر بسیاری ازین سازو برگها همان است که در هرودت ، در سخن از لشکر کشی خشیارشن بسوی یونان یاد گردیده است

چیزی که در میان این جنگ ابزارها درخور یادآوری است این است که هر دو گروه هم‌آورد در میان لشکریان خود، دسته سنگ انداز یا فلاخن دار داشتند گروه‌های (گلوله‌های) فلاخن گروهی از آنان از سنگ و گروهی دیگر از فلز بود. فلاخن جنگ ابزاری است که در اوستا هم یاد شده و از آن سخن خواهم داشت و بسا کز نفون در جنگ و گرینز یونانیان از این جنگ ابزار یاد میکنند.

و دیگر از این ابزارها که کز نفون یاد میکند (در بخش یکم فصل ۸) داس است. گوید آنگاه که کورش به پهنه کارزار درآمد در سر لشکریان خود که همه از خود و زره و ران بان برخوردار بودند و اسبها نیز برگستوان و سینه پوش داشتند، کورش یگانه سواری بود که سر برهنه بشکاپو درآمد.

پیشاپیش لشکریان پادشاه اردشیر، گردونهای جنگی بجنبش درآمدند باین گردونها از چپ و راست و پایین داسهایی پیوسته بودند که در کارزار دشمنان را درو میکرد. این ابزار سهمگین که داس یا دهره باشد در اوستا در میان آنهمه جنگ ابزار یاد نگردیده است و نه در شاهنامه در فرهنگهای سانسکریت داترا *dāitra* بهمان معنی که دهره و داس در فارسی دارد، گرفته شده است.

در مقدمه‌ی ادب زمخشری (۴۶۷-۵۳۸) و همزمان او، المیدانی در کتاب *السامی فی الاسامی* که هر دو فصل بسیار مفیدی از اسلحه دارند و بسیاری از نام‌های جنگ ابزارها را بفارسی آورده‌اند. در هیچکدام از آنها ندیدم که واژه دهره در ردیف جنگ ابزار یاد گردیده باشد فقط يك دو فرهنگ فارسی، دهره را يك گونه شمشیر یاد کرده‌اند مثلاً در *مجمع الفهرست* جلد دوم ص ۵۸۴ آمده دهره حربه باشد که مردم گیلان دارند که بساطور ماند و دسته بر آن نشانند اما در سامی مسطور است که دهره شمشیر است کوچک که هر دو طرف آن تیز باشد و سرش باریک باشد همچو سنان نیزه. در سامی که خود نگاه کردم چنین چیزی گفته نشده است و هیچ دیده نشده که پیشینیان

واژه دهره یا داس را جز همان معنی که دارد و آن ابزار دروگری است بمعنی دیگر گرفته باشند.

یکی مرد با تیز داسی بزرگ سوی مرغزار اندر آید سترگ
همی بدرد آن گیاه خشک و تر نه بردارد او هیچ از آن کار سر
(شاهنامه چات مسکو جلد یکم ص ۲۱۹)

چو گوری بودم اندر مرغزاران ندیدم دام و داس دامیاران
تو بودی دامیار و داسدارم نهادی دام و داس بر کنارم

فخرالدین گرگانی در ویس و رامین

دیگر از نوشته های باستانی که چند زین ابزار باهم در آنها یاد شده نامه پازند مینو خرد است. ازین نامه بسیار گرانها و سودمند متن پازند و پهلوی و سانسکریت هر سه را در دست داریم.

بیگمان مینو خرد از پهلوی به پازند گردانیده شده اما آن متن پهلوی که یاد کاری از روزگار سانیان بود از دست رفت و پس از چندی از روی متن پازند، يك متن پهلوی فراهم گردیده است این کار ناگزیر پس از تاخت و تاز تازیان انجام گرفت. روز کاری که زبان پهلوی از یاد رفته بود زیرا متن پهلوی این نامه خود گویاست که دیگر زبان رایجی نبوده و يك گونه ساختگی در آن هویدا است و لغزشهای فراوان در بردارد اما متن سانسکریت آن به فریوسنگ پسردهاول Dhaval باز خوانده شده و او دستور نامور دانشمند پارسیان هند بود، در پایان سده دو ازدهم میلادی در سنجان از بلاد هند در همانجایی که نخستین دسته مهاجرین زرتشتی پس از چیره شدن عربها بایران باراقامت افکندند. ناگزیر این متن هم در هنگامی فراهم شده که دیگر زبان کهنسال سانسکریت زیاتر در همگانی نبود.

نامه های بسیاری ازین زین ابزارها در پازند و در پهلوی و فارسی یکی است. و خود زبان پازند باندازه ای بزبان کنونی ما نزدیک است که چندان نیازمند تغییری در آن نیستیم. فرگرد ۴۳ مینو خرد که در آن برخی ازین جنگ ابزارها با گفتاری اخلاقی یاد گردیده بافندك تغییری این است:

پرسید دانای مینو خرد ، چگون هر مزوامشا سپندان و بهشت خوشبوی
 [هوبوی] خرم [هورام] را فزونتر از آن خویش شاید کردن و اهریمن پلید
 (دروند) و دیوان را ستوه کردن و از دوزخ بدبوی [دش کند] و تاریک رستن
 چون شاید ؟ مینو خرد پاسخ کرد : هر مز و خدای و امشاشپندان و بهشت خوشبوی
 و خرم از آن خویش کردن و اهریمن پلید و دیوان ستوه کردن و از دوزخ تاریک
 بدبوی رستن ایدون شاید که خرد مینوی را پشتیبان خود کنند و مینوی زین
 ابزاری همانند زره گردی به تن کنند و مینوی راستی را همانند سپر و مینوی
 سپاسداری را همانند گرز (وزرا Vazra) و مینوی بندگی (فروتنی) را
 همانند کمان و مینوی رادی همانند تیر و مینوی پیماننداری را همانند نیزه و
 مینوی بخشایشی (کوشش) را همانند بازویان (اچدست) سازند و به مینوی بهره
 (بخت) پناه برند

باین آیین به بهشت و پیش گرایند و از اهریمن پلید و دوزخ بدبو رستن
 شاید در میان این واژه ها واژه اچدست، که به بازویان یا انگه بان بازو و دست
 گردانیدیم در زبان فارسی ما بجای نمانده اما شك نیست که در متن پازند
 اچدست، همان ابزاری است که دست را در هنگام نبرد از آسیب نگاه میدارد
 بویژه تیراندازان را . در متن سانسکریت مینو خرد که یاد کردیم ، این واژه
 گردانیده شده به هستا و لمبین hastâvalambî. و در همه فرهنگهای سانسکریت
 واژه های hastâvalamba و hastâvâpî بهمین معنی یاد گردیده است

در میان اینگونه نامه های کهنسال که در آنها نامهای برخی از جنگ
 ابزارها باهم آمده باشد ، ارداویر افنامه در خور یادآوری است
 چنانکه میدانیم درین نامه بهلوی ازین سخن رفته که ارداویراف پارسا
 و پالک از برای تماشای بهشت و همستکان (برزخ) و دوزخ بر اهنمایی ایزد سروش
 و ایزد آذر به جهان دیگر شتافت و آنچه دید که چگونه نیکو کاران بیاداش
 رسیده از بخشایش خداوند کار بهره ورنند و گناهکاران که برنج و شکنج
 اندرند ، همه را پس از بازگشت به جهانیان رسانید ، در فر کرد ۱۴ آن نامه آمده
 روانهای سه گروه از مردم را که پیشوایان و کشاورزان باشند در بهشت دیدم.....

روانهای ارتشتاران (جنگاوران) از بهترین رامش و خوشی بر خوردار بودند
جامه شاهانه بر تن داشته و زین ابزار زرین این گردان که بگوهرها درنشانده
بود میدرخشید. ران پوش (رانین) آنان بسیار شگوهنده بود؛ توانایی و
پیروزی از همه هویدا بود.

در تاریخ حمزة اصفهانی که در سال ۳۶۰ در گذشت در سخن از پادشاهان
ساسانی، نشانی که هر يك از آنان برای خود برگزیده بودند و رنگ تاج و
شلوار برگزیده آنان را یکایک یاد میکند و چندین بار آورده که آنچه مینویسد
از کتاب خود ملوک بنی ساسان است.^۱ ناگزیر این کتاب همان است که
مسعودی از آن نام میبرد.

مسعودی در کتاب خود التنبیه گوید: من در سال ۳۰۳ در اصطخر، سرزمین
فارس نزدیکی از خاندان بزرگ و آزاده، نامه بزرگی دیدم که در آن بسیاری
از دانش ایرانیان و کارنامه پادشاهان آنان و بناهای آنان و سیاست آنان سخن
میرفت... در آن تصویر بیست و هفت تن از پادشاهان ساسانی دیده میشد که بیست
و پنج تن از آنان مرد بودند و دوتن زن. این تصویرها از روزهای آخر
زندگانی شان بود، از اینکه جوان مردند یا پیر. در آن تصویرها جامه و
تاج و ریش و قیافه چهر هر يك نموده شده بود. اگر شاهی را در جنگ نشان
میداد، ایستاده بود و اگر در انجام کار کشوری بود، نشسته بود. این نامه
در گنجینه‌ای نگاهداری میشد.

مسعودی باز گوید: رونوشتی ازین نامه در نیمه ماه جمادی الثانی ۱۱۳ از
پهلوی بعربی گردانیده شده از برای هشام بن عبدالملک بن مروان. تصویرها
با رنگهای شکفتانگیز نگارش یافته بود، رنگهایی که امروزه دیگر پیدا
نمیشود، همه از زر و سیم محلول و مس مسحوق شده بود. کاغذش آنچنان زیبا
و نازک بود که نتوانستم دریابم، کاغذ است یا پوست آهو. مسعودی در پایان
گوید: دفکان اول ملوکهم فیه اردشیر شماره فی صورته احمر مد نروسراویله

۱ نگاه کنید به تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ برلین ۱۳۴۰ هجری

لون السماء وتاجه اخضر في ذهب بيده رمح و هو قائم و آخر هم يزدجرد بن
شهریار بن کسری ابرو یز شماره اخضر موشی و سر او یله موشی لون السماء و تاجه
احمر قائم بیده رمح معتمد علی سیفه،^۲

در تاریخ حمزه نیز همین عبارات از برای این دو پادشاه بکار رفته جز
اینکه در باره تاج یزدگرد افزوده دارد: «و خفا فهم کلهم احمر» .
در کتاب مجمل التواریخ که در سال ۵۲۰ نوشته شده، آنچه در باره ساسانیان
آمده همان است که در تاریخ حمزه آمده است و گفته شده که این مطالب از
کتاب صور ملوک بنی ساسان، است .

چون میان دو عبارت عربی و فارسی حمزه و مجمل اندک تفاوتی است،
این است که همان فارسی مجمل را آنچه را که هست در اینجا میآوریم^۳ :
«اردشیر بابکان، پیراهن او بدینارها بود (زربفت) و شلوار آسمان گون و تاج
سبز درزر و نیزه قایم در دست .

شاپور، پیراهن آسمان گون و شلوار وشی (کلدار، بانقش و نگار) و
تاج سرخ در سر، ایستاده نیزه در دست گرفته .

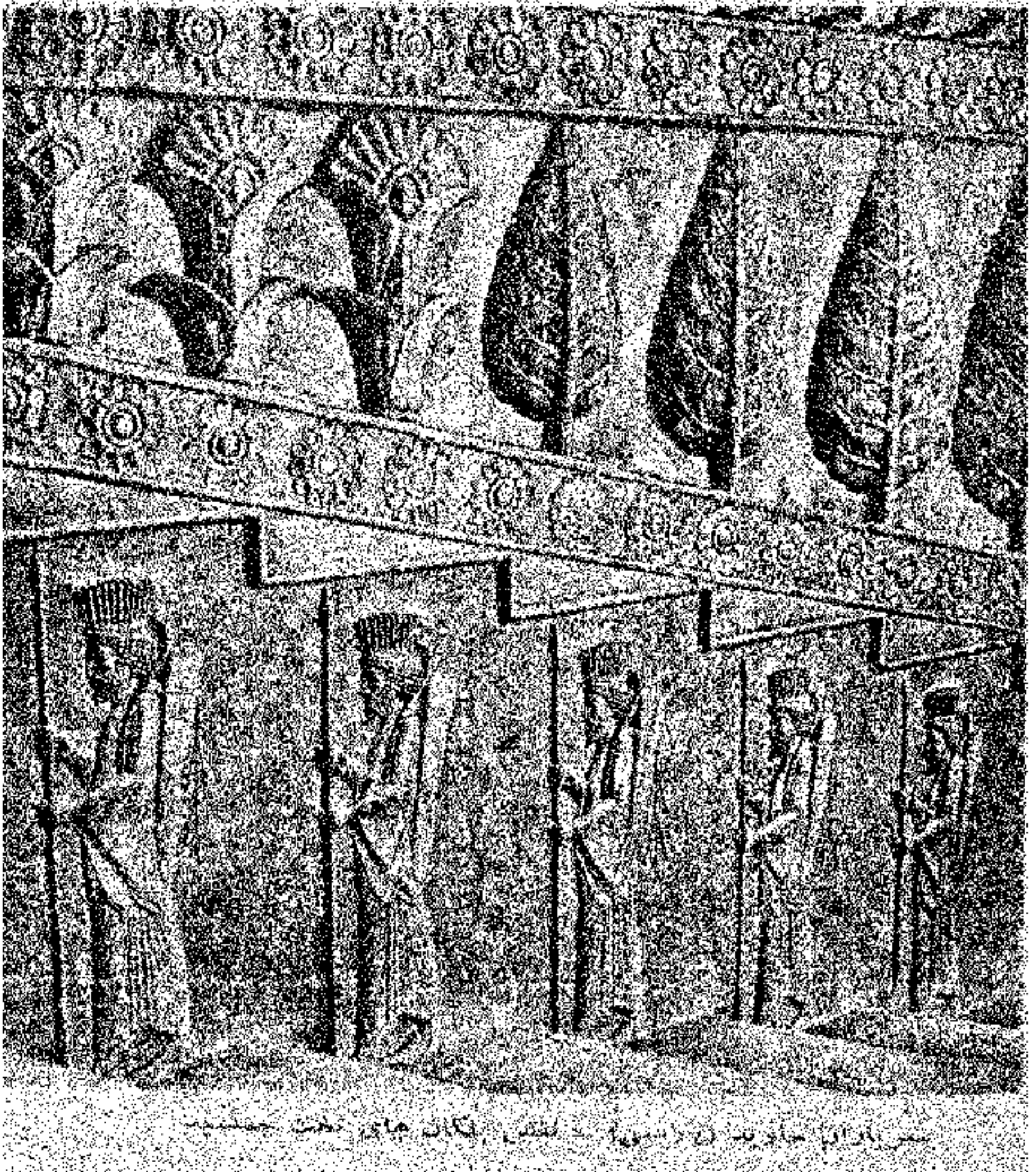
هرمزد، پیراهن وشی سرخ داشت و شلوار سبز و تاج سبز در زر داشت
[اندر دست] راست نیزه و اندر چپ سپر .

بهرام، با پیرهن سرخ و شلوار سرخ و تاج آسمان گون، اندر دست راست
نیزه و اندر چپ شمشیر بدان فرو چسبیده .

بهرام الثانی، پسر بهرام بن هرمزد بود، بصورت او نگاشته با پیراهنی
وشی سرخ و شلوار سبز و تاج آسمان گون [میان] دوشرفه (کنگره) زرین
بر سریر نشسته و کمائی بر زه کرده اندر دست راست گرفته و سه چوبه تیر
اندر چپ گرفته .

۲ نگاه کنید به التنبیه والاعراف چاپ قاهره ۱۳۵۷ ص ۹۲ - ۹۳

۳- ص ۳۲ تا ص ۳۸



بهرام الثالث، پیراهن بهرام بهرامیان آسمان گون بود است باشلوار سرخ
بر سر بر نشسته و بر شمشیر تکیه زده و تاج اوسبزمیان دوشرف زر اندر ساخته.
فرسه بن بهرام نرسی نیز گویند، پیراهنش وشی سرخ بود و شلوار وشی
بر لون آسمان، بر پای استاره نگاشته است، با تاج سرخ و بهر دو دست بر شمشیر
فرو چفسیده.

هرمزد پسر نرسی، پیراهن سرخ وشی باشلوار آسمان گون و تاج سبز بر
سر نهاده و بهر دو دست تکیه بر شمشیر زده.

شاپور پسر این هرمزد بود و او را عرب ذوالا کتاف لقب کردند و پارسیان
او را شاپور هویه سنبها خواندندی، پیراهن او مورد بود وشی، شلوار سرخ وشی
بر تخت نشسته بر زینتی اندر دست و تاج بلون آسمان بزر منقش بر نگه اندر
میان دو شرفه زر، و صورت ماه بر سر نگاشته.

اردشیر پسر هرمزد بن نرسی، پیراهن او آسمان گون بود و شی بدینار
ها و شلوار سرخ، بدست راست نیزه و بچپ اندر شمشیر بود بدان چفسیده و
تاج سرخ بر سر نهاده.

شاپور بن شاپور، پسر شاپور ذوالا کتاف، در کتاب صور پیراهن او وشی
سرخ و اندر زیرش دیگری زرد و شلوار آسمان رنگ، تاج میان دو شرفه زر
اندر برنگ سبز، ایستاده نگاشته است، قضیبی آهن صورت مرغی بر سرش بدست
راست و بدست چپ بر قهقه شمشیر فراخمیده.

بهرام بن شاپور و او را کرمان شاه خواندندی، تاج اوسبزم گوید، در میان
سه شرفه زر و پیراهن آسمان گون و شلوار وشی کرده، بدست راست اندر
نیزه و بدست چپ بر شمشیر فراخمیده.

یزدگرد پسر بهرام بود پارسیان او را بزه گر خواندندی، پیراهن او سرخ
بود و شلوار بلون آسمان و تاج همچنان ایستاده نیزه اندر دست.

۱- بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم

بهرام گور، او را پیراهن در کتاب صورت آسمان گون نکاشتست و شلوار
سبزوشی و گرز اندر دست .

یزدجرد پسر بهرام گور و او را یزد کرد فرم خوانند، پیراهن سبزداشت
و شلواروشی سیاه رنگها با زر و تاج و آسمان رنگ برتخت نشسته و تکیه
زده بر تیغ .

فیروز پسر یزد گرد بن بهرام گور بود، پیراهن سرخ نکاشتست و شلوار
آسمان گون بزروشی کرده و تاج هم بدین رنگ، برتخت نشسته نیزه اندر
دست گرفته .

بلاش پسر فیروز بود، پیراهن سرخ داشت و شلوار با سیاهی و سفیدی
بهم آمیخته، تاج آسمان گون ایستاده نیزه در دست گرفته .

قباد پسر فیروز بودست، پیراهن آسمان گون بود، سیاهی و سفیدی آمیخته
و شلوار سرخ و تاج سبز برتخت نشسته و به تیغ فراخمیده .

کسری نوشروان، پارسیان او را نوشین روان خوانند و او را بلقب
فدشخوار گر شاه گفتندی بروزگار پدرش، زیرا که او پادشاه طبرستان بود

و فدشخوار نام کوه و دشت باشد و گر تام پشتها. پیراهن اوسفید بود برنکها
آمیخته ووشی کرده و شلوار آسمان رنگ، برتخت نشسته و برشمشیر فراخمیده.

هرمزد پسر نوشروان، پیراهنوشی سرخ داشت و شلوار آسمان گون بود
با تاج سبز برتخت نشسته بدست راست اندر گریزی داشت و چپ برقبضه تیغ

نهاده .

کسری پرویز پسر هرمز و نوشروان بود پارسیان او را خسرو پرویز

خواندندی، پیراهن موردوشی داشت و شلوار آسمان گون و تاج سرخ، نیزه

در دست .

شیرویه پسر کسری پرویز واصل نام (او) قباد بود .. و اندر کتاب صورت
آل ساسان گوید: پیراهن اووشی سرخ داشت و شلوار آسمان رنگ و تاج سبز
بر پای ایستاده بدست راست شمشیری کشیده

اردشیر پسر شیروی بود و کودک، پیراهن آسمان گون داشت و تاج سرخ،
بر پای ایستاده نیز بدست راست و بدیگر دست شمشیر چسبیده.

پوران دخت دختر پرویز بود، پیراهن وشی سبز داشت و شلوار آسمان گون
و تاج همچنان بر تخت نشسته تبرزینی در دست.

آزرمیدخت خواهر پوران بود، پیراهن او سرخ نکاشتست ملون و شلوار
آسمان گون و تاج بر سر، بر سریه نشسته، بدست راست تبرزینی و چپ بر
تیغ تکیه زده.

یزدجرد آخر ملوک عجم پسر شهریار بن کسری پرویز بود، پیراهن وشی
سرخ داشت و شلوار آسمان گون و تاج سرخ، نیزه اندر دست و بر شمشیر فراخه دیده
و همه ملوک بنی ساسان را موزه سرخ بودست.

آنچنان که دیده میشود پیشتر زین ابزارها و درین دو کتاب تاریخ حمزه
و مجمل یاد گردیده چون نیزه - سیر - شمشیر - کمان بز - کرده - چوبه -
تیر - تبرزین - گرز - تیغ و در میان اینها نیزه و شمشیر بیشتر بر گزیده شاهان
ساسانی بود و در میان رنگها، آسمان کونی یا آسمان رنگ همه رنگهای دیگر
چون سرخ و سبز و زرد و سفید و سیاه بر تری دارد و باین میماند که رنگ ملی
آن روز گاران باشد. شکل های تاج پادشاهان ساسانی در سکه هائی که از آنان
بجای مانده پیدا است همچنین در کنده گریها و پیکر هائی که از این شاهان

بیاوگار مانده ، شکل تاج و درخت آنان نیز دیده میشود اما خبری که از محمودی یاد کردیم میرساند که ابزارهای جنگی برگزیده شهریاران خاندان ساسانی و رنگهای برگزیده تاج و رختشان آنچنان که برشمردیم از تصویر نامه ایست که از همان روزگاران پیش از اسلام سرچشمه گرفته است از اینرو شایان توجه است .

دیگر از نامه‌هایی که در آنها چند زین ابزار با هم برشمرده شده و در خور یادآوری است تاریخ الامم و الملوك جریر طبری است و ترجمه فارسی آن که به دستیاری بلعمی انجام یافت . طبری در سال ۲۲۴ هجری در آمل زائیده شد و در سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت و در جایی که از انوشروان سخن میدارد گوید او را دبیری بود از خاندان دبیران بزرگ نام او پاپک ، او فرمان شاه لشکریان را آنچنان که باید بیاراست ، ساز و برگ هر جنگاوری معین کرد که از داشتن آنها ناگزیر بودند^۱ .

دینوری که در آغاز سده سوم هجری زاییده شد در کتاب خود اخبار الطوال از همین دبیر فرزانه

۱ - نگاه کنید به تاریخ طبری الجزء الاول چاپ قاهره ص ۵۶۸ - ۵۶۹

و بخرد نام میبرد و گوید اوست که خواست لشکریان خود را با همه ساز و برگ جنگی عرضه بدارند^۱

بلعمی که از وزیران دانشمند خاندان شهریار آل سامان بود و در سال ۲۸۲ در گذشت، تاریخ طبری را از عربی به فارسی گردانید و اینک در اینجا عبارت فارسی بلعمی و ساز و برگی را که جنگاوران که بداشتن آنها ناگزیر بودند می‌آویم:

و هر سلاحی تمام باز خواه؛ از هر مردی زره پوشیده و زین او جوشن تمام بار کیمپ و بر سر خود و بر [خود بر] سلسله آویز [و بر] دو دست اندر ساعدین آهنین و بر اسب بر گستوان و با هر مردی یکی نیزه و یکی شمشیر و سپر و کمری [هر میان و بکمر] اندر عمودی زده آهنین، و پیش کویه زین تبر - زینی فرود آویخته و از پس کویه زین اندر تیردانی اندر اوسی چوبه تیر و از دست چپ کمان داسی و اندروی دو کمان، و بر کمائی یک زه و دوزه دیگر؛ تا اگر آن زها بحرب اندر بگسلد باوی زه بود و بفرمای تا آن دوزه را گرد کند و از خود خود فرود آویز و از پس پشت تا تو بینی کین سلیحها به تسامی دارد...^۲

در شاهنامه این سرداران و شروان؛ بابک موبد خوانده شده:

و را موبدی بود بابک بنام هشیوار و بینادل و شاد کام

و گوید پاپک از خود شاه درخواست که مانند همه جنگاوران بی کم و کاست با ابزارهایی که باید، خود را عرضه بدارد شاه هم خندان پذیرفت:

ببندید و خفتان و مغر بخواست	درفش بزرگی در افراشت راست
بدیوان به بابک خرامید شاه	نهاده بر برز آهن کسلاه
فروهشته از ترک رومی زره	زده بر زره بر فراوان گره
یکی گرز گاو پیگر بچنگ	زده بر کمر چار تیر خدنک
ببازو کمان و بزین بر کمند	میان را بزین کمر کرده بند

۱ - نگاه کنید به اخبار الطوال چاپ قاهره، ص ۷۳

۲ - نگاه کنید به تاریخ بلعمی چاپ تهران ۱۳۴۱، ص ۱۰۴۸

برانگیخت اسبو بیفشاردوران بگردن برآورده گرزگران^۱

گفتیم بسیاری از جنگ ابزارها در اوستا یاد گردیده آنهاست که این نامه کهنسال رامیتوان گنجینه ساز جنگ یا انبار زین ابزار و یا زرادخانه نامید و این در اوستایی است که ما امروزه در دست داریم و پس از تاخست و تاز قازیان و یورش مغول به ما رسیده است. تا گزیر در اوستایی که نیاکان ما در روزگار ساسانیان در دست داشتند بیش ازین زین ابزارها یاد شده بود. (شکل ۱)

در چند جایی که در اوستای کنونی بنامهای این زین ابزارها بر میخوریم این است:

• وندیداد ، فرگرد چهاردهم پارۀ ۹

• فرگرد هفدهم پارۀ ۱۰

• هرزدیشت پارۀ ۱۸-۱۹

• مهریشت پارۀ ۳۹-۴۰

• پارۀ ۱۲۸-۱۳۲

• فروردین یشت پارۀ ۷۱-۷۲

در جاهای دیگر اوستا نیز، پراکنده ، بنام برخی از این ابزارها بر میخوریم . در گزارش پهلوی اوستا که زندخوانند نامهای این ابزارها بزبان پهلوی که زبان رایج گزارندگان اوستا در روزگار ساسانیان بوده ، نیز بجای مانده است و پس از اوستا و سنگبشته های هخامنشیان ، گزارش پهلوی اوستا (= زند) کهنترین سندی است که نامهای ساز و برگ جنگاوران ایران را در بردارد . در فرگرد چهاردهم و نندیداد ازین سخن رفته که اگر کسی سگ آبی را که نزد ایرانیان جانور سودمند و بی آزاری است و کشتنش روا نیست کشت ، از برای توزشن (کفاره ، جبران) این گناه باید به اتر با فان (پيشوايان ديني) ابزارهایی که از برای ستایش و نیایش بکار آید ، بدهد : چون پنام - خرفستر گن (حشره کش) - میزدان - تشت هوم - برس و جزاینها و بکشاورزان ابزارهایی که از برای کشت و کار بکار آید بدهد : چون خیش - یوغ بند - گواز و جزاینها و در پارۀ ۹ گفته شده باید بجنکاوران این دوازده زین ابزار را ، بدهد : نخست نیزه ، دوم کارد (= تیغ) سوم گرز ، چهارم کمان ، پنجم ترکش باسی تیر آهنین ناوک ،

۱ - نگاه کنید بشاهنامه چاپ بروخیم جلد ۸ ص ۲۳۲۱



سورہ بقرہ

ششم فلاخن زه بازو باسی سنگ فلاخن هفتم زره هشتم سپر، نهم کزا کند (خفتان) دهم خود، یازدهم کمر و دوازدهم يك جفت رالین (= ران بند).

اینك از هر يك از این زین ابزارها جدا گانه یاد میکنیم و از ابزارهای دیگر جنگی که در جاهای دیگر اوستا آمده سخن میداریم و تا با اندازه‌ای که بتوانیم، واژه‌های پارسی باستان و پهلوی آنها را، بیاد خواهیم آورد.

نیزه: نخستین زین ابزاری است که در پارۀ نهم از فر کرد (فصل) چهاردهم و نندیداد یاد گردیده است. در سخن از ساز و برگ پادشاهان ساسانی دیدیم که نیزه و شمشیر بیش از ابزارهای دیگر بر گزیده آنان بود.

نیزه در اوستا ارشتی Arshiti خوانده شده، در پارسی باستان هم که زبان روز گار هخامنشی است همین واژه در سنگنبشته‌های آنان بکار رفته است. در زبان سانسکریت که خواهر زبانهای اوستایی و پارسی باستان است، Arshiti آمده است. در اوستا چندین بار بجای ارشتات Arshitāt واژه ارشتی Arshiti آمده و آن نام یکی از ایزدان یا فرشتگان مزدیسناست و در فارسی استاد گوئیم و اونیز نکهبان روز بیست و ششم هر ماه است. ارشتات = ارشتی که بمعنی راستی و درستی است، پیوستگی با واژه ارشتی بمعنی نیزه ندارد. در پارسی باستان هم ارشتا Arshitā بمعنی درستی است.

ارشتی بمعنی نیزه، گذشته از پارۀ ۹ فر کرد ۱۴ و نندیداد در پارۀ ۹ از فر کرد ۱۷ و نندیداد با چند جنگ ابزار دیگر چون کارد و کمان و تیر به پر شاهین در نشانده و سنگ، فلاخن یاد گردیده است و در مهر پشت پارۀ ۲۰-۲۱ نیز بآن بر میخوریم و در پارۀ های ۳۹-۴۰ همان پشت بازارشتی (= نیزه) با تیر به پر شاهین در نشانده که به چاپکی از زه کمان رها شود و با سنگ فلاخن و کارد و گرز با هم آمده است.

در فروردین پشت پارۀ ۷۲، ارشتی با نیزه و کارد و گرز و تیر و فلاخن یاد گردیده است. در هر جای اوستا که واژه ارشتی بکار رفته در گزارش پهلوی (= زند) که در روز کار ساسانیان انجام گرفته، به ارشت Arshiti گردانیده شده است و در توضیح پارۀ ۹ از فر کرد ۱۴ و نندیداد، افزوده شده نیزك Nêzak و نیزك همان است که در فارسی نیزه گوئیم. (شکل ۲)

واژه نزه Naêza خود جدا گانه در اوستا آمده ، آنچه سانکه در بهرام
یشت یاره ۳۳ ، اما درینجا بمعنی نوك یا سر سوزن (سوکا Sukâ) گرفته شده ،
نه نیزه .

در پهلوی نیچک بسیار آمده و همین واژه را معرب کرده ، نیزک یا نیزق
گفته اند و جمع آن نیازک است .

نیازک در عربی بمعنی شهاب یا ستاره دنباله دار است ، ستاره ای که در
پهلوی موش پر ، شده و در بندهش بکار رفته است .

نیزه کوتاه در فارسی ژوبین گفته میشود و واژه خشت هم بهمین معنی
گرفته میشود :

برفتند آنگاه ژوبین و ران ابا جوشن و خشتهای گران

فردوسی

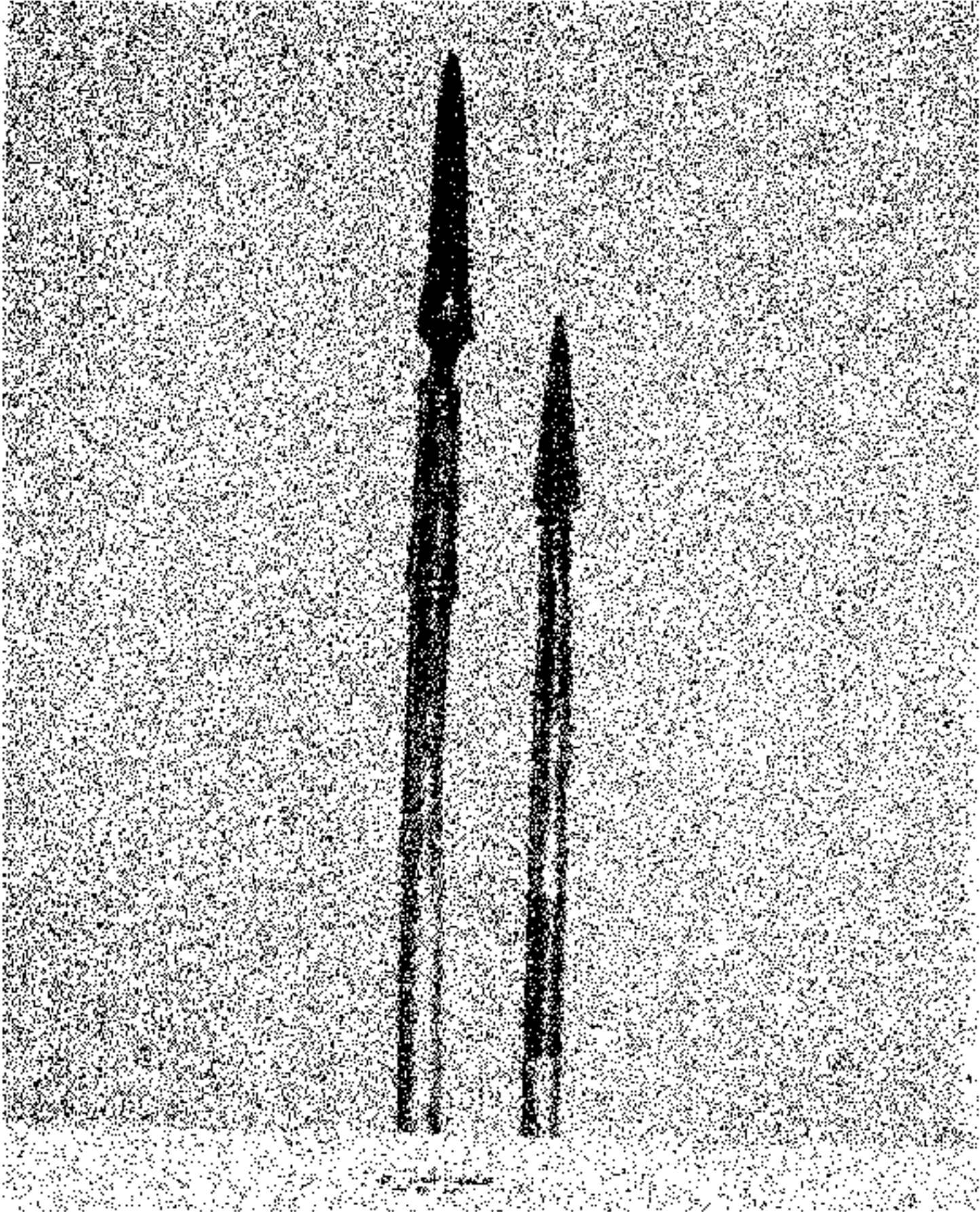
خشت که بمعنی آجر خام است ، در اوستا ایشتیہ Ishitya آمده و پیوستگی
با خشت بمعنی نیزه ندارد .

ناگزیر واژه ژوبین با چوبین یکی است ، چه برخی از جنگ ابزارها
را با چیزهایی که ساخته میشده نامیده اند .

دانشمندی گمان برده اند ، نیزه را هم که از منی میساختند ، چنین
خوانده باشند

از دارو Darn که در اوستا یک گونه گریزی است (از واژه دار ، درخت)
و از عهدنگ که نام درختی است و در فارسی گاهی از آن تیر اراده میشود در
سخن از گرز و تیر یاد خواهیم کرد .

گفتیم در پارسی باستان نیزه را ارشتی میگفتند ، در کنده گریهایی که
از پادشاهان هخامنشی بجای مانده بسا باین نیزه و ران بسر میخوریم بویژه
نیزه و ران خوزی که روی کاشیهای شوش دیده میشوند و اکنون در موزه لوور
نگاهداری میشود ، شاهکاری است . ده هزار جنگاوران « جاودانی » که از میان پارسها
و مادها و خوزیها برگزیده می شدند ، همه نیزه دار و کمانگیر بودند . (شکل ۳)
در سنگنبشته نقش رستم پیکری کنده گری شده بنام گاو بروو Gaubarva
او نیزه بر یا ارشتی بر Arshiti-bara دارپوش یاد شده است .



نیزه داری یا نیزه ببری (نیزه وری) یکی از بلندترین پایه وری ها بود. کسانی که باین پایه رسیده، پشت سر شاه با نیزه برافراشته می ایستادند و باین کار سرافراز میشدند، بایستی از خاندان بزرگوار و از دودمان آزادگان باشند. خود داریوش در لشکر کشی کمبوجیه بمصر در سال ۵۳۵ و نیزه بر، این دومین شاهنشاه هخامنشی بود. داریوش سومین شاهنشاه این خاندان پس از آنهمه کشور گشایی و پیروزی در سنگنبشته همان نقش رستم بخود بالیده گوید: بنگر به پیکرهای کسانی که تخت مرا [بدوش] برداشتند تا دریایی که چگونه نیزه يك مرد پارسی بجاهای دور رسید، پس آنگاه خواهی دانست که يك مرد پارسی دور از سرزمین پارسی [دشمنان را] شکست داد. (شکل ۴)

پسین شاهنشاه ماد که در سال ۵۵۸ از کورش هخامنشی شکست دید و شاهنشاهی کشورهای پهناور او بایرانیان جنوبی رسید، در نوشته های یونانیان استیاژ (Astyages) یاد گردیده، ناگزیر نامی است که بهیشت یونانی در آمده و درست آن باید در پارسی باستان، ارشتی ویکه Arslui vaiga باشد، لفظاً یعنی نیزه انداز یا نیزه باز: مرکب از واژه ارشتی و ویک، انداختن.

کارد: دومین زین ابزاری است که در پاره ۹ از فرگرد ۱۴ و نندیداد یاد گردیده است در اوستایی کرت Kareta خوانده میشود از مصدر کرت Keret که بمعنی بریدن است، در آمده است، همین واژه است که با جزء (پرفیکس) «فرا»، فرگر یا فرگرد گوئیم که بمعنی فصل است و بی این جزء هم «کرده» بهمین معنی است. نزد باغبانان يك کرته پاره ایست از زمین باغ که بریده شده و جدا گردیده، از برای نشاء کرده یا فرگرد درست در مفهوم مانند Section لاتین و فصل عربی است.

کارد چندین بار در اوستا با زین ابزارهای دیگر یاد گردیده. آنهنان که در پاره ۹ از فرگرد ۱۷ و نندیداد و پاره های ۴۰ و ۴۲ و ۷۲ و ۱۳۱ مهریشت. در بهرام یشت پاره ۲۷ گفته شده که «بهرام، اینزد پیروزی مزدا آفریده به پیکر جنگاور شکوهنده و زیبا، کاردی زر کوب و پر نقش و نگار در بردارد، در هر مزدیشت پاره ۱۸ آمده: «کسی که بیست و يك نام از نامهای امورا

مزد را از بر خواند، از گزند چکش و تیر و کارد و گرز و سنگ فلاخن دشمن بر کنار ماند، و در همین پاره یکی دیگر از زین ابزارها «اکو» akava یاد شده که بدرستی دانسته نشده چگونه زین ابزاری است. همچنین درین پاره و در پاره ۱۳۱ مهریشت چکش Cakush یکی از ابزارهای جنگی است، شاید آن یک گونه گرز یا تبر زین بوده که بسوی هم آورد پرتاب میکردند، در آن جا چکش با صفت دوتیفه (bi-taêgha) آورده شده است. خود واژه تیغ صفت است بمعنی تیز، جز همین یکبار که با جزء «بی» (bis= لاتین) آمده دیگر در اوستا دیده نشده است.

گذشته از اینکه واژه تیغ در فارسی بجای مانده و از آن کارد و دشنه یا شمشیر و هر چیز برنده دیگر اراده کنند، هیئت دیگری از آن، واژه «تیز» است. در فارسی، تیغ بمعنی سره کوه یا کوه سر و قله در نظم و نثر بسیار رایج است. واژه شمشیر در اوستا و پارسی باستان نیامده، در گزارش پهلوی (زند) از فرگرد ۱۴ و ندیداد، واژه اوستایی کرت Kareta گردانیده شده به کارت و در توضیح افزوده شده شمشیر، همین واژه است که در بسیاری از زبانهای اروپایی درآمده، از آنهاست scimitarra در ایتالیایی و cimelierre در زبان فرانسه که از ایتالیایی گرفته شده است.

بسا هم واژه اوستایی در گزارش پهلوی، در هزارش به سکینا gakkina (سکین در عربی) گردانیده شده است. در اوستا، یزشک جراح، کارد یزشک خوانده شده؛ در فرگرد (= فصل) هفتم و ندیداد پاره ۴۴ از سه گونه یزشک یاد گردیده یکی مائرویشنز Mathro - baêshaza یزشکی است که با گفتار یادعا درمان بخشد، دوم اور ورویشنز urvaro - baêshaza یزشکی است که با دارو و گیاه چاره دهد؛ سه دیگر کرتویشنز Kareto - baêshaza یزشکی است که با کارد چاره بخشد.

در کنده گریهایی که از پادشاهان هخامنشی بجای مانده، همه جنگاوران از کارد بر خور دارند، کارد خود داریوش که از سوی راست بکمر آویخته، در هنر کنده گری و سنگتراشی، شاهکاری است. در کنده گریهای دیگر، (شکل ۵)

که داریوش کارد را به تهیگناه جانوری هریمنی فرو میبرد ، یادگار زیبایی است از آن شاهنشاه. شاید این جانور شکفت انگیز ، نماینده بدیها و زشتیها باشد که باید برانداخته شود (شکل ۶)

هرودت در سخن از لشکرکشی خشیارشن در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح بسوی یونان که یاد کردیم گوید (VII ، 54) : لشکریان در بامداد، آنگاه که خورشید برآمد ، روی برآ نهادند ، روی پلای در هلسینتوس که بایستی از روی آن بگذرند ، برگ مورد پاشیدند ، خشیارشن آشامی از يك جام زرین در آب فرو ریخت و خود آن جام را در دریا افکند و خورشید را بستود همچنین او يك شمیر ایرانی که آن را Akinaka خوانند چون پیشکشی در آب انداخت ، آنچنانکه میدانیم نزد ایرانیان گیاه مورد مقدس است و آن آشامی که با آب ریخته شده باید فشرده دهوم ، باشد امانام کارد یا شمیر Akinakes در نوشتههای ایرانی چون اوستائی و پارسی باستان و پهلوی و پارسی بمانر سیده است. در شاهنامه که نمایشگاه همه این ابزارهای جنگی است بهش از چهار بار واژه کارد دیده نمیشود . در سخن از خسرو پرویز گفته شده که يك پیر سالخورده ترك بنام قلون ، بهرام چوبینه را با کارد (= دشنه) کشت :

قلون رفت با کارد در آستی پدیدار شد کژی و کاستی

همی رفت تا راز گوید بگوش بزددشنه و زخانه بر شد خروش

دشنه که نام دیگری است از برای کارد یا يك گونه کارد ، باید فارسی باشد هر چند که نگارنده ریشه و بن آن را نیافت .

واژه دشنه نزدیک به بیست بار در شاهنامه بکار رفته است همچنین مخنجر عربی بجای کارد و دشنه بسیار آمده . در میان این ابزارهای برنده ، تیغ و شمیر بیش از همه در نوشتههای فارسی رایج است و جای کارد را گرفته است .

خود کارد امروزه بیشتر برای ابزار خوالیگری بکار میرود . قمه که آنهم يك گونه کارد دودمه است ، ندانستم از کجاست و ریشه و بن او چیست ، در شاهنامه هم دیده نمیشود . اما غداره (قداره) که آنهم در شاهنامه راه

نیافته ، از زبان سانسکریت از سرزمین هند بهمارسیده است . در این زبان کهنسال برادران آریائی ما ، کتاره Kathāra میباشد . چون در فارسی تغییر یافتن « راه » به « لام » بسیار رایج است ، کتاره شده کتاله و در بسیاری از فرهنگهای فارسی یاد گردیده و گفته شده که یکی از ابزارهای جنگی هند است :

در این خانه چهارشت مخالف کشیده هر یکی بر تو کتاره
(ناصر خسرو)

در تاریخ بیهقی آمده : « شش تن مقدمترایشان خویشان بکتاره زد چنانکه خون در آنخانه روان شد . . . » و این خبر بامیر رسانیدند گفت این کتاره بکرمان بایست زد ، ۱

بلاروک که بلالک و پلالک هم یاد گردیده در هیچیک از فرهنگهای فارسی درست تعریف نشده و آنرا نوعی فولاد جوهر دار یا شمشیر و یا پیکان تیر گرفته اند . در صحاح الفرس در جایی آمده : بلارک پیکان تیر است شیخ گنجه گفته :

در زمین ز آهن بلارک تیر
در جای دیگر آمده :

بلارک و پلالک جنسی از فولاد گوهر دار است . عنصری گفته ؟

چه چیز است آن رونده تیر خسرو چه چیز است آن بلالک تیغ بران ؟
در مجمع الفرس سروری آمده : بلارک نوعی است از فولاد که بغایت جوهر دار باشد . خلاق المعانی گوید :

تیغ بلارک ارچه ز گوهر توانگرست

پیوسته هم زیهلوی کلکت کند تراش
و بر شمشیری که آن از فولاد ساخته باشند نیز اطلاق میشود .
خاقانی گفته :

۱ - نگاه کنید به تاریخ بیهقی به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض تهران ۱۳۲۴ ص

۴۳۱-۴۳۲

۲ - در دیوان عنصری چاپ قریب آمده : چه چراست آن رونده کلک خسرو



نقش روی غلاف خدیو شاهنشاه هخامنشی

روضه آتشین بلارك تست باوجودی شكافت نارك تست (۱)

دردیوان عثمان مختاری درصفت شمشیر آمده :

بلارك نام یا قوتیست آن الماس درمینا بهیچاز مردین هاخی که باشد میوه مرجانش
دوسخن از نیزه گفتیم که برخی از جنگا ابزارها را با چیزهایی که ساخته
میشده، نامیده اند، بلارك که بمعنی شمشیر گرفته شده از همانهاست زیرا از اشعار
گویندگان ماییداست که یلارك (بلارك : بلالك ، پللك) يك گونه پولاد است
که با آن شمشیر میساختند .

چاقو = چا کو که يك گونه کاردی است، چنین مینماید که همان چا کوش
= چا کوچ = چکش باشد که یاد کردیم و گفتیم در اوستاییکی از زین ابزارهاست.
شاید هم چا کو از واژه چاك باشد، ابزاری که میشکافت، آنچنان که «نیشتر» از
جزء «نی» (پرفیکس ni) و مصدر «در dar» که بمعنی دریدن است ساخته شده
و آن ابزاری است که از هم میدرد .

در پایان گفتار کارد یاد آور میشویم که این زین ابزار در کنده گریهای
هخامنشیان بسیار دیده میشود و در همه جا ابزار کوتاهی است و راست ، همان
است که پس از آن بابلندی و خمیدگی، بنامهای گوناگون دیگر چون شمشیر
و دشنه و جزاینها خوانده شده است . (شکل ۷)

گورز شاید یکی از کهنترین ابزارهای جنگی جهان باشد زیرا هرچوب
نخست با گره و بند وانگله خود ابزاری بوده از برای شکار یا بیکار . همین
پاره چوب است که پس از چندی با آهن و پولاد پوششی یافته یا اینک تیفهها
و میخها در آن بکار رفته، ابزاری کارساز و سهمکین گردید . فلاخن نیز که
از آن سخن خواهیم داشت باید یکی از سالمخوردترین ابزار نبرد آدمی باشد .
بسیاری از خدایان کشورهای کهنسال از همین گورز برخوردارند .
از آنان است ایندرا Indra خدای خدایان برادران آریائی ما
هندوان . همچنین نزد ما به گواهی کهنترین نوشته ما اوستا، زین ابزار

۱ - نگاه کنید به دیوان عثمان مختاری با اهتمام ج. همای تهران ۱۳۴۱ س ۲۴۱
استاد همای معنی شعری را که از عثمان مختاری یاد کردیم چنین نگاشته : « یعنی شمشیر
او در فلاخ یا قوتی است بلارك نام، و در جنگ سردین شاخو است که میوه او مرجان یعنی
خون دشمنانست »

برگزیده گروهی از ایزدان یا فرشتگان آیین مزدیسنا، گرز است، از آفان است ایزد مهر و ایزد سروش و ایزدهوم و جزاینان. همچنین چندتن از یلان و ناماوران ما را، جنگ ابزار برگزیده، گرز است، از آفان است سام و گرشاسپ و فریدون.

در گاتها، کهنترین نوشته ما که از دستبرد زمانه رهایی یافته بمارسیده، در اهونووکات (یسنا ۳۲ بند ۱۰) و خشور زرتشت کله منداست بدر گاه مزدا از اینکه آموزگار نابکاری با آموزش نادرست و دروغین خود، گفتار راستین را دگرگون کند و از چارپا و خورشید بزشتی نام برد و پیروان دین راستین را، گروندگان دروغ خواند، کشتزاران را بیابان و ویران کند و بروی پاکان، گرز (و در Vadar) کشد. در بخشهای دیگر اوستا نیز بهمین زین ابزار برمبخوریم، آنچنان که در یسنا نهم پارهای ۳۰ - ۳۲. در اینجا ایزدهوم Haoma با چنین گرزى بدکنشان را بر اندازد و بزهاران را بسزا رساند.

در گزارش پهلوی اوستا (زند) که در روزگار ساسانیان انجام یافته، واژه «ودر» چه در گاتها و چه در یسنا نهم، آنچنان به يك واژه پهلوی گردانیده نشده که امروزه ما بتوانیم بگوییم، کدام يك از زین ابزارهای در فارسی شناخته شده، مراد است. پیش از این گفتیم، بسیاری از زین ابزارهای جنگی در گزارش پهلوی، بواژه‌ای گردانیده شده که در فارسی هم بجای مانده است. این است که دانشمندان اوستا شناس، واژه «ودر» را برخی تبرزین و برخی دیگر گرز دانسته‌اند. چون این واژه در سانسکریت هم که خواهر دو زبان دیگر آریایی، اوستایی و پارسی باستان است، بجای مانده، میتوان گفت «ودر» يك گونه گرز است. در ودا Veda نامه آسمانی هندوان «ودهر Vadhar، زین ابزار برگزیده خداوندگار ایندرا Indra میباشد و کارهای شکفت انگیز وی با همین گرز انجام میگردد. «ودهر» از مصدر و د Vadh در آمده که به معنی کشتن و زدن است.

باز در اوستا از همین ریشه و بنیاد، واژه ود *Vada* بر میخوریم و آن در فرگرد چهاردهم و نندیداد پاره ۷ میباشد که با صفت « تیزی بارا *Tizi - Bâra* آمده : تیزی = تیز + *Bâra* ، برنده از مصدر بری *Bri* بریدن است . این صفت یعنی با قیغه برنده . بر گرد تیغه‌هایی هم میپوشند تا کار ساز تر باشد . اما چون در پاره ۷ از فرگرد چهاردهم و نندیداد سخن از برافروختن آتش و هیزم است ، واژه « ود *Vada* ، بمعنی تیر مناسب‌تر است .

گذشته از ود و دارو *Dâru* که در گفتار « نیزه » یاد کردیم و گفتیم آن هم باید يك گونه گرز باشد ، در اوستا دو گونه گرز دیگر یاد گردیده ، یکی از آنها گرزى بوده از برای کوبیدن و دیگری گرزى بوده از برای انداختن ، نخستین وزر *Vazra* و در گزارش پهلوی اوستا وزر *Vazr* شده و در سانسکریت و جره *Vajrah* آمده است . همین ابزار جنگی را در فارسی گرز گوئیم و مانند بسیاری از واژه‌های دیگر ، واو به کاف برگشته است و دیگر اینکه حرف « را » بحرف « زا » پیشی گرفته مانند سوخر *Suxra* و و فر *Vafra* اوستایی که در فارسی سرخ و برف شده است .

این جنگ ابزار کوبیدنی در اوستا بسیار بکار رفته : هر مزدیشت پاره ۱۸ - خورشیدیشت پاره ۵ - مهریشت پاره ۴ و پاره ۹۶ و پاره ۱۳۲ - فروردین‌یشت پاره ۷۲ - و نندیداد فرگرد ۴ پاره ۹ - باز فرگرد ۱۸ و نندیداد در پاره‌های ۳ و ۳۳ و ۳۶ . گرز دیگری که میانداختند کذا *Gadha* ، خوانده شده و در گزارش پهلوی (زند) به کذ *Gadh* گردانیده شده است . در سانسکریت کذا *Gadhâ* آمده است . چون این واژه در زبان فارسی بجای نه مانده ، بناچار آنرا هم باید گرز بخوانیم . آنچه آنکه در فارسی باستان که یاد کردیم ، در سنگ‌نوشته‌ها ، نشان ارشتی بر *Arshti-bara* آمده ، در اوستا نیز گذور *Gadha-vara* آمده و این صفت در گزارش پهلوی اوستا گذور *Gadhvar* شده و در توضیح هم افزوده گردیده :

کوش کار په گز ویش کرت *Kush kâr pa gadh vesh kart*
کسی که پیکار با گرز بیش کرد .

همین صفت در سانسکریت و جرابرت Vajra-bhrt آمده. گذورد ریستا ۹ پارۀ ۱۰ و در فروردین یشت پارۀ ۶۱ و پارۀ ۱۳۶ - صفت آورده شده از برای یل نامور گر شاسپ و از اوسخن خواهیم داشت .

در جاهایی که در اوستا از گذا Gadhâ یاد شده : مهر یشت پارۀ ۱۰۱ و پارۀ ۱۳۱ - شك نیست که این دو زین ابزار بسام تفاوتی داشته و بخوبی از همدیگر باز شناخته شده، زیرا در مهر یشت پارۀ ۱۳۱ آمده که در گردونه Vasha مهر هزار گذا Gadhâ انباشته شده و در پارۀ ۱۳۲ گفته شده، يك و زر Vazra در آن نهاده شده .

در میان یلان ایران چندین بار در اوستا از گر شاسپ که یکی از دلاوران خاندان سام است، نام برده شده و شماره با همین صفت و صفت کیسور (کیسو - فروخته) یاد گردیده است . در فروردین یشت پارۀ ۶۱ آمده :

« فروردهای نیک توانای یانگان را می ستاییم که نه رفود و نه صد و نه هزار و نه بار ده هزار (۹۹۹۹۹) از آنان پیکر سام گر شاسپ کیسور و گرزور را پاسبانی کنند .»

باز در پارۀ ۱۳۶ همان فروردین آمده : « فرورد نیک سام گر شاسپ کیسور و گرزور را می ستاییم تا اینکه بتوانیم در برابر دشمن ستیر بازو، در آنجایی که لشکرش در سنگر فراخ، درفش گشوده و بادرفش برافراشته و بادرفش خونین، به نبرد برخاسته، پایداری کنیم .»

از گر شاسپ یل نامور خاندان سام در اوستا و در بسیاری از نامه های پهلوی یاد گردیده و از جاودانیان بشمار است. او در دشتی از سرزمین سیستان بخواب گران فرورفته و هزاران فروردهای پارسای نیاکان به پاسبانی پیکر او گماشته اند تا از گزند اهریمن بر کنار ماند . آنگاه که سرشیانیت (موجود مزدیسنا) ظهور کند و ازدهاک (ضحاک) که بجای دجال است از زندان کوه دماوند زنجیر بگساید اهورامزدا پیک خود نریوسنگ (فرسی) را بدشت سیستان فرستد و

پیکر بخواب رفته را بیدار کند و گوید دیگر خواب روا نیست، دشمن دیرین،
اژدهاڪ دیگر باره بویرانی ایران برخاست. گر شاسپ با گرز گران خود بنبرد
شتاید و ضحاک را بکشد.

در همین گفتار در جایی که از گرز گاوسار فریدون سخن خواهیم داشت،
باز از اژدهاڪ (ضحاک) یاد خواهیم کرد. گفتیم دارو Dâru یا درو Dru باید
گرزی باشد که از چوب ساخته شده باشد زیرا همین واژه در اوستا و در
پاناسکریت بمعنی برخت و چوب است و در فارسی واژه دار، بهمین معنی است
صفتی که با همین واژه ساخته شده در اوستا بسیار دیده میشود و شبهه بجای
نمیگذارد که درو Dru هم يك گونه گرزى است از چوب. این صفت مرکب
درشی دور Darshi-dru میباشد.

سروش که یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست همیشه با همین صفت
خوانده شده، چنانکه در یسنا ۳ پاره ۲۰ و یسنا ۴ پاره ۲۳ و فرگرد ۱۸
و ندیداد پاره ۱۴ و در سیروزه كوچك پاره ۱۷ و در فروردین یشت پاره ۹۹ و
پاره ۱۰۶.

برای اینکه سخن دراز نگردد بیادآوری پاره ۲۰ از یسنا ۳ بسنده
میکنیم: «سروش ياك دلیر فرمانبردار اهورایی را که از گرز سخت برخوردار است،
بنام خوانده، میستایم.»

همچنین کی گشتاسپ دوست و پشتیبان زرتشت، دارنده همین گرز
نیرومند خوانده شده. در فروردین یشت پاره ۹۹ آمده: «فرورد یارسای
کی گشتاسپ را میستایم، آن مرد دلیر و از آیین برخوردار را، کسی که
با گرز نیرومند (درشی درو) خود از برای دین راستی، راه آزاد جست و
کسی که با بازوی توانای خویش پشت و پناه دین اهورایی زرتشت گردید.»
باز در پاره ۱۰۶ همان فروردین یشت یکی از پارسایان بنام کرسن
Karsana یاد گردیده و او نیز از گرز شکفت انگیز (درشی درو)
برخوردار است.

نخستین جزء این صفت که درشی *Darshi* باشد خود جداگانه در اوستا چندین بار بکار رفته و بمعنی تند و سخت و چالاک و گستاخ است و در پارسی باستان نیز، آنچنان که در سنگنیشته بهستان (بیستون) آمده بمعنی گستاخ و پردل است. صفت «درشی درو» در گزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به «شکفت زین *Shkft-Zen*» یعنی ابزار جنگی سخت و نیرومند یا سلاح شکفت انگیز.

در آیین مزدیسنا، مهر که پاسبان پیمان و در پهنه کارزار پشتیبان جنگاوران است، بیش از ایزدان دیگر، بزین ابزارهای گوناگون آراسته است، بویژه ابزار برگزیده او گرز است و از هر دو گونه گرز که یاد کردیم بهره ور است و گرزهای این ایزد که پاسبان ایران زمین بوده، در مهر یشت که در ستایش اوست و چکامه بسیار دلکش و پرشوری است، بسیار شاعرانه و مردانه یاد گردیده است.

در پارهای ۹۵ - ۹۳ آمده: «مهر پس از فرو رفتن خورشید، زمین فراخناک را در نوردد. دو کرانه این زمین پهناور را بسوده، هر آنچه در میان زمین و آسمان است بنگرد. گرز (وزر *Vazra*) بدست دارد که با صد و بندو گره (*Sata-Fshana*) و صد تیغه (*Sato-Dāra*) میباشد. آن را بسوی مردان (پیمان شکنان) فرود آورد [گرزی] که از فلز زرد ریخته شده و از زور سخت ساخته شده، استوارترین زین ابزار (*Zaena*) و پیروزمندترین زین ابزار است.»

در مهریشت پارۀ ۱۰۱ آمده: «مهر پاک با یک زنی (زخم) گرز (کذا) اسب و مرد را با هم برافکند (*Aspa.vira.gan*)».

در مهریشت پارۀ ۱۳۱ آمده: «در گردونه مهر یک هزار گرز (کذا) آهنین خوب ساخته شده، انباشته است که بتندی اندیشه [آدمی] پیران و بتندی اندیشه، بسر دیوها (دیویرستان) فرود آید.»

در مهریشت پارۀ ۱۳۲ آمده: «در گردونه مهر یک گرز (*Vazra*) زیبای سبک پرتاب نهاده شده که صد بندو گره و صد تیغه دارد، آن را بسوی مردان

فرود آورد. [گیزی] که از فلز زرد ریخته شده و از زوسخت ساخته شده، استوارترین زین ابزار و پیروزمندترین زین ابزار است که بتندی اندیشه پران و بتندی اندیشه بسردیوها (دیویرستان) فرود آید.

پس از یاد کردن گرزهای گروهی از ایزدان و چندتن از یلان و ناموران اینک رسیدیم بگیزی که در داستان و در ادبیات ما گرز گاوسر خوانده شده: این گرز را آهنگران هنرور بفرمان فریدون (آفریدون) بیاد گاوی که او را شیر داده بود، ساختند.

این داستان در شاهنامه چنین آمده: ضحاک (آزی دهاک) در خواب دید که سه مرد جنگی بدوروی نموده، کهر آن سه مرد که گرز گاوسر داشت، پالهنک بگردن وی انداخته او را بسکوه دماوند کشید. ضحاک هراسان از خواب بیدار شد، گزارش این خواب را از اخترشناسان و موبدان خواست. بدو گفتند، فریدون نامی که هنوز زاییده نشده ترا براندازد و خود بشاهی رسد. زند برسرت گرز گاوسر بگیری زار و به بندت خوار

روز بانان در جست و جوی چنین کودی بودند. چون فریدون از مادر بزاد، مادرش او را از بیم ضحاک به نکهبان مرغزاری سپرد. در آنجا گاوی در هنگام سه سال بفریدون شیر داد:

همان گاو کش نام بر مایه بود ز گاو ان و را برترین پایه بود^۱

در این میان آبتین پدر فریدون گرفتار کماشتگان ضحاک شد و مغزش سرش بخورد آن دو ماری که از دودوش ضحاک رسته بودند، رفت. روز بانان ضحاک آگاه شدند که نوزاد فریدون در مرغزاری پنهان است. پیش از آن که آنان بآنجا رسند، فرانک مادر فریدون فرزند را از آنجا برگرفته، در البرز کوه بمرده پارسایی سپرد. چون روز بانان ضحاک بمرغزار رسیدند و کودک را نیافتند گاو بر مایه را گشتند و آنچه در آنجا یافتند از خانه و کاشانه همه را سوختند.

(۱) گاوی که فریدون را شیر داد، بر مایون نیز خوانده شده:

شاه پرورد بود چو بر مایون

ماده گاو ان پاده اش هر یک

فرالادی

آن کی گاو نکو بودش بر مایونا

مهرگان آمد جشن ملک افریدونا

دقیقی

آنکاه که فریدون هجده ساله شد، بدیدار مادر شتافت و از تخم و نژاد و خاندان خود پرسید، مادر آنچه رفته بود بدو گفت. فریدون بر آن شد که از ضحاک کین بستاند. ضحاک که همیشه بنام فریدون در بیم و هراس بود روزی در بارگاه خود مردمرا از هر کشوری گرد آورد تا دادخواهی کنند و گواهی دهند که بکسی بیداد و ستمی نرفت. در میان آن گروه، مرد آهنگری بنام کاوه بدادخواهی برخاست و گفت هر چند شاه هفت کشور است، چرا باید هفت سرپرست بخورد و ماریت برود. این بگفت و از آن بارگاه با پرسش روی برتافت. از آن چرم کاهنگران پشت پای بیوشند هنگام زخم درای همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همانکه ز بازار برخاست کرد کاوه با درفش بر افراشته بی فریدون رفت.

بیامد بدرگاه سالار نو بدیدنش آنجا و برخاست غو چون آن پوست بر نیزه بردید کی بیاراست آن را بدیبای روم فریدون آهنک جنک ضحاک کرد. برادر کهنتر خود، کیانوش و پرمایه فرمود:

یکی گرز فرمود باید گران بیارید داننده آهنگران پس از آمدن آهنگران:

جهانجوی پرکار بگرفت زود نکاری نکارید برخاک پیش بر آن دست بردند آهنگران پیش جهانجوی بردند گرز وزان گرز پیکر بدیشان نمود همیدون بسان سر گاو میش چو شد ساخته کار گرز گران فروزان بکردار خورشید برز

فریدون با چنین درفش و گرسی به پیکار ضحاک شتافت و میگفت: سرش را بدین گرز گاو چهر بگویم نه بخشایش آرم نه مهر

پس از آن که بضحاك دست یافت:

بر آن گرزۀ گاوسر دست برد
بزد بر سرش ترگ بشکست خورد

خواست او را بکشد اما:

بیامد سرش خجسته دمان

نیاید برش خویش و پیونداو

فریدون نیز چنین کرد و او را در کوه دماوند بزدان افکند. در آیین مزدیسنا نیز آمده که ازی دهاك تاروز ظهور سوشیانت در بند خواهد بود. آنگاه که زنجیر بکسلد و بویرانی دست یازد، پل نامور گرشاسپ با گرز گران خود آن ناپاک را نابود کند.

گرزۀ گاوسر (= گاوسار) - گرزۀ کاوچهر - گرزۀ گاوری - گرزۀ گاو رنگ که در شاهنامه بسیار بکار رفته و همه گویند گان پیشین ما نیز بکار برده اند، همان گرزى است که آفریدون بیاد گاوبرمایه که او را شیر داد و بجای دایه وی بود، ساخته شده بود.

بجاست یاد آور شویم درفش کاویان، در اوستا (بسنه ۱۰ یاره ۱۴) نیز یاد گردیده و در کاش درفش *Gāush - drafaha* خوانده شده است. این درفش که اختر کاویان هم خوانده شده با آن آغاز داستانی خود، در کارنامه ایران نام و نشانی دارد. تا این درفش برافراشته بود، ایران همواره در کارزارها پیروزمند بود و مایه دلگرمی جنگاوران بود.

پس از سرنگون شدن درفش خجسته کاویان، زمین ابزارها نیز از جوش و خروش افتاد. چکاچاك گرز و شمشیر و آوا و بانك، کوس و کرنا و شیبه اسبان، به هاله پابرهنگان مبدل گشت. درفش کاویان که در جنگ قادسیه بر پشت پیل سپید کوه پیکری برافراشته بود، پس از کشته شدن سردار ایران رستم پسر فرخ هرمزد، بگفته ثعالبی بدست عربی از قبیلۀ نضج افتاد. طبری در سخن از آفریدون گوید: «آفریدون بهر جنگ بزرگ که رفتی آن علم ببردی و ظفر یافتی»

(۱) نگاه کنیه به نبرد اخبار ملوک فارس ثعالبی با اهتمام دولت تبرک چاپ پاریس، ص ۳۷-۳۹

واز پس اوبدست ملوك عجم همی آمد و هر کسی چیزی بدان همی کردند از گوهر و یاقوت تا چندان چیز در آن کردند که پوست ناپدید شد تا بوقت یزدجرد شهریار آخر ملوك عجم و آنرا درفش کاویان نام کردند و معنی درفش بپهلوی علم باشد و چیزی تابان را درفشان خوانند زیرا که هر گاه آنرا یاز گشادندی آن گوهرها فروزیدن گرفتگی چون مسلمانان خزینه ملوك عجم غارت کردند آن درفش پیش عمر بن الخطاب بماند پس بفرمود تا آن گوهرها بگشادند و آن پوست را بسوختند.^۱

این بود سر انجام درفشی که در زیر سایه آن، جنگ ابزارهای فولادین ایران میدرخشید. اما گرز گاوسار: در میان پارسیان هند رسم است، در روزی که موبدزاده جوانی میخواهد کار موبدی خود را آغاز کند، پس از بجای آوردن آیینی که «نابر» Nabar خوانده میشود به «درمهر» (آتشکده) درآمده، گرز کوچک گاوسار در دست راست دارد و در آنجا برخی از بخشهای اوستا را خوانده، بستایش و نیایش می پردازد.^۲

در فرهنگهای فارسی هشت واژه یاد شده که همه بمعنی گرز است و گویندگان پیشین ما آنها را بکار برده اند، از آنهاست گویال - کویال - لخت - لت - سرپاس - دبوس - يك زخم - میل.

در فرهنگهای اسدی و صحاح الفرس و جهانگیری و رشیدی و سروری و برهان قاطع و معیار جمالی و غیبات اللغات آمده گویال = کویال، لخت آهنین بود یا گرز باشد.

که پای آورد زخم کویال من نراند کسی نیزه بریال من^۳

۱- بلعمی، ترجمه تاریخ طبری با اهتمام دکتر محمد جواد مشکور چاپ تهران ۱۳۳۷ ص ۲۹-۳۰

۲- Religious Ceremonie by J. Modi Bombay 1922 p. 204

۳- دولت اسدی و صحاح الفرس و در بسیاری از شاهنامه ها آمده بیای آورد زخم کویال من درست این است: که پای آورد ... آنچنانکه در چاپ مسکو آمده است.

چنین مینماید که واژه کویال یا کوه پار، یکی باشد. کوه پاره در فرهنگهای یاد گردیده و بمعنی پاره و لختی ال کوه گرفته شده و در نظم و نثر هم بکار رفته است. آنچنان که

بقیه در صفحه مقابل

وزو باد بر سام نيسرم درود
زگردان خاور سواری چو ابر

خداوند کوپال وشمشیر و خود
برون تاخت باتیغ و کوپال و کبر
فردوسی

لخت ، گرز باشد و یا پاره از چیری .

دشمش لخت لخت گشته بلخت
انوری

باد دستش قوی و از دستش

بلخت در شکند آرزو بکاسه سر

که هر که لختی از آن خورد سیر گشت از جان
کمال اسمعیل

این دو شعر هر دو معنی لخت را در بردارد.

لت ، لخت باشد .

کردن زدرسیلی و پهلوزدرت
لبیبی

ریش زدر خنده و سبالت زدر تیز

میدانیم در زبانهای پیشین ایران چون اوستایی و پارسی باستان حرف لام نبود، بسیاری از واژه‌های بالام فارسی را که بتوانیم معادل آنها را در زبانهای باستانی باز شناسیم مبینیم با «راء» بوده . در بسا از واژه‌های زبان کنونی ما را اولام بهمدیگر مبدل میشود چون دروند و الوند ، کرفس و کلفس ، سوفار و سوفال و جزاینها . در یک رشته از واژه‌های فارسی دهاء در آخر کلمه می‌افتد بویژه در گویشهای گوناگون ایران از آنهاست گیلکی . در فارسی ادبی هم اینگونه واژه بسیار است چون یاره و یار، گاه و گاه، پادشاه و پادشا، گیاه و گیاء، خروه و خرو و جزاینها . بنابراین اگر کوه یار کوپال شده باشد، ایرادی ندارد . از اینکه کوپال بمعنی گرز گرفته شده، تا کزیر معنی مجازی واژه است همچنین است لخت که بمعنی پاره‌ای از چیز بزرگتر است . لخته و لختک با کاف، تصنیف بمعنی پاره کوچک در شاهنامه چندین بار بکار رفته است . لخت نیز بمعنی مجازی، گرز خوانده شده است . گرز همیشه گران و سنگین تعریف میشود تا بجایی که پاره‌ای از کوه گردیده و بهیئت شکوهنده کوپال درآمده است گویا واژه لت همان لخت باشد که حرف «خا» از آن افتاده است ؛ یکی گرز دارد چو یک لخت کوه همی تا بداند میان گروه (فردوسی) بگفت ادی شیر «الت، الفأس المظیمة مرب لت و به ضم قاء لت، تبر بزرگ ، مرب است اذ لت .

زلفت مثال ثعبان در قتل آدمیست دشمن بغفته است به بیرون ز درد لت
عسجدی

ز تازیانه خشمش اشارتی کافیست بر زم خصم چه حاجت تو را به نیزه ولت
شمس قهری

سریاس ، لختی باشد که جنگیان دارند. آلت حرب است و بمعنی یاسبان هم آمده ؛ سرپاش باشین نیز بمعنی گرزگران است و بعربی عمود خوانند .
تعمیر سین و شین بهمدیگر در فارسی بسیار دیده میشود. سرپاش باید از مصدر پاشیدن یعنی از هم پاشیدن و پریشان کردن باشد و این یادآور واژه زبان فرانسه است که گرز را سرشکن (Mouue = Sasse-tête) هم خوانند .

دل سر کشان پر زوسواں بود همه گوشی بر بانگ، سریاس بود
فردوسی

تو چگونه رهی ز دست اجل بر سر تو همی زند سر پاس
عنصری

دبوس ، این واژه در بسیاری از فرهنگها فارسی دانسته شده و بمعنی گرز گرفته شده . دبوس یا تشدید ، بامعرب آن یاد گردیده است و جمع آن دبایس است . نگارنده آن را در معرب جوالیقی و جمهرة اللغة این درید و در چند کتاب دیگر در این زمینه نیافتم جز اینکه ادی شیردر کتاب الالفاظ الفارسیة الممریة گوید : الدبوس معرب فارسی است .^۱

در زبان عامیان ماه تیروز، بمعنی گرز است . چیزی که ایرانی بودن این واژه را میرساند این است که در ایران زمین بزرگ در ماوراءالنهر ، میان سمرقند و بخارا جایی بنام دبوسی یا دبوسیه یاد گردیده است .

در ابن خردادبه واصطخری و یاقوت و در حدود العالم باین دژ بر میخوریم . یاقوت در معجم البلدان گوید : دبوسیه بلید من اعمال الصفد من ماوراء النهر ،

(۱) ادی شیردری اسنهای کلدانی و انتمندی بود از بین النهرین که دوماه اوت ۱۹۱۵ کشته شد.

عبارت فارسی حدود العالم این است: « کرمنیه، دبوسی، ربنجن، شهر کهای اند
اندر سفد بر اه سمرقند . . . »

واژه دبوس در گفتار پیشینیان ما بکار رفته :

ز زخم دبوس تو کسوه بلند شود خاک نعل سرافشان سمند

فردوسی

چون ز ندبر مهره شیران دبوس شصت من چون ز ندبر کردن گردان عمود گاوسار

منوچهری

عربهای بدوی عراق و سوریه دبوس دسته کوتاهی که سرش بقیر اندوده
و سخت است، دارند و آن راه واحد يموت، نیز خوانند. این نام گویاست که
آن گرز به يك زنش و زخم میکشد و میمیراند و نیازی بفرود آوردن زنش دوم
نیست. واحد يموت بخوبی یاد آور گرز به يك زخم، سام است. این گرز جان ستانی
است از آن سام، آنچنانکه گاوسار از آن فریدون بود. در داستان آمدن سام
بنزد منوچهر در شاهنامه آمده :

چو بر خاست زان لشکر کشن کرد رخ نامداران ما گشت زرد

همین گرز يك زخم برداشتم سپه راهمان جای بگذاشتم.

پس از دوش هر دیگر آمده :

چو بشنید کر کوی آواز من همان زخم کویال سرباز من!

باز در داستان گاوس آمده :

می و گرز و يك زخم و میدان جنگ نیامد جز از تو کسی را بهنگ

در پایان گفتار گرز باید گفته شود که واژه میل هم بمعنی گرز گرفته شده
است. میل از زبان یونانی بزبان فارسی در آمده است. در زورخانهها میل که
یکی از ابزارهای ورزشکاران است، چیزی جز گرز نیست. میل Mil در زبان
فراسه گرز است که ورزشکاران بکار برند.

همین کباده، ابزار دیگر ورزشکاران، همان کمان دیرین است، در
فرهنگهای فارسی نیز واژه کباده بمعنی کمان یاد گردیده است.

(۱) در شاهنامه چاپ تهران، پروخیم جلد دوم ص ۴۲۱ چنین تصحیح شده: « همان

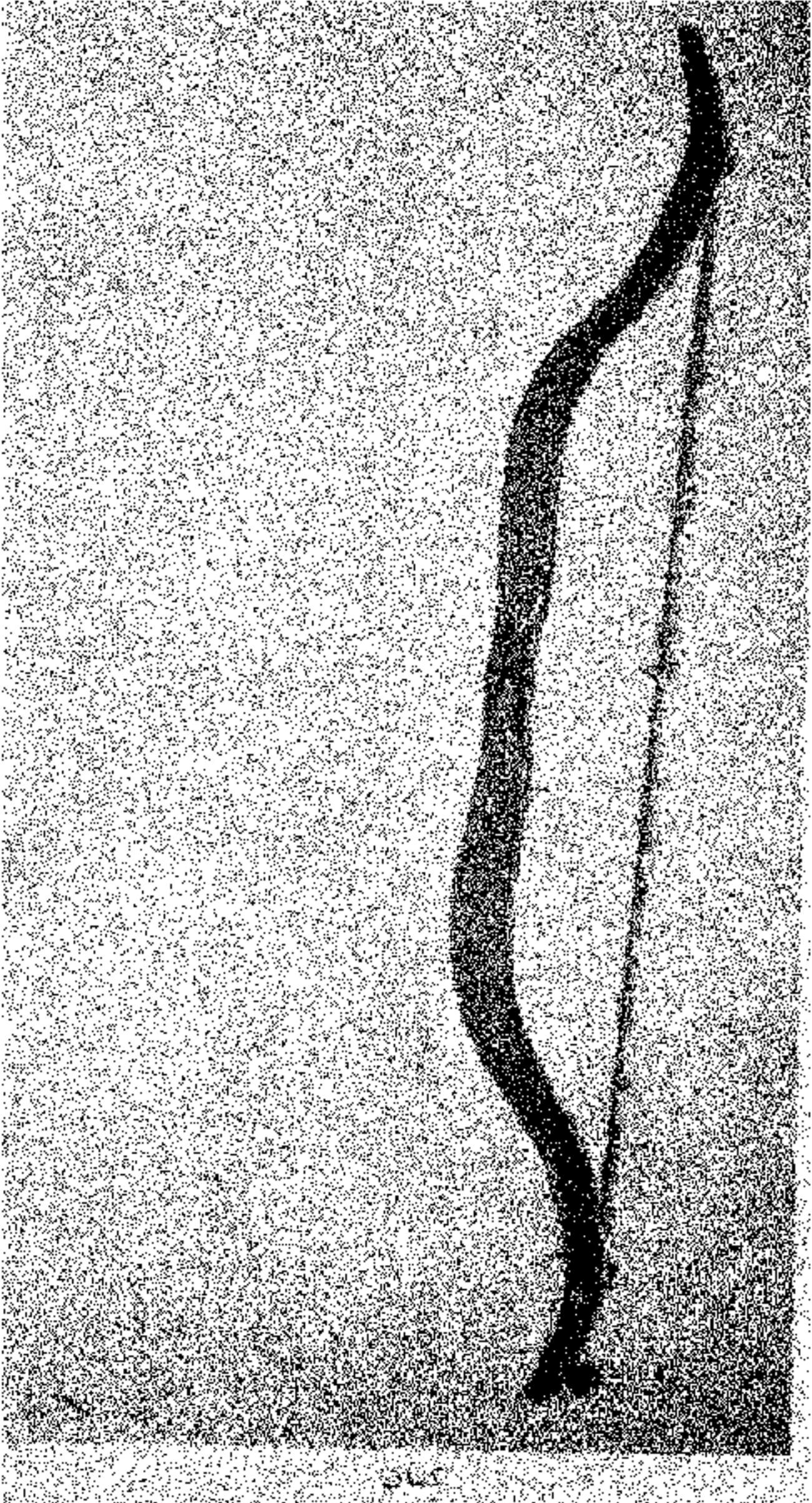
زخم کویال سرباز من » و این درست نیست باید سرباز باشد.

کمان دراوستا ثنور یا ثنون $\text{Thanvan} = \text{Thanvar}$ خوانده شده است .
 چند واژه در اوستا داریم که بدو هیئت آمده از آنهاست همین ثنور و
 کرشور Karshvar که کرشون Karshvan هم آمده و در فارسی کشور گوئیم .
 زفر Zafar و هیئت دیگرش زفن Zafan و در فارسی زفر شده بمعنی دهان یا
 یوزه، نس و جزاینها .

ثنورقی Thanvareti هم صورت دیگری از این واژه و بمعنی کمان دراوستا
 چندین بار یاد گردیده است . ثنج Tbanj که دراوستا جدا گانه بسیار بکار
 رفته ، بنیاد این واژه است و بمعنی کشیدن است، چون کشیدن اسب گردونه
 را (مهر یشت پاره ۱۳۶ ، ارت یشت پاره ۱۲) ، شمشیر یا کارد از نیام
 کشیدن (فروردین یشت پاره ۴۵) همین واژه است که با جز ، فرهنگتن « ا » ،
 آهنجیدن و با جز « فرا » که آنها هم پرفیکسی است ، در فارسی واژه های
 فرهنگتن و فرهنگیدن و فرهنگتن بجای مانده است . فرهنگ و فرهنگته
 (ادب یافته و تربیت شده) از همین ریشه و بنیاد است ، آنچه ان که از Educo
 که در لاتین بمعنی کشیدن است واژه Educatio در آمده است .

تو آن ابری که ناساید شب و روز ز باریدن چنان چون از کمان تیر
 دقیقی

چون کمان بی تیر بکار ناید و نه تیر بی کمان . اینک چند پاره از اوستا
 را که کمان و تیر و زه کمان یاد شده بر می شمردیم .



تیر (ایشو Ishu) خوانده شده و بیشتر از کمان یاد گردیده . (هرمز
دیشت پاره ۱۸)

در اینجا تیر (ایشو) با چند جنگ ابزار دیگر چون اکو Akevo و
چکش و کارد و گرز و سنگ فلاخن باهم آمده و گفته شده هر که نامهای
خداوند را از برخواند ، هیچیک از این ساز و برگ جنگ بدو کار ساز نباشد .
(مهر یشت پاره ۱۰۲)

مهر براسب اسفید نشسته ، نیزه تیز (تیزی Tizi) بلند چوبه بر گرفته
و از تیر و ورزن ، برخوردار است ، (مهر یشت پاره ۳۹)

تیرهای به پرتابین برنشانده دشمنان بآماج نرسد هر چند که از زه
(جیا Jya) ۱ خوب و چست پرواز گیرد ، اگر مهر از آنان آزرده باشد .

در مهر یشت پارهای ۲۴ و ۳۹ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و وندیداد فر کرد ۴ پاره ۲۹
و فر کرد ۹ پاره ۴۶ و فر کرد ۱۷ پاره ۹ نیز تیر یاد گردیده است .

در مهر یشت پاره ۱۲۸ آمده : در کردونه مهر هزار کمان خوب ساخته شده

(۱) ذه ، جیا Jya در سانسکریت نیز جیا عرب آن ذیق آنرا نیز چله خوانند و
آن دیسمانی تابیده شده از روده یا نخ ابریشم و جزاینها ، واژه دیگر که به ذه گوزن
گردانیده شده در متن سناور Snavar آمده و در سانسکریت هم سناون Snavan گویند
بجای گوزن در متن Gavasma آمده و آن باید جانوری باشد که از رگ و پی آن
ویا از پوست و روده آن زه کمان ساخته میشد و این یاد آور این شعر شاهنامه است :

چو سوغارش آمد به پهنای گوش	ز چرم گوزنان بر آمد خروش
بمالید چایی کمان را بدست	بچرم گوزن اندر آورد شست

که زه آن از زه گوزن میباشد، نهاده شده. در مهریشت یاره ۱۲۹ آمده: و در کردونه مهر هزار تیر به پر کر کس در نشانده زرین سوفار که با چنگک استخوانی آراسته است، نهاده شده، بسا چوبه آنها آهنین است و به تندی اندیشه آدمی یران بسردیوها (بیروان خدایان پیش) فرود آید.^۱

درفر کرد ۱۴ و ندیداد یاره ۹، در آنجایی که از برای توژشن گناهی، باید دوازده جنگ ابزار، بچنگاوران داد گوید: دینجم، کمان دان با تر کشی Akana که سی تیر آهنین ناوک در بر دارد^۲ کماندان در فارسی نیز کمان چوله خوانده شده:

ز بهر جنگ دشمن دست ناپرده بزه گردد

غلامان ترا هزمان کمان اندر کمانچوله

فرخی

آنچنانکه دیده میشود در اوستا از ابزار های جنگی بسیار شاعرانه سخن رفته و مانند چکامه های رزمی از آنها نام برده و بویژه از کمان و تیر و آنچه از آنهاست یاد گردیده است.

در هر جایی از اوستا که واژه تنوریائون آمده در گزارش گردانیده شده به سنور Sanvar و در توضیح افزوده شده: کمان در همه نوشتهای پهلوی این جنگ ابزار کمان خوانده شده. واژه سنور همان واژه اوستایی است (th) اوستائی در پهلوی و پارسی هسین، یا هاه یا هئا میشود چون

(۱) به پر کر کس در نشانده: کهر کس یرن Kahrkasa - Parana :

تبعثن به بند کمر برد چنگ گزین کردیک چوبه تیر خدنگ

خدنگی بر آورد پیکان چو آب نهاده بر او چار پسر عقاب

سوفار = سوفال، دهان تیر باشد و آن جایی است از تیر که چله = زه کمان در آن بند

کنند. در متن اوستایی بجای آن زفر Zafar آمده، واژه ای که در فارسی نیز زفر گوئیم

و بمعنی دهان یانس و پوزه است چنگک استخوانی: سروی - ستی Srvī - sti .

(۲) کمان دان زمنو: Zaenu ، آهنین ناوک: ایواغر ayo - aghra در گزارش

پهلوی اوستا (زند) اسنین سر Asenen Sar آهنین سر .

در تاریخ طبری هم آمده که در هر نیام دو کمان با زه و سی چوبه تیر باید باشد:

و جمیع فیها قوسان بوتریها و تلشین نشایه

(۳)

پوثر Puthra پسر، میثر، Mithra مهر، ثوخش Thvaxsh تخشیدن = کوشیدن
 واژه تیر در فارسی از تیکر Tigra پارسی باستان است که در اوستا تیر،
 Tighra میباشد و این نباید مشتبه شود با نام چهارمین ماه از سال و با نام
 سیزدهمین روز از ماه که تیر خوانده میشود. این تیر از نام فرشته باران است
 که تیشتریه Tishtryo نامیده میشود. او یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست،
 او فرشته یاسبان باران است، ماه و روز تیر بنگهبانی او سپرده شده است. جشن
 تیرگان یکی از جشنهای بزرگ ایران باستان بوده و هنوز هم در سنگسر
 در روز سیزدهم تیرماه، جشن (گوشه Gusha) با آیین ویژه‌ای گرفته میشود.
 در اوستا یکی از یشتهای بسیار دلکش بنام این ایزد است و تیر یشت
 خوانده میشود. درین یشت که خود چکامه شیوایی است، از نبرد ایزد باران
 با دیو خشکی (اپوش Apausha) بسیار شاعرانه سخن رفته است.
 تیشتر = تیر در اوستا نیز ستاره باران است و آن شعرای یمانی است که
 در لاتین سیریوس Sirius (در یونانی Seiriu) خوانده میشود.

بگفته نامه پهلوی بندهش (فرگرد ۷) در ز دو خورد ایزد باران باهماوردان
 نابکار چون دیوسپنچکر Spinekor و دیواپوش، آتشی (وازیشته Vazishta
 آذرخش، برق مقصود است) از گرز تیشتر شراره بر کشد و ازین زخم گران
 خروشی از نهاد سپنچکر بر آید و جان بسپرد. این خروش همان تندر (رعد)
 است که هنوز هم پیش از بارندگی شنیده میشود. پس از پیروزی تیشتر باران
 فروبارد و کشتزاران آریایی سیراب گردد. گذشته از اینکه فرشته بخشایش
 باران در فارسی تیر است، نام تیشتر هم در ادبیات ما بجای مانده، اما بفظ بستر
 یاد گردیده است. در لغت فرس اسدی و صحاح الفرس آمده: «بشتر نام میکائیل
 است.» دقیقی گوید:

بشتر را خوانمت شرك است او چو تو کی بود به گاه عطا
 در مجمع الفرس سروری يك بار در باب الباء آمده:

«بشتر نام حضرت میکائیل است.» مثالش شاعر گوید:

گرچه بشتر را عطا باران بود مرتوا در و گم-ر باشد عطا

(این شاعر نیز دقیقی است) كذافی التحفه. اما ابو حفص سفدی بیشتر را بمعنی ابر آورده و همین بیت مرقوم را با استشهاد آورده. دگر باره سروری در باب التاء آورده: «تیشتر نام حضرت میکائیل باشد و این لغت در باب باء نیز آمده.»

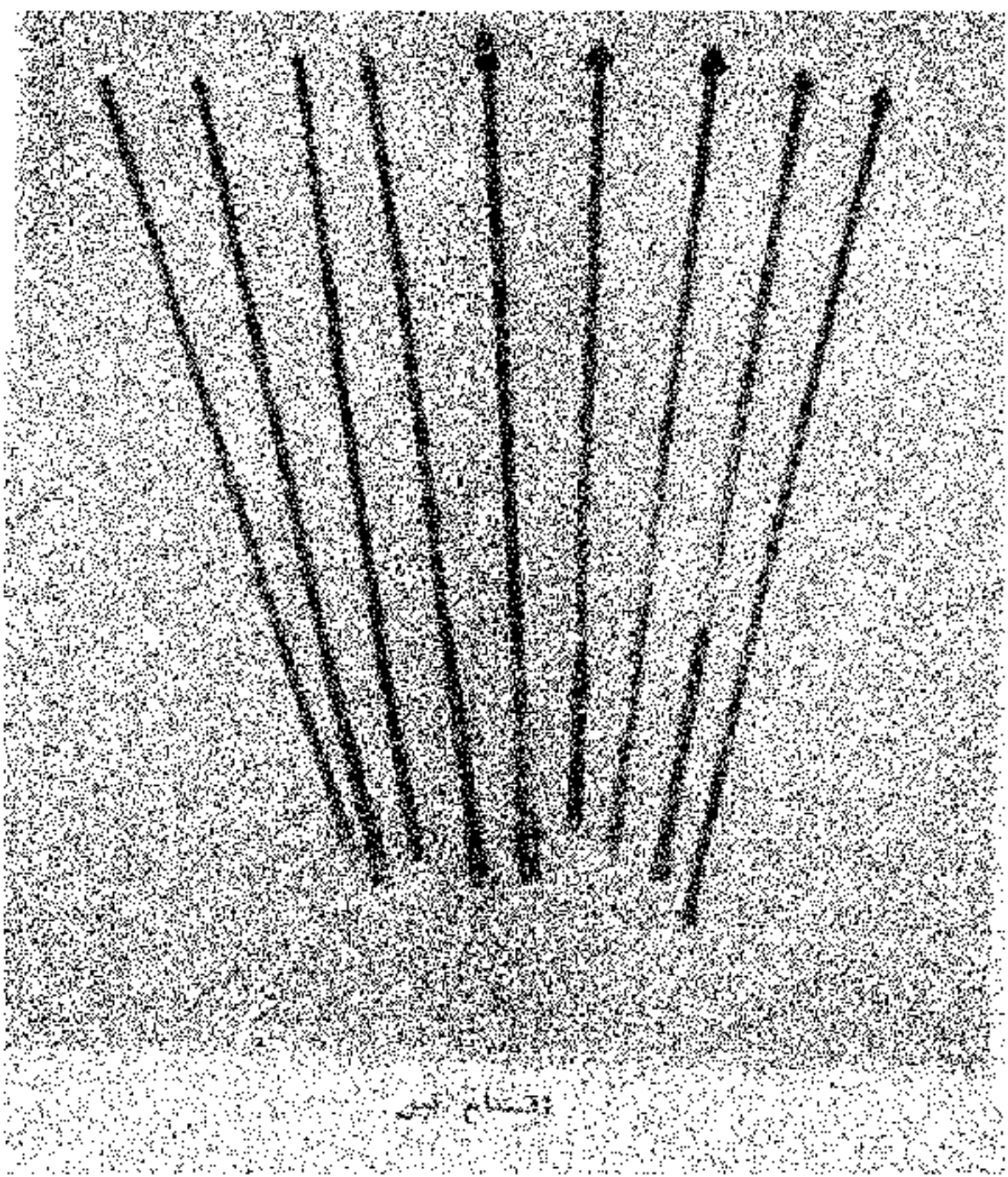
شك نیست که نام فرشته یاران باید تشر باشد و دقیقی هم تیشتر آورده. از آنچه گفته شد نام ماه و روز تیر یاوازه تیر که یکی از ابزارهای جنگی است پیوستگی و خویشی ندارد. تیری که سخن مادر آن است، گفتیم در اوستا ایشو Ishu میباشد.

تیر آرش کمانگیر آنچنانکه گرز آفریدون در داستانهای مادر خور یادآوری است، این يك با گرز خود ایران را از ستم ازدهاك، شهریار بیگانه برهاند و آن دیگر باتیر خود تورانیان را از سرزمین ایران براند.

در تیر یشت دو بار از تیشتر یاد شده: در پارۀ ۶ آمده: «تیشتر ستاره را بومند و فرمند را میستاییم که تند بسوی دریای فراخکرت (دریای گرگان = خزر) تازد مانند آن تیر Tighra در هوا ایران که آرش بهترین تیر انداز آریائی از کوه ائیریوخشوث Airyoxshutha بسوی کوه خوانونت Xvauvant انداخت.»

باز در پارهای ۳۷-۳۸ آمده: «تیشتر ستاره را بومند و فرمند را میستاییم که چست بدان سوی گراید و چست بدان سوی شتابد، تند و تیز بسوی دریای فراخکرت تازد، مانند آن تیر در هوا پران که آرش، بهترین تیر انداز آریائی از کوه ائیریوخشوث بسوی کوه خوانونت انداخت. آنگاه اهورامزدا بآن تیر جان بدمید، امشاسپندان و مهر از برای آن راه آماده ساخته و از پی آن اشی (Ashi فرشته توانگری) نيك و بزرگوار و یارندی (Parendi فرشته بخشایش و گشایش) بگردونه سبك و چست برآمده، از پی آن روان شدند تا اینکه آن تیر بکوه خوانونت فرود آمد.»

این داستان بسیار شورانگیز بخوبی میرساند که تا بچه اندازه ایرانیان به میهن خود دل بستگی داشتند. این داستان را که در اوستا فقط بآن اشاره شده طبری در تاریخ الامم - بلعمی و ثعالبی در غرر اخبار ملوك الفرس و



دینوری در اخبار الطوال و ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و مجمل التواریخ و گروهی از نویسندگان دیگر و ابن الاثیر نقل کرده اند .

همچنین در ادبیات تیر آرش جای خود را باز کرده ، در همه جا از آن سخن رفته است . فخرالدین گرجانی در داستان ویس و رامین گوید :

اگر خوانند آرش را کمانگیر
تو اندازی بجان من ز گوراب^۱
ترازید نه آرش را سواری
باز فخر گرجانی گوید :

شتابان تر براه از تیر آرش
باز گوید :

ز رخ برهردلی بارنده آتش
خسروی گوید :

چون کار بقفل و بند تقدیر افتد
آرش گهر مولی چو بر گردد بخت

این داستان را آنچه انچه که در آثار الباقیه آمده ترجمه اش را در اینجا می آوریم .

ابوریحان در آثار الباقیه درباره جشن تیرگان چنین گوید :

« آنگاه که افراسیاب بکشور ایران چیر گشت و منوچهر را در تبرستان بتنگنا انداخت بر آن شدند که مرز ایران با پرش تیری شناخته شود . درین هنگام فرشته نگهبان زمین پستدار مذکور را بنمود و گفت تیر و کمانی آنچنان که در اوستا آمده بسازند . پس از آن آرش را که مرد آزاده و دانا و دیندار بود برای انداختن آن تیر بیاوردند . آرش برهنه شد و گفت ای پادشاه وای مردم به تنم بنگرید مرا زخمی و ناخوشی نیست اما میدانم پس ازها کردن تیر یاره یاره شده ، فدای شما خواهم گردید . آنگاه بنیروی خداداد ، تیر از چله کمان رها کرد و هماندم جان سپرد . خداوند پفرشته باد فرمود تا تیر را نگهبانی کند تا از کوه رویان بدورترین جایی در خراسان زمین (مشرق)

۱- گوراب = جوراب جامی است در دوازده فرسنگی جنوب همدان .

فرود آورد. آن تیر در فرغانه به بن درخت گردکان که در جهان بزرگتر از آن درختی نبود بنشست و همانجا مرز ایران و توران گردید. گویند از آنجایی که تیر پرتاب شد و تا آنجایی که فرونشست، هزار فرسنگ است. در چنین روزی بود که جشن مهرگان گرفتند.

بروایت دیگر این جنگ میان ایران و توران در روز کارنوذر و افراسیاب در گرفت و سازش میان این دو گروه در روز کارزو (زاب) بوده. آنچه درین باره در تاریخ تعالی آمده و ما آنرا کوتاه میگیریم این است:

پس از مرگ منوچهر افراسیاب آهنگ ایران کرد و این در روز کارنوذر پسر منوچهر بود. لشکر افراسیاب به تبرستان رسید. نوذر در آنجا با گروهی از سران سپاهش گرفتار و کشته شدند. بزرگان ایران زو پسر تهماسب را که از خاندان فریدون بود بشاهی برداشتند. آنگاه بمیانجی بیکها از افراسیاب سازش و آشتی درخواستند و بر آن شدند که لشکر توران باندازه پرش تیری از خاک ایران دور شود. آرش کمانگیر را برای اینکار برگزیدند. تیر او از درخت بیشه ویژه ای برگزیده شده بود و بر آن از بال شاهینی بود از کوهستان ویژه ای و پیکان آن تیر هم از کان ویژه ای ساخته شده بود.

زندگی این تیر اند از بیایان رسیده بود اما خداوند او را برای چنین روزی نگه داشته بود. او در تبرستان بر زبر کوهی سر بر کشیده برآمد، تیری که خود افراسیاب در آن نشانی گذارده بود، از کمان رها کرد و هماندم جان سپرد. و این در هنگام برخاستن خورشید بود. تیر از تبرستان بسوی بادغیس پیرو از در آمد. خداوند بفرشته ای فرمود که آن تیر را همراهی کند و بسرزمین خولم در بلخ فرود آورد. آنگاه که تیر فرود آمد، خورشید هم فرونشست. آن تیر را از خولم بتبرستان نزد افراسیاب فرستادند چون آن را با همان نشان خود بدید در شکفت ماند که چگونه این همه راه به پیموده، اما نیارست از پیمان خود سرپیچد، ناگزیر همانجایی که تیر فرود آمد، مرز ایران و توران گردید.

در يك نامه كوچك پهلوی كه ماه فروردین روز خرداد، خوانده شده در بند ۲۰ آن آمده :

« ماه فروردین روز خرداد ، منوچهر و آرش شیپاک تیر ، زمین از افراسیاب تورانی بازستاند . »^۱

آرش در اوستا ارخش Erlxsha خوانده شده ، حرف «خ» در بسیاری از واژه های فارسی پیش از حرف «ش» می افتد چون ارتخشتر و اردشیر ، خشتر و شهر ، آخشتی و آشتی ، خشپ و شب و جز اینها .
در مجمل التواریخ این تیر انداز ، آرش شیوا تیر خوانده شده است . شیواتیر صفت است یعنی تند تیر . در خود اوستا خشویوی ایشو Xshvivi ishu صفت آورده شده از برای ارخش (آرش) همچنین خشوئو Xshvaeva صفت است که خود جدا گانه در اوستا بسیار بکار رفته و بهمین معنی است و در گزارش پهلوی ، شیپاک Shèpak شده و در فارسی شیوا = شیبا گویم یعنی چست خیزنده و تند رونده چون مار شیبا و تیر شیوا .

سر دیوار او پر مار شیبا جهان از زخم آنها ناشکیبا

نهر کرکانی

همین مایه اشتباه نویسنده برهان قاطع شده و گوید : « شیبا مار افعی را گویند » و باز گوید : « شیو کمان تیر انداز را گویند » و باز آورده : « شیوا بمعنی فصیح و بلیغ باشد » . این سومی را درست یاد کرده . شیوا زبان کسی است که در گفتار خود تند و چست است .

در مجمع الفرس جلد دوم آمده شیوا فصیح بود .

ابو شکور گوید :

بباید فیلسوفی بخت شیبا که باشد در سخن گفتن توانا

گذشته از نوشته های فراوانی که در نثر در دست داریم چه تاریخ و چه داستان ، سخنوران ما نیز در نظم از آرش بسیار یاد کرده اند .

بجا بود ازین دلاور تیر انداز که در داستان گرانمایه ما نمونه ای از میهن خواهی یاد گردیده بیش ازین سخن میداشتم اما باید درین گفتار باین اندازه بسنده کنم . در پایان باید یاد آور شوم واژه آرش که بمعنی مفی گرفته

۱- نگاه به یادنامه مکرری ص ۷۴۹

شده و در برهان قاطع و انیضمن آرا بازگو شده و از واژه‌های ساختگی کتاب
دساتیر است که هیچ ارزشی ندارد.

در داستان ما تیزی که از کمان آرش جست، مایه رستگاری و آزادی
ایران زمین گردید. ایرانیان در سواری و تیراندازی بلند آوازه بودند،
همیشه از چابک سواران و تیراندازان چیر دست در نبردها یاد گردیده است.
دو مین یادشاه ماد، فرورتی خواست که یکسره دست آشوریها را از ایران
کوتاه کند، باین امید لشکری آراست و بسوی کشور آشور روی آورد، اما
جنگاوران وی هنوز چندان ورزیده و آزموده نبودند و از ابزارهای خوب
جنگی هم بهره نداشتند؛ ناگزیر نتوانستند در برابر هموردان زبردست
و کار آزموده پایداری کنند. فرورتی در این نبرد در سال ۶۳۳ پیش از میلاد مسیح
بخاک و خون غلتید و گروه انبوهی از جنگاورانش کشته شدند.

هووخشتر Huvaxshatra (Kyaxares) پسر فرورتی که از کشور گشایان
نامور ایران و بنیادگذار شاهنشاهی بزرگ (امپراتوری) میهن ماست، دریافت
که شکست پدرش از کجاست. این سومین شاهنشاه ماد که بعنوان فرشته
پیروزی یا ایزد جنگ (ورثرغن - Verethroghna = بهرام) خوانده میشد،
کوشید که جنگجویان خود را ورزیده تر و از سازو برگ جنگی بهتر برخوردار
کند. پس از چندی با سواران چالاک و گستاخ و کمانداران ورزیده و
نیزه‌وران زبردست آماده کارزار گردید. آشور در سال ۶۱۲ پیش از مسیح از
زخم پیکانهای جان ستان ایرانیان بر افتاد و پایتخت بزرگ آن نینوا با خاک
یکسان گردید. در روزگار هخامنشیان که شاهنشاهی ایران فراختر
گردید، چکاچاک گرز و شمشیر و ترنگاترنگ زه کمان از آوا و خروش نیفتاد
و تیر از پرواز نماند. گزنفون در کورشنامه گوید: «کودکان پارسی از
خرد سالگی کمان کشیدن و نیزه انداختن می آموزند و این ورزش تاشانزده
و هفده سالگی پایاست.»^۱

1-Histor of the Persian Empir by olmsteat 1948 P.3

از برای برخی از زمین ابزارها نگاه کنید به ص ۷۰ همان کتاب.

۲ - گزنفون - کورشنامه ص ۱-۲

هرودت و چند تن از نویسندگان دیگر یونانی گویند : ایرانیان از پنج تا بیست سالگی بفرزندان خود سه چیز می آموزند : سواری ، تیراندازی و راستگویی .

استرابو Strabo که در سال ۶۳ پیش از میلاد زاده شد و در سال نوزدهم میلادی در گذشت و همزمان اشکانیان است از ایرانیان روزگار فرمانروایی پارتها گوید : «آیین شکار ایرانیان این است که سه پشت اسب برآمده نیزه می اندازند و با کمان و کماند شکار میکنند . ایرانیان از بیست تا پنجاه سالگی بکار لشکری میپردازند چه پیاده و چه سواره ، آنان با بازارگانی و دادوستد کاری ندارند ، زیرا نه چیزی میخرند و نه چیزی میفروشند . این جنگاوران از سیرگردی برخوردارند و یک ترکش به پهلو آویخته و تبرزین و کارد هم با خود دارند . کلاه خود بلندی بر سر دارند که مانند برجی برافراشته است و زرهشان دارای پولکهای پولادی است ، سرداران شان هر کدام کمان و کماندی دارند .^۱

چابک سواران و تیراندازان چیر دست پارتها در کارنامه ما نام بردارند بسا در کارنامه رم و جنگهای سخت ایران و رم از تیرهای سهمگین آنان یاد گردیده است^۲ ، در اینجا همه را بر شمردن سخن را بدر از خواهد کشاند . ایرانیان که همواره در پهنه کارزار از نیزه و ران و کمانداران خود یادگارهای خوب پهلوانی و پیروزی داشتند هیچگاه آنها را از دست ندادند . در یک نامه پهلوی که خسرو گواتان و ریتک خوانده شد ، ریتک (ریدک) که از یک خانواده آزاده و بزرگ است هنرهای خود را بر می شمرد و به خسرو پرویز پادشاه ساسانی چنین گوید : «استادی من در سواری و کمانداری ، آنچنان است که سوار همورد ، باید بسیار خوشبخت باشد تا بتواند از تیر من جان بدربرد آنچنان در نیزه وری و رزیده ام که سوار همورد باید از بخت برگشته باشد که بانیزه و شمشیر خود به نبرد من در آید . در گوی و چوگان باندازه ای

1-Strabo XV 3 18-19

2-Parthia by George rovelinson London 1893 P. 397-403

ورزیده‌ام که دیری نباید تا بهماورد خویش چیره شوم . در گرزاندازی و بکار بردن پیکان و چکش ، نیز استادم .^۱

در پارینه نوک تیر و نیزه را بزهر آغشته میکردند تا کار سازتر گردد. این زهر یا از گیاه شوکران که «بیخ تفت» هم خوانده شده، گرفته میشد یا از یک گیاه زهر آکین دیگر چون تاتوره. آنچنان که بومیان امریکا از برای آب دادن تیر خود زهری از گیاه تاباک (توتون) فراهم میکردند.^۲

ترکش : گفتیم در فرگرد چهاردهم و نصدیداد پاره ۹ و اژه اکن Akana بمعنی ترکش است. در اوستا جز همین یکبار دیگر با آن بر تمیخوریم. در گزارش اوستا، گردانیده شده به کنتیر Kantir . این واژه در زبان فارسی بجای نمانده اما در پهلوی بسیار رایج است. در نامه «یادگار زریران» در پاره‌های ۶۸ و ۷۶ و ۷۷ بکار رفته است.^۳ این ترکش یا تیردان بگفته اوستا، گنجایش سی جوبه تیر باید داشته باشد .

در عربی جعبه بمعنی ترکش است .

ندیدمش روزی که ترکش نبست
ز پیکان پولادش آتش نجست
سعدی

غمی بد دلش ساز نخجیر کرد
کمر بست و ترکش پراز تیر کرد
فردوسی

ابا ترکش و گرز بسته میان
چنین ترگ و شمشیر و ببر بیان
فردوسی

پساده بکسردار آتش بدند
سپردار و با تیرو ترکش بدند
فردوسی

آنچنان که خفاجی در شفاء القلیل گوید: «ترکش کجعبه مقرالهام عربیه - المولدون. جمع آن تراکیش، در زبانهای اروپائی نیز ترکش در ایتالیایی

۱- خسرو گوانان و ترجمه اونوالا Unvala پاره ۱۱-۱۲

۲- نگاه به هر مزدنامه ص ۱۰۲ و ۱۹۴

۳- یادگار زریران ترجمه کیجر Geijer

شده Turcasso ودر یونانی معمولی Tarkasin یا Tarkasion ودر زبان فرانسه Carquois^۱

در نوروزنامه، کتابی که به عمر خیام بازخوانده شده فصلی (ص ۳۹ - ۴۳) درباره تیر و کمان دارد آنچنانکه فصل پیش از آن (ص ۳۴ - ۳۸) از شمشیر یاد میکند. درین فصل شمشیر مطالب سودمندی ندارد جز اینکه گفته شده: «نخستین گوهری که زکان بیرون آوردند آهنی بود... و نخست کس که از وی سلاح ساخت جمشید بود. شمشیر چهارده گونه است یکی یمانی، دوم هندی پنجم نصیبی، دهم دمتقی، یازدهم مصری، چهاردهم قراجوری.» اما در فصلی که از تیر و کمان سخن میدارد چند جمله آن را که در آنها چندواژه دیده میشود در اینجا می آوریم:

«نخست کس که تیر و کمان ساخت کیومرث بود و کمان وی بدان روزگار چوبین بود بی استخوان، یکپاره چون درونه حلاجان و تیروی کلکین با سه پر و پیکان استخوان، پس چون آرش و هادان بیامد بروز منوچهر کمان را پنج پاره کرد هم از چوب و هم از نی و به سریشم بهم استوار کرد و پیکان آهن کرد... بهرام گور کمان را با استخوان مار کرد و بر تیر چهار پرنهاد و کمان را توز پوشید... و وزن کمان بلندترین ششصد من نهاده اند و مر آن را کشکنجیر خوانده اند و آن مر قلمه هارا بود و فروترین یک من بود و مر آن را بهر کودکان خرد سازند و هر چه از چهار صد من تا دویست و پنجاه من چرخ بود و هر چه از دویست و پنجاه من فرود آید تا بصد من نیم چرخ بود، و هر چه از صد من فرود آید تا بشصت من از کمان بلند بود... انواع کمان هرچ مر او را نام چرخ است سه است: بلند است و پست و میانه. همچنین انواع تیروی سه است: دراز و کوتاه و میانه. دراز یا نژده قبضه، میانه ده قبضه، کوتاه هشت قبضه و نیم آ.»

در توضیحات آورده شده: ص ۱۱۵ توز، پوست درخت.

قراجوری قلمی نوعی شمشیر، مراد از قلع هندی فولاد هندی است.

1- Les wots français dérivés de l'arabe par Iammens beyronth

۲- نوروزنامه عمر خیام - چاپ تهران ص ۳۹-۴۳

کمان و تیر آنچنان که فلاخن، از زین ابزارهایی است که هم‌اوردان دور از هم‌دیگر در نبرد بکار میبردند و گرز و کارد از برای نبرد نزدیک بهم و یسا جنگ تن‌به‌تن بود.

نزد یونانیان در روز کاران پیشین، کمان از دوشاخ بزرگ گاو میش که در بن بهم پیوسته است، ساخته میشد. پس از آن کمان را از چوبهایی که خمیده میشد ساختند و تیر را از نی و نوک آن را با آهن و پولاد ساختند.^۱

واژه شاخ آهو و یا شاخ غزال (در فرهنگها آمده) که بمعنی کمان تیراندازی گرفته شده، گویای این است که در روز کاران پیش در آغاز کمان از شاخهای گوزن و آهو و اینگونه چارپایان ساخته میشد.

در نظم و نثر ما تیر و کمان بسیار بکار رفته و از برای هر یک از آنها نامهای گوناگون یاد گردیده است.

گفتیم در اوستا تیردان آکن Akana خوانده شده و در پهلوی کنتیر Kantir و در فارسی ترکش. گذشته از ترکش نامهای دیگری از برای ترکش یاد گردیده و گویندگان ما آنها را بکار برده اند مانند:

کیش - شکا - شفا - نیم لنگ
کیش :

آسمان گر سلاح بر بندد تیر تدبیر سو نهاد در کیش

انوری

بدست غمزه روان تر روانه کن تیری که صبر آن نکند دل که بر کنسی از کیش

کمال خجندی

نویسنده صحاح الفرس آورده: ... کیش تیر بود که عرب آنرا جمبه خوانند.
یدرم گفت:

همچنان تیر غمت را سپر از سینه ماست گر چه تیر دگرت در همه کیش نماند

در لغت اسدی آمده شفا تیردان بود. تازیان جمبه گویند. فرخی گفت:

۱—Hellas von W. baumgarten Leipzig 1902 P. 364



سربازان جاویدان (پارسی و مادی)

برقت کارزار خصم و روز نام و فنک او

فلک در کردن آویزد شفا و نیم لنک او

یازدر لغت اسدی چاپ تهران آمده: شکاکمیردان بود. بو عبدالله ادیب گوید:

بتیر غمزه دل عاشقان شکار کند عجبتر آنکه بتیری که از شکانه جداست

معزی گوید :

ای سرافرازی که از تاج شهان زبید همی

بر میان بندگان توشغای و نیم لنک

همه خیره گشته بر ایشان کیان

بیفکنند رستم شفا و کمان

فردوسی

کمان در فارسی نیز بنامهای گوناگون خوانده شده :

چرخ - نیم چرخ - شیز - تخش

چو چپ راست کرد و چو خم کرد راست

فغان از خم چرخ چساجی به خاست

فردوسی

شیز

چو با تیغ نزدیک شد ریو نیز بزه بر کشید آن خمانیده شیز

فردوسی

شیز بمعنی آبنوس گرفته شده از اینکه کمان شیز نیز خوانده شده فاگزیر

از یثروست که از چوب آبنوس کمان میساختند .

فرو برده از شیز و صندل عمود یک اندر در گر ساخته چوب عود

فردوسی

در لغت شاهنامه، ولف آورده: تخش Bogon در شاهنامه آمده :

همه بنده در پیش رخسار منند جگر خسته قیغ و تخش منند

پول هورن در شماره 346 آورده: Texs Pfeil Gr. Toxon

در برهان قاطع آمده تخش بفتح اول ... و نوعی از تیر هم هست و تیر

آتشبار نیز گفته و بعضی گویند نوعی از کمان است که تیر بسیار کوچک دارد.

در مجمع الفرس آمده تخش ... و نوعی از کمان که تیر از آن به تعبیه اندازند.

نموك ، تیری باشد که چون بهیزی فرو شود برون آوردن دشوار باشد.
یسر خواجه دست برد بکوک خواجه اثر را بزد بتیر تموک
عصاره

فیلک ، تیر بدخشانی بود.

بکوه بر شد و اندر نهال که بنشست
تکمر بضم تاء یا تکمار و تخمار یک گونه تیر در برخی از فرهنگها یاد
گردیده است.

خدنگ ، درختی است که از چوب آن تیر سازند ، باید سپیدار باشد ،
بسا خود تیر را خدنگ خوانده اند (فرخی)

تہمتن به بند کمر برد چنگ
خدنگی بر آورد پیکان چو آب
گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ
نهاده بر و چار بر عقاب

نردوسی

همچنین زرنک که یکی از درختهای کوهی است چوب بسیار سخت دارد
و از آن تیر و نیزه و گوی وزین سازند.

نوشته اند اگر آتش آن بر خاک بپوشند ده روز بماند :

چنان بکریم اگر دوست بار من ندهد

که خاره خون شود اندر شخ و زرنک زکال

منجیک

بھوکان چو برداشت گوی زرنک
زبیمش بگرد رخ مه زرنک

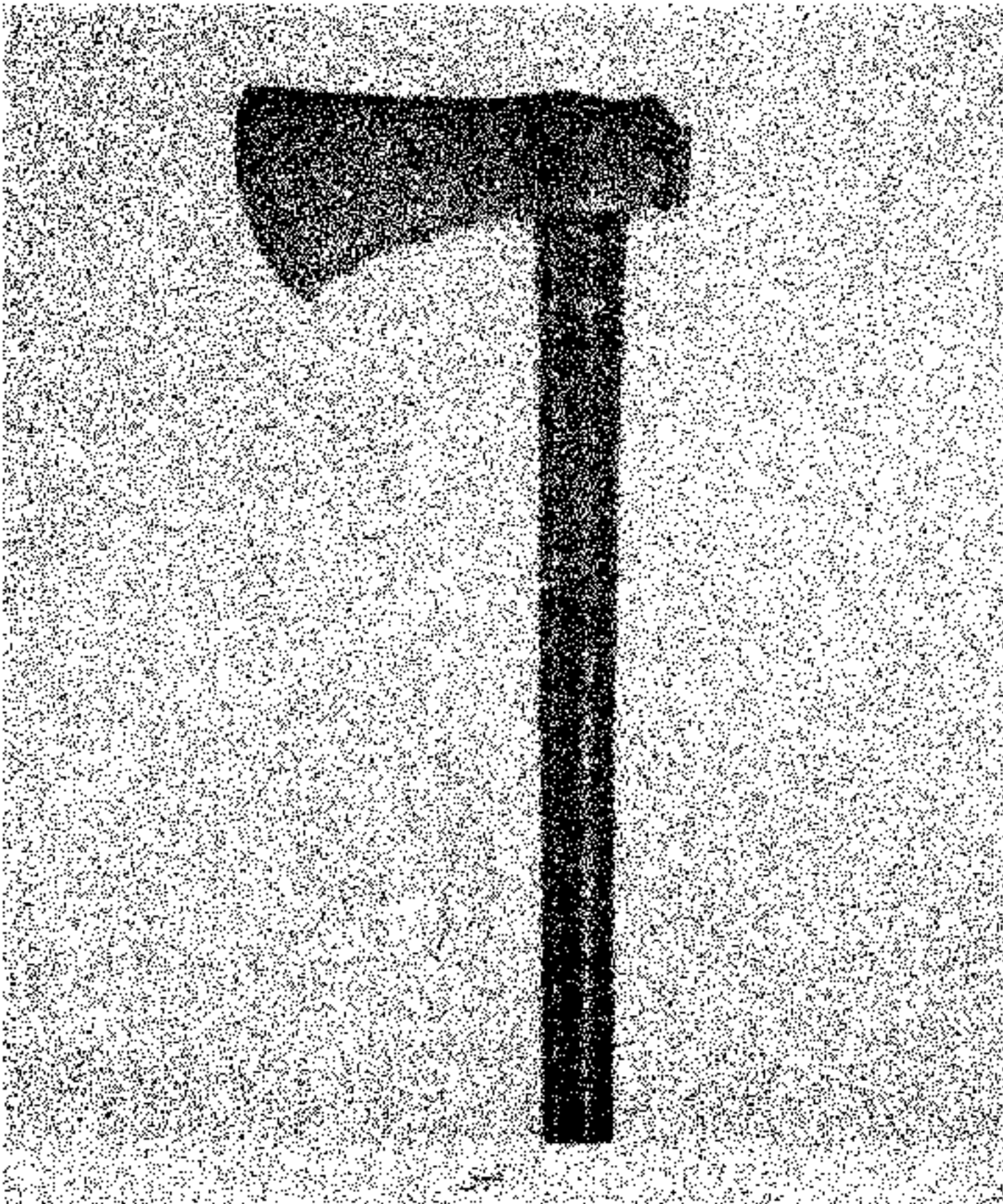
اسدی

آفرین زان مرکب شبدیز رنگ رخس روی

آنکه روز جنگ بر پشتش نهد زین زرنک

منوچهری

در برخی از فرهنگهای فارسی «زرنک» بمعنی تیر یاد گردیده ، آنچنانکه
«خدنگ» تیر دانسته شده است. درخت گزن نیز که از چوب آن تیر ساخته میشود ،
در برخی از فرهنگها آمده : گز ، یکی گونه تیر بی پرو پیکان باشد.



در سخنان از این درختان ، بجاست از توز نیز که درختی است یاد شود
از پوست آن که سفید رنگ است کمانرا پوشانده کمان توزی گفتند
گاهی نیز تیره چوبه ، گفته شده :

دری هم بر آید ز چندین صدف ز صد چوبه آید یکی بر هدف
سعدی

بگفته اسدی در لغت فرس ، تموك ، تیری است که به انجام می باشد و
فيلك ، تیر بدخشانی بود. دقیقی يك گونه تیر را طرازی نامیده :

کمان بابلیان دیدم و طرازی تیر که بر کشیده شود با پروان تو ماند
آنچنان که میدانیم ، برخی از جنگ ابزارها ، بکشور یا شهری باز خوانده
چون پرند (= تیغ) هندی :

ز شادروان بخاک اندر فکندش گرفت از دستش آن هندی پرندش
نخر گرگانی

کمان چاچی :

هر آنکه که چاچی بزه در کشم ستاره فرو ریزد از تر کشم
بمالید چاچی کمانرا بدست بچرم گوزن اندر آورد شست
فردوسی

تیغ رومی :

سکنسدر پیامد میان دو صف یکی تیغ رومی گرفته بکف
فردوسی

تیغ هندی :

دو چیز است کورا به بند اندر آرد یکی تیغ هندی دگر زرکانی
دقیقی

شل (نیزه کوچک) افغانی :

بگونه شل افغانیان دو پره و تیر چو دسته بسته بهم تیر های بی سوفار
فرخی

در نورو ز نامه که یاد کردیم گفته شده که شمشیر چهارده گونه است از
آنهاست: یمانی ، نصیبی ، دمشقی ، مصری .

در فرهنگهای فارسی از برای بسیاری از زین ابزارها بنامهای گوناگون برمیخوریم. شاید همه آن واژه‌ها ایرانی نباشد آنگنان که دیدیم غداره در سانسکریت؛ همچنین ناچنج بمعنی تبرزین که در نشر و نظم ما بسیار بکار رفته، یادآور واژه Nashaka میباشد که در فرهنگهای سانسکریت بمعنی نابود کننده یاد گردیده است.

واژه شل که گفتیم بمعنی نیزه کوچک است، در زبان هندوستانی نیز شیل Shil بهمین معنی یاد گردیده است.

در پایان گفتار گرز گفتیم که در فرهنگها واژه کباده بمعنی کمان یاد گردیده است، امروزه کباده یکی از ابزارهای ورزشکاران است. درونه پنبه زن (نداف) را نیز کمان خوانند و کمانه جوی کن (مقنی) نیز چنین خوانده میشود:

چنانکه چشمه پدید آورد کمانه ز سنگ

دل تو از کف تو کان زر پدید آرد

هر چیز خمیده را نیز کمان گویند:

سپر گردد مه داه و چها را
ابوشکور بلخی

الا تا ماه نو خمیده کمان است

گفت به پیری که کمانت بچند
دهر کند پشت ترا چون کمان

سعدی

قازه جوانی ز سر نیشخند
پیر بخندید و بگفت ای جوان

کمانچه نام سازی است. رنگین کمان و کمان سام و کمان رستم و کمان بهمن، قوس قزح باشد که آن را کمان شیطان نیز گفته‌اند

کشکنجیر که گفتیم در نوروز نامه یاد گردیده، یک گونه کمان بسیار بزرگ است که با آن تیرستبر و یاسنگ بسوی دژ و برج و بارواندازند از برای کوبیدن و فروریختن پناهگاه هم‌اورد و این معنی از خود واژه کشکنجیر برمیآید، چه کشک همان کوشک است و انجیردن بمعنی سوراخ کردن.

کشکنجیر را گویند کان پیشین ما بسیار بکار برده‌اند:

داد جشن مهرگان اسپهبد عادل دهد

آن کجاستنها بکشکنجیر بنوازدهدنگ

منوچهری

من کمان را و خداوند کمان را بکشم

گر خداوند کمان زال و کمان کشکنجیر

سودنی

زنبورک که زنبور هم گفته میشود باید مانند کشکنجیر یکی از ابزارهای

تیراندازی باشد:

مشبك سينه‌ها چون خان زنبور

ز تیراندازی زنبورک از دور

امیر خرو

تیر آتشزا: هر دوت در سخن از جنگ ایرانیان و یونانیان در روزگار
خشیارشن گوید: «آنگاه که لشکریان ایران به آتن درآمدند گروهی از
مردم آلبا به پناهگاهی که از چوب ساخته بودند آمدند، ایرانیان
در پشته‌ای که Arciopagos خوانده میشد و روبروی آن پناهگاه بود،
برآمدند و باتیرهای آتشزا، آن را سوختند.»^۱

در سالهای ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ برخی از زمین ابزارها را یاد کردم اینک درین

گفتار از فلاخن که یکی از ابزارهای جنگی باستانی است یاد می‌گردد:

گر کس بودی که زی توام بنمکندی خویشتن اندر نهادمی بفلاخن

(ابوشکور بلخی)

آهنان که مردمان روزگاران پیشین از سنگ ابزارهای زندگی خود

را می‌ساختند، همین سنگ نزد آنان، ابزاری بوده از برای شکار و پیکار.

فاکزی این سنگ کلبوخی بوده تراشیده که با دست پرتاب میشده،

رفته رفته تراشیده و پرداخته شده، از آن گروه (غلزله = کلوله)

1 - Herod. VIII. 25

ساختند و بساهم بجای گروه سنگی، گروه سربی فراهم کردند. برای اینکه این گروه دورتر رود و کارسازتر شود، آن را در میان تسمه چرمی یا بافته‌ای همانند کیه که از موی و پشم ساخته می‌شده، می‌نهادند و از دو سوی آن، دو ریسمان پیوسته، چند بار بگرد سر میگردانیدند و در هنگام آن گردشهای تند، یک سر ریسمان را رها میکردند، اینچنین آن گروه با آماجگاه دورتر میرسید، بنشان رسیدن و کارساز آمدن آن بسته بنیروی بازوی سنگ انداز و ورزیدگی و چالاکی وی بود. این زین ابزار بیشتر از برای زد و خورد های هماوردان نزدیک بهمدیگر بکار میرفت. کاردهم در آغاز پاره سنگی بیش نبوده که لبه آن را تراشیده تیز میگردند و از آن پس با ایوخت (فلز) فراهم شده، تیغی بر آن و سهمناکتر گردید، گرز نیز در آغاز پاره چوبی بوده با بند و گره، پس از چندی با آهن و فولاد، ریخته شده و در پهنه کارزار از ساز و برگ یلان و ناموران گردید.

همچو بن کمان و تیر که از آنها هم در گفتارهای پیش سخن رفت، چیزی جز دوشاخ بهم، دسته جانوری و یک تالک و یانی نبوده، رفته رفته با اندازه‌ای آراسته و پرداخته دیده تا بدست خنسرایان ما همانند مژه و ابروی دلارام گردید. این آری که در پارینه در کارزار با آن سنگ میانداختند در فارسی فلاخن خوانده شده :

بسند انداخت گاهم که بمغرب
چنین هرگز ندیدستم فلاخن
(ناصر خسرو)

فلاخن از واژه‌های بسیار کهنسال زبان ماست جز اینکه در زبانهای باستانی ایران زمین چون اوستایی و پارسی باستان حرف لام نبوده و هر آن حرفی که در پهلوی و پارسی لام شده، در بن راه بوده، از آنهاست همین واژه فلاخن مانند بسیاری از واژه‌های دیگر فارسی چون دل و گل و البرز و الوند و جز اینها. گفتم در اوستا همه ابزارهای جنگی یاد گردیده از آنهاست همین فلاخن که فرا دخشنا Fra Dax Shana خوانده شده است، بیگمان اگر در سنگنشتهای پادشاهان هخامنشی این واژه بجای مانده بود، در پارسی باستان

نیز این جنگ ابزار را با چنین نامی می‌یافتیم. در یونانی Sphendone و در لاتین Funda خوانده شده است.

این جنگ ابزار ساده نزد بسیاری از مردم گیتی که از فرهنگی هم برخوردار بودند، در کارزار بکار میرفت. گفتم در داستان ما، بسیاری از ابزارها را فرا آورده جمشید پیشدادی، دانسته‌اند، در تاریخ طبری فلاخن پدید آورده کیومرث، نخستین فرمانروای پیشدادی است. ابوعلی محمد بن محمد بلعمی که در سال ۳۶۳ در گذشت، کسی که تاریخ طبری را از تازی به فارسی گردانیده، چنین آورده: «وسلاح او (کیومرث) یکی چوب بزرگ بود و فلاخنی، نام خدای بزرگ بر آنجا نبشته و هر کجا دیر و پیری دیدی بسنگ و بدان نام برترین خدای تعالی، او را هزیمت کردی و همه بر میدند.»

نزد مصریان فلاخن در سه هزار سال پیش از مسیح، یکی از سازو برگ جنگی آنان بوده و هم چنین نزد مردم باستانی دیگر چون اسرائیلیان و آشوریان در نبردها بکار میرفت.

بویژه نزد ایرانیان گروه سنگ اندازان در پیکارها بسیار آزموده و چیره دست بودند و در سده پنجم پیش از میلاد مسیح، جنگهایی که میان ایران و یونان در گرفت، چنین مینماید، که هنر فلاخن بکار بردن، از ایرانیان به یونانیان رسیده باشد.

مردمان تسالیا Thessalia و جزیره رودس Rhodos، از آن پس در سنگ اندازی ورزیده و نامبردار شدند.

در نبردهایی که در سالهای ۲۴۱-۲۶۴ و ۲۰۱-۲۱۸ و ۱۴۶-۱۴۹ پیش از میلاد میان رم و مردم کارتاگو Carthago، نخست در جزیره سیسیل Sicile و پس از آن در خود کارتاگو (غرتاچنه)، سرزمین تونس کنونی در گرفت و در تاریخ، جنگهای پونیک Punique خوانده میشود، فلاخن نیز با ابزارهای دیگر جنگی، بکار میرفت. در ستون تراژان Trajan (۹۸-۱۱۷ میلادی) که در پایتخت رم بیادگار پیروزیهای این امپراتور بر افراشته شده، فلاخن هم در کنده گریهای آن ستون دیده میشود.

آنچنان که میدانیم در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح خشایارشا، شاهنشاه هخامنشی، بسوی یونان لشکر کشید، هرودت درین باره مینویسد: « چون یونانیان گزند سپاه انبوه ایرانیان را بخود نزدیک دیدند، یکی بسوی گلن Gelon شهریار خودکام سیسیل فرستادند و از او یاری درخواستند. فرما فرمای این آبخست (جزیره) بفرستاده یونان گفت: من میتوانم دو بیست کشتی جنگی، بیست هزار جنگاور سنگین ابزار، دوهزار سوار، دوهزار کمانگیر، دوهزار فلاخن دار، دوهزار سوار سبک ابزار، بشما بدهم و از برای همه لشکریان یونان گندم نیز تا پایان پیکار، بفرستم و همه اینها را آنکاه بجای خواهم آورد که سپهسالاری رزمندگان یونانی تا پایان نبرد با خود من باشد. چون درخواست گلن را یونانیان نپذیرفتند، جنگاورانی از سیسیل به پهنه کارزار ایران و یونان فرستاده نشد.»

ازین گفته هرودت پیداست که در پارینه، سنگ اندازان، گروهی از زرمندگان بودند، مانند تیراندازان و نیزه وران.

در اوستا چهار بار واژه فرادخشنا (= فلاخن) و صفت فرادخشانیه Fradaxshanya برمیخوریم که صفت است بمعنی فلاخنی.

در مهریشت گفته شده: «سنگهای فلاخن پیمان شکنان، کسانی که مهر ایزدنگهبان پیمان را در پیمان شکنی بیزارند و ناخشنود سازند، به نشان نخواهد رسید، هر چند که بنیروی بازوان خوب رها شود». در اینجا از برای سنگ فلاخن، زرشتوه Zarshiva آمده، واژه ای که چندین بار در اوستا بکار رفته و در گزارش (تفسیر) پهلوی اوستا که زنده خوانند و در روز کار ساسانیان انجام گرفته، به واژه سنگ، گردانیده شده است.

در فروردین یشت، پارهای ۶۹ - ۷۲ آمده: «آنکاه که شهریسار تسوانسای کشوری از دشمن کینوری بتنگنا افتد، اگر فروردهای زبردست را بیاری خود بخواند، هر آینه آن فروردها پاک نیرومند (نیاگان) که از او ناخشنود و خشمگین نباشند، بیاری وی به پرواز درآیند، تو گویی همانند مرغهای شهر گشوده بسوی وی بشتابند، او را چون جنگ ابزاری بسان سیروزره یشت و سینه، در نبرد بادر و غیرستان

نابکار و فریقار و درستیزه اهریمن ناپاک و زیانکار ، بکار آیند ، آنهمان که کویی ، بصد و بهزار و بده هزار سنگ دشمن ، آسیب فرود آید ، این چنین نه تیغ خوب آخته شده هم آورد و نه گرز خوب آهیخته شده و نه تیر تیز خوب رها شده و نه نیزه خوب یرقاب شده و نه سنگهای فلاخن که از نیروی بازورها شده ، هیچیک از اینها ، بآماج فرسده .

در وندیداد ، فرگرد (= فصل) هفدهم پاره ۹ از برای سنگ فلاخن واژه اسن Asan آمده و ازهای که در فارسی آس گوئیم و بمعنی سنگ میگیریم و گویندگان ما بهمین معنی بسیار بکار برده اند . واژه آسمان که بمعنی سنگ مانند است همین واژه را در بردارد . آسمان نزد ایرانیان و هندوان مانند سنگ آسیا گردان دانسته شده است و باز همین واژه است که در آسیاب و باداس و دستاس و پاداس و خراس دیده میشود و آن سنگی است که از برای آرد کردن گندم و دانه دیگر با آب و باد و دست و پا و خریا کاو میگردد .

در فرگرد چهاردهم و ندیداد ، پاره ۹ ، فلاخن با چند جنگ ابزار دیگر چون کارد و کمان و تیر آورده شده و گفته شده که این ابزارها باید از برای توجیشن (جبران) گناهی به جنگاوران بخشیده شود و درین جا آمده که فلاخن باسی سنگ (اسن) . در گفتار تیر و کمان هم دیدیم که کمانگیران باید سی چوبه تیر در تیردان یا ترکش داشته باشند یعنی باندازه ای باشد که کشیدن آنها به جنگاوران گران نیاید .

در گزارش پهلوی اوستا در معنی واژه فرادخشانیه آورده شده: «سنگچه کوبن» .

هر چند واژه کوبن در گزارش اوستا خوانده نشده ، اما باید همان «کوبن» باشد از مصدر کوبیدن که در فرهنگها فارسی یاد گردیده و یک گونه پتک یا گزینه دانسته شده است . کوفن (= کوبن) مانند بسیاری از واژه های دیگر فارسی بهند راه یافته ، در زبان هندوستانی بمعنی فلاخن رایج است . هم چنین خود واژه فلاخن در آن زبان بکار میرود .

پس از بکار افتادن زین ابزارهای گرم یا آتشین ، بسیاری از سازو برگهای جنگی پیشین از کار افتاده ، از آنهاست همین فلاخن که دیگر ابزار زد و خورد

در پهنه کارزار نیست ، اما هنوز شبانان (چوپانها) آنها را از برای گوسفندانی که از گله جدا شده ، بسوی دیگر میروند ، بکار میبرند و بایر قاب کردن يك سنگ از فلاخن ، آنها را از بیراهه بسوی گله بر میگردانند .

در ادبیات ما نیز این واژه همچنان زنده بجای مانده ، در شاهنامه فردوسی دیده نشده اما گویند کان پیش از او و پس از او همزمان او در گفتارهای خود بسیار بکار برده اند :

بنات النعش کرد او همی کشت چو اندر دست مرد چپ فلاخن

(منوچهری)

در فرهنگهای ما فلاخان و فلهاخن و فلاسنگ و جز اینها نیز یاد گردیده و از برای هر يك از آنها نیز گواهی از گویندگان آورده شده است .
در اینجا برای اینکه سخن دراز نگردد باید کوتاه بگیرم و بهمین اندازه بسنده کنم .